تذکرة الأئمه (ع)

یا

أئمه معصومین علیهم السلام

تألیف

عالم بزرگوار محمّد باقر مجلسی (رض)

تذكرة الائمة

قیمت
۲۰۰ ریال

نشر مولانا

ناصرخسرو - کوچهٔ حاج نایب - پاساژ حقیقی

* نام کتاب : تذکرةالائمه یااحوالات ائمه معصومین علیه‌السلام
* مؤلف : عالم ربانی محمد باقر مجلسی (رض)
* ناشر : نشر مولانا
* تیراژ: ۵۰۰۰
* تاریخ چاپ :
* چاپخانه:

تذکرة الائمه «ع»

یا

ائمه معصومین علیهم السلام

تألیف :

عالم بزرگوار محمّد باقر مجلسی «رض»

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله الذی جعل النبیین لسان صدق فی الاخرین و صیر ائمة المعصومین تذکرة للمتقین و الصلوة والسلام علی محمد اشرف المرسلین وآله خیرة الوصین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

بعدچنین گوید بندهٔ خاکسار گنه کار محمد باقر بن محمدتقی حشرهما الله مع الائمة المعصومین که این رسالهایست در چگونگی احوالات کلمات الله التامات اعنی حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از مدت حیات و سبب وفات و سنین عمر و عدد فرزندان و ازواج و مواضع مشاهد ایشان و احوالات زندگانی و حوادثی که بر ایشان واقع شده بر سبیل ایجاز و اختصار مینماید و آنرا بتذکرة الائمه موسوم ساخت و بمقدمه و چهارده باب و خاتمهٔ مرتب گردانید.

والله الموفق و المعین و هو حسبی و نعم الوکیل.

مقدمه

در ظهور نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله است و در حدیث معتبر از لیث بن سعد روایت کرده‌اند که گفت روزی نزد معاویه بودم و کعب‌الاخبار حاضر بود من از او پرسیدم که شما چگونه یافته‌اید اولاد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله را در کتابهای خود و فضیلتی که برای آن حضرت یافته‌اید پس حقتعالی بر زبان معاویه جاری ساخت که گفت بگو ای ابواسحق آنچه دیده‌و میدانی . کعب گفت که من هفتاد و دو کتاب خوانده‌ام و در همهٔ آنها ذکرولادت عترت او هست و بدرستیکه نام وی معروف است در همهٔ کتابها و در هنگام‌ولادت هیچ پیغمبری ملئکه نازل نشد بغیراز عیسی و احمد صلی الله علیه وآله وحجابهای بهشت را نزدند برای زنی بغیر از زنی که مریم و آمنه باشد و ملئکه موکل‌نشدند برزنی در وقت زائیدن و حامله بودن بغیر از مادر عیسی و مادر احمد علیهما السلام و علامت آنحضرت بود در شبی که‌آمنه بآن حضرت حامله شد منادی ندا کرد درآسمانهای هفت گانه که بشارت باد شما را که در شاهوار نطفهٔ خاتم‌انبیاء در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریاها این مژدهٔ بهجت ثمر راندا کرد و در زمین هیچ رونده وپرنده نماند که بر ولادت شریف آنحضرت مطلع نگردید و در شب ولادت سعادت آیات آنجناب هفتاد هزار قصر از یاقوت و مروارید بنا کردند و آنها را قصور ولادت نامیدند . و جمیع بهشت را زینت کردند و ندا کردند که شاد شو و بر خود ببال که پیغمبر دوستان تو

متولد گردید . پس بهشت خندید و تا قیامت خندانست و شنیدم که یکی ازماهیان دریاکه اورا طموسا میگویند که سید و بزرگ ماهیان است و هفتصد هزار دم دارد و بر پشت آن هفتصد هزار کذاوراه میروند که هر گاوی از دنیا بزرگتر است و هر یک از آنها هفتاد هزارشاخ دارد از زمرد سبز و آنماهی از رفتار آنها خبرندار ه و آنماهی برای شادی بر ولادت آنحضرت بحرکت درآمد واگرنه بودی که حقتعالی اوراساکن گردانید هر آینه همه روی زمین رابرمیگردانید و شنیده‌ام از آنروزهیچ کوه نماند که کوه دیگر را بشارت نداد و همه صداها به *لا اله الا الله* بلند شد و جمیع کوهها خاضع شدند نزد کوه ابوقبیس برای کرامت محمد صلی الله علیه و آله و جمیع درختها تقدیس کردند با شاخها و میوه‌ها بشادی ولادت آنحضرت زدند و در میان آسمان و زمین هفتاد عمود از انواع نورها که هیچیک بدیگری شبیه نبود روح حضرت آدم را بشارت ولادت آن حضرت را دادند.

پس هفتاد برابر حسن او مضاعف گردید و در آنوقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت وحوض کوثر در بهشت باضطراب آمده هفتاد هزار قصر از دُرّ ویاقوت بیرون افکند برای نثار ولادت آنحضرت و شیطانرا بزنجیر فنا بستند و چهل روز او را در غل محبوس کردند و بتها سرنگون شدند و فریاد واویلا از ایشان بلند شد و صدائی از کعبه شنیده شد که ای آل قریش آمد بسوی شما بشارت دهنده بثوابها و ترساننده از عذابها و با اوست عزت ابد و سودمند بزرگوار اوست خاتم پیغمبران و مادرکتابها یافته‌ایم که عترت او از بهترین مردم‌اند بعد از او ومردم در امانند از عذاب مادام که در دنیا احدی از ایشان بر زمین راه میرود و معاویه گفت ای ابواسحق عترت او کیستند؟ کعب گفت فرزندان فاطمه. پس معاویه روترش کرد و لبهای خود را بدندان گزید و دست بر ریش مالید. پس کعب گفت که ما یافته‌ایم صفت آن دو فرزند پیغمبررا که شهید خواهند کرد ایشان را بدترین خلق خدا . معاویه گفت که خواهد کشت ایشان را؟ گفت مردی از قریش. پس معاویه بیتاب شده وگفت برخیزید پس ما برخاستیم و از حضرت امیرالمؤمنین مرویستکه گفت حقتعالی بود و هیچ خلقی با او نبود پس اول چیزی که خلق کرد نورحبیب خود محمد مصطفی بود او را آفرید پیش از آنکه آب و عرش و کرسی و زمینها و آسمانها و لوح وقلم و بهشت و دوزخ و ملئکه و آدم و حوا بیافریند بچهار صد و

بیست وچهار هزار سال پس چون پیغمبر راخلق کرد هزار سال نزد پروردگارخود ایستاد و اورا بپاکی یاد می‌کرد وحمد و ثنا میگفت و حقتعالی نظر رحمت بسوی او داشت و میفرمود توئی مراد و مقصود من از خلق عالم وتوئی برگزیدهٔ من از خلق من بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که اگر تو نبودی افلاک را نمیآفریدم و هر که ترا دوست میدارد من او را دوست میدارم و هر که تو را دشمن میدارد من او را دشمن میدارم. پس نور آن حضرت درخشان شد و شعاع اوباشد.

پس حقتعالی ازآن نور دوازده حجاب آفرید. حجاب قدرت، حجاب عظمت حجاب عزت و حجاب غیبت و حجاب هیبت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب نبوت وحجاب کبریاء و حجاب منزلت و حجاب رفعت وحجاب سعادت و حجاب شفاعت پس حقتعالی امر نمود نور محمد را که داخل شود بحجاب قدرت پس داخل شد و دوازده هزار سال این تسبیح را میگفت:

سبحان العلی الاعلی

و در حجاب عظمت یازده هزار سال میگفت:

سبحان العالم السرو الاخفی

و در حجاب عزت ده هزار سال میگفت:

سبحان الملک المنان

و در حجاب هیبت میگفت:

سبحان من هو غنی *لا* یفتقر

و در حجاب جبروت هشت بار میگفت:

سبحان الکریم الاکرم

و هفت هزار سال در حجاب رحمت میگفت:

سبحان ربک رب *العزة* عما یصفون و سبحان *العلی العظیم*

و چهار هزار سال در حجاب منزلت میگفت:

سبحان العلی الکریم

و در حجاب رفعت سه هزار سال میگفت:

سبحان *الملک* و *الملکوت*

و در حجاب سعادت دو هزار سال میگفت:

سبحان من یزیل الاشیاء و لایزول

و در حجاب شفاعت هزار سال میگفت:

سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که پس حقتعالی از نور پاک محمد (ص) بیست دریا آفرید ودر هر دریا علم چند که بغیر از خدا کسی‌نمی‌دانست. پس‌امر فرمود نور آنحضرت را که فرود رود در دریای عزت و در دریای صبرودر دریای خشوع و در دریای تواضع و در دریای رضا و در دریای وفا ودر دریای علم و در دریای پرهیزگاری و در دریای خشیت و در دریای انابت و در دریای مزید و در دریای هدایت و در دریای صیانت و در دریای حیا آنگه در جمیع آن بیست دریا غوطه خورد پس چون از آخر دریاها بیرون آمد حقتعالی وحی نمود بسوی او که:

یا محمد والحبیب من وای بهترین‌پیغمبران من وای اول آفریده‌های‌من و ای آخر رسولان من توئی شفیع روز.

پس‌آن بسجده افتاد پس سر برداشت و صدو بیست و چهار هزار قطره از اوریخت پس حقتعالی از هر قطرهٔ از نور آنحضرت پیغمبری از پیغمبران آفرید. پس آن نورها بر دور نور محمد طواف میکردند و میگفتند:

سبحان من هو عالم لا بجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل سبحان من هو غنی لا یفتقر.

پس حقتعالی ندا کرد که‌آیا میشناسید مرا پس نور محمد (ص) پیش ازانوار ندا کرد که:

انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک رب الارباب

پس حقتعالی او را ندا کرد که توئی برگزیدهٔ من و بهترین خلق، امت‌تو بهترین امتهاست. پس از نور آن حضرت جوهری آفرید و آنرا بدو نیم کرد و در یک‌نیم بنظر هیبت نظر کرد پس از آن آب‌شیرین شد و در نیم دیگر بنظر شفقت نظر کرد و عرش را از او آفرید و عرش را بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفریدو از نور لوح، قلم را آفرید پس بسوی قلم وحی نمود که بنویس توحید مرا پس قلم هزار سال مدهوش گردید

از شنیدن کلام الهی و چون بهوش آمد گفت پروردگارا چه‌چیز بنویسم؟ فرمودکه بنویس:

لا اله الا الله محمد رسول الله

چون قلم نام محمد را شنید بسجده افتاد. گفت:

سبحان الواحد القهار سبحان العظیم الاعظم

پس سر برداشت و شهادتین را نوشت و گفت پروردگارا کیست محمد که‌نام اورا با نام خود و یاد او را بیاد خود مقرون گردانیدی؟ حقتعالی وحی نمودکه ایقلم اگرآن نمیبود ترا خلق نمیکردم و نیافریدم خلق خود را مگر از برای او پس اوست بشارت دهنده و چراغ نور بخشنده‌و شفاعت کننده و دوست من. پس قلم از حلاوت نور آنحضرت گفت:

السلام علیک یا رسول الله.

آن نور در جواب فرمود:

علیک السلام منی و رحمة الله و برکاته

پس‌ازآنروز سلام کردن سنت و جواب دادن واجب شد. پس حقتعالی‌قلم را امرفرمود که بنویس قضا و قدر مرا آنچه خواهم آفرید تا روز قیامت پس حق‌تعالی از نور محمد بهشت را آفرید وبچهار صفت آنرا زینت بخشید تعظیم وسخاوت و جلالت و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل طاعت خود مقدر نمود پس آسمانها را از دودی که از خواب برخاست خلق‌کرد و از کف آن زمینها را خلق کرد چون زمین را خلق‌کرد مانند کشتی در حرکت بود پس کوه را خلق کرد تا زمین‌قرارگرفت و گاو عظیمی آفرید که گاو بر پشت آن ماهی ایستاد و ماهی بر روی آب وآب بر روی هواست وهوا برروی ظلمت است کسی بغیر از خدا نمیداند پس‌عرش را بدو نور منور گردانید نور فضل‌و نور عدل وازفضل، عقل و علم و حلم و سخاوت را آفریدو از عقل خوف و بیم و از علم رضا وخوشنودی و از حلم مودت و از سخاوت محبت‌را آفرید پس جمیع این صفات را در طینت محمد و اهل بیت آنحضرت تخمیر کرده پس بعد از آن‌ارواح موءمنان را از امت محمد آفرید پس آفتاب و ماه و ستاره‌و شب و روشنائی و تاریکی‌و سایر ملئکه را از نور آفرید پس نور مقدس‌آنحضرت را درزیر عرش هفتاد و سه هزار سال ساکن‌گردانید

پس هفتاد هزار سال دیگر او را در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس نور آن حضرت را از آسمان‌تا بآسمان دیگر منتقل گردانید تا بآسمان اول رسانید حقتعالی اراده نمود که حضرت آدم را فرا گیرد پس ابلیس لعین سبقت گرفت بسوی‌زمین و با زمین گفت که حقتعالی میخواهد از تو خلقی بیافریند و او را بآتش عذاب کند چون ملئکه بیایند بگو پناه میبرم بخدا از آنکه از من چیزی بگیرید که آتش را در آن بهره باشد.

پس‌چون جبرئیل نازل شد زمین بجبرئیل استغاثه نمود برگشت وگفت‌پروردگارا زمین پناه گرفت بتو از من پس آنرا رحم کردم و هم جنین میکائیل و اسرافیــل هر یک که آمدند برگشتند. پس حقتعالی عزرائیل را فرستاد و چون زمین بخدا پناه برد عزرائیل گفت من نیز پناه میبرم بعزت خدا از آنکه فرمان او را نبرم پس‌قبضه از بالا و پائین و تمام روی زمین‌از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درشت زمین را برگرفت و باین سبب اخلاق و رنگهای آدم مختلف شد. پس حقتعالی وحی نمود که چرا تو رحم نکردی ای عزرائیل چنانچه آنها رحم کردند؟ گفت فرمان برداری تو بهتر بود از رحم کردن بر آن پس وحی‌نمود که می‌خواهم از اینخاک خلقی بیافرینم که پیغمبران و شایستگان و اشقیاء و بدکاران در میان‌ایشان باشد و ترا قبض کننده ارواح همه گردانیدم. پس امر کرد حقتعالی جبرئیل را بیاور آن قبضه نورانی که طینت مقدس پیغمبر آخرالزمان واصل‌همهٔ پیغمبران‌ومخلوقات باشد پس جبرئیل با ملئکه کروبیان و ملئکه صافان و مسبحان بیامدند بنزد موضع ضریح مقدس آنحضرت وآن قبضه را گرفتند و بآب تسـنیم و به‌آب تعظیم وتکریم وآب رحمت وآب خوشنودی وآب عفو خمیرکردند پس سر آنحضرت را از هدایت و سینه‌اش‌را از شفقت و دستهایش را از سخاوت و دلش‌را از صبرو یقین و فرج‌را از عفت‌وپاهایش‌را از شرف‌و نفسهایش از بوی خوش پس مخلوط کردند آن‌طینت را با طینت آدم.

چون جسداو تمام شد بملائکه وحی نمود که من بشری میآفرینم از گل پس چون او را درست کنم و روح در او بدمم پس همه بسجده درآئید نزد او. پس ملئکه جسدآدم را برگرفتند و در بهشت گذاشتند. ملئکه منتظر زمان حق بودند که هر گاه ماٴمور گردند بسجود سجده نمایند. پس حقتعالی امر نمود روح آدم

را که داخل بدن شو و بکراهت بیرون بیا پس چون بدیده‌های آدم رسید آدم جسد خود را میدید و صدای تسبیح ملئکه را می‌شنید چون بدماغش رسید عطسه کرد پس حقتعالی او را بسخن آورد و گفت: *الحمدلله* و آن اول کلمه بود که آدم بآن تکلم نمود. پس حقتعالی او را وحی نمود که رحمک *الله* ای آدم برای رحمت تو را خلق کردم و رحمت خود را برای تو و فرزندان تو خلق کرده‌ام هرگاه بگویند مثل آنچه تو گفتی پس باین سبب دعا کردن برای عطسه کننده سنت شد و هیچ چیز بر شیطان گران تر نیست از دعاکننده عطسه. پس حضرت آدم نظر کرد بسوی بالا دید که بر عرش نوشته است:

لا اله الا الله محمد رسول الله

واسم اهل بیت آنحضرت را که بر عرش نوشته است. پس چون روح بساقش رسید پیش از آنکه بقدمهای او به رسد خواست که برخیزد نتوانست و باین سبب که حق تعالی فرموده است:

خلق الانسان من عجل

یعنی انسان آفریده شده است بتعجیل.

تم الحديث

پس نور محمد ازآدم بهبة الله شیث رسیدو از شیث بانوش و از او بقینان و ازو بمهلائیل و ازو بالبازر و از او بادریس و از او باختوع و از او بمنوشلح واز او بلامک و از او بمهلائیل و از او بنوح و از او بسام و از او بافخشدروازاو بمالح و از او بعابر و ازو بفالغ و از او بارعوا که بعضی گویند زردشت همینست و اینکه اهل سنت و یهود پدر آنحضرت را آزر مینامند . محض عناد وافتراست بر آنحضرت آزر عم آن حضرت بوده انبیاء و اوصیاء از کافر بهم نمیرسند پس نور آن حضرت از ابراهیم منتقل شد باسماعیل و از او بقیدار و از او بحمل و از او به بینت و ازو بسلامان و از او بهمیع و از او بالیسع و از او باود وازو بعدنان و ازو بمعدو ازو بزار و ازو بمصر و ازو بالیاس و از او بمدرکه و ازو بهزیمه و ازو بکنانه و ازو بنضر که قریش است و ازو بمالک و ازو بقهر و ازو بغالب و ازو بلوی و ازو بکعب وازو بمره وازو بکلاب و ازو بقصی که اسم او زید است و ازو بعبد مناف که اسم او مغیره است و ازوبهاشم که اسم او عمر است و ازو بعبدالمطلب که اسم اوشبیه الحمدست وازو بعبدالله رسیده و از عبدالله آنحضرت پدید آمد و چگونگی تولد و باقیٔ احوالات آنحضرت در کتب معتبره دیگر معلوم شود و بالله التوفیق .

باب اول

در احوال خیر مال حضرت رسالت پناه (ص) بدانکه کنیت آنحضرت‌ابوالقاسم است و نام مبارک‌محمد واحمد است و این دو نام‌از اسماء مشهوره آن حضرت‌است و نامهای دیگر در قرآن و القاب و احادیث مذکور است مثل عبدالله و یس ونون و مقفی و کافی‌و حاسم و حاشر و مزمل ومدثر و موقف و قثم یعنی جامع کمالات وداعی وبشیرو نذیر و شاهد و شهید و مبشر و نبی‌و امی و نور و نعمت وروءف و رحیم و منذر ومذکر و شمس و نحم و حم و سماء و نیر و سراج منیر و رحمة للعالمین و رسول الله و خاتم النبیین و آنچه مشهور است پنج پیغمبر دو نام داشت آدم ابوالبشرو ثمود و صالح وهود و عاد و یعقوب و اسرائیل و عیسی و مسیح و آنحضرت عرب بودند وهود و اسماعیل و صالح و خطیب الانبیاء و شعیب و ایوب نیز عرب بودند و آن حضرت پادشاه بود و دوازده پیغبمر دیگر نیز پادشاه بودند آدم و شیث و ادریس و نوح و موسی و هرون و یوشع و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و ذوالقرنین علیهم السلام و نام مبارک آنحضرت آنچه دراحادیث ظاهر میشود درتورات احید بوده است و در تورات بطریق صحیح‌موموذ و بطریق دیگر اودماأود و درتورات لغت جبلی منذ منذو و در انجیل آسمانی‌احمد و در انجیل منحرف نصاری مهمید است.

و درانجیل متی مارکارده و در انجیل مرقوس فارقلیط و در انجیل لوقا محیطاریج و در انجیل فرنکان شنطیا و در انجیل یوحنا باکاوز و در کتاب زند.

و پازند سین و در کتاب انکلیون عبدالله و در کتاب هندوان کثیره و در کتاب دانیال پسندیده ودرکتاب فرقد حامد و درکتاب پاتنکل تسلی دهنده و درمصحف مقیق و در زبور طاب طاب و در کتاب حکماء قبطی ودر لغت دریای قلیطس ودر کتاب لغت یونانی مخمنی .

ولادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه هفدهم ماه ربیع الاول عام‌الفیل واقع شد و آنسالی بود که نجاشی پادشاه حبشه ابرهه را سردار نموده با خیل و لشکر بسیار بخرابی مکه معظمه فرستاده و حقتعالی ایشان را بعذاب سجیل هلاک کرد و ابابیل را برایشان مسلط ساخت و کلینی در کافی بدوازدهم ربیع الاول تصریح نموده و عامه‌ملاعین بر این قایلند و ظاهرا" حدیث کلینی محمول بر تقیه باشد .پدر بزرگوار آنحضرت ازآفتاب مشهور استو مادرش آمنه خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن زهره‌بن کلاب‌است دایهٔ آنحضرت حلیمه سعدیه است و مرتبهٔ آن حضرت ام ایمن و برادر رضاعی آنحضرت عثمان بن مطعون است که قبر او در خارج مدینهٔ مشرفه است که بعضی‌توهم کرده‌اند که عثمان بن عفان علیه النیران است و تولد آنحضرت بعد از هفت‌سال‌از سلطنت‌کسری انوشیروان عادل بن قباد از ملوک ساسانیان عجم و انوشیروان در هفت اقلیم دنیا تسلط داشت وملک روم و شام و هندوچین و عرب او را اطاعت میکردند و دارالملک اومداین بود و کوفه و آنحضرت فرموده است:

انا ولدت فی زمن الملک العادل

و او را عادل یاد کرد هر چند مجوس بود و صیت عدالت او از مشرق تا بمغرب رسیده بود و حقتعالی او را بسبب کفرش مؤاخذه نخواهد نمود و حاتم طائی را بسبب سخاوت عذاب نمیکند .

بعثت آنحضرت در شب دوشنبه هفتم ماه رجب واقع شد در سن چهل‌سالگی ومدت العمر در مهد پرورش عم بزرگوار عبد مناف مکنی بابیطالب تربیت یافت چون والدین آنحضرت بجوار ایزدی پیوست و آنحضرت قبل از بعثت نبی بود بر ذات مقدس خود و هیچ خدا را عبادت نکرد الا بطریق مرضیه خود و اینکه اکثر اهل سنت و نواصب و خوارج بر آنند که بشریعت حضرت ابراهیم عمل میکرد بعضی گویند بشریعت حضرت نوح بوده و بعضی گویند که بشریعت حضرت عیسی

بوده اصلی ندارد و سخنان سفها و احمقست و بعضی از عامه است و اصلی ندارد و آنحضرت مبعوث بود بر کافهٔ خلایق از شرق و غرب و عرب و عجم وترک و دیلم و سیاه و سفید و اهل هندوچین و خطا و روم و مصر وشام و فرنگ و تمام اقالیم سبعه و ماوراء اقالیم یاجوج و ماجوج و طوایف جان بن جان از شیاطین و اهرمن و عفاریت و قیس و لاقیس و پریان وغولان و قاطبه خلایق از ذوی العقول و بعضی گویند آنحضرت مبعوث بود بر ملئکه و این قول نزد فقیر قوی است و کتاب او ناسخ همه کتب و دین او باطل کنندهٔ همه ادیان است و در ایام نبوت آنحضرت سیزده سال در مکه معظمه تشریف داشت و ده سال در مدینه طیبه و خلایق را هدایت مینمود . جبرئیل علیه السلام بیست و چهار هزار مرتبه بر آنحضرت نازل شد و نصف اینعدد را هم گفته‌اند و دو مرتبه جبرئیل راهم بصورت اصلی خود که مابین آسمانها و زمینها پر شده بود از عظم جثه مبارک دید و روح الامین بصورت دحیه ابن خلیفه کلبی نازل میشد و روح مالکیست اعظم از تمام ملئکه و اکثر امر را ملئکه بر او نازل میشد و هیچ کس از انبیاء عظام بمعراج نرفتندمگر آن حضرت که دو مرتبه یا بیشتر و یکمرتبه هم نقل کرده‌اند که بمعراج رفت و مشهور دو مرتبه است . یکمرتبه جسمانی و یکمرتبه در مقام قاب و قوسین مخاطب بخطاب رب الارباب شده و معراج مشهور پیش از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع باشد وجمعی قایلند که معراج مکرر واقع شده و ابن بابویه و صفار و دیگران بسندمعتبر از حضرت صادق روایت کرده‌اند که حضرت رسول را صد و بیست مرتبه بآسمان برده و هر مرتبه آنحضرت در باب ولایت و امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه‌طاهرین علیهم‌السلام زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود .

آیات تورات که‌در شاٴن حضرت رسالت پناه نازل شده است استخراج‌نموده‌ام و متفق علیه یهود است که از تورات است و لوقام باو یعود پی اسرائیل کموشی یداع ذونای مانیم آل پانیم ناوی مقر بخامع خیخاکامانی‌یاقیم‌لخاادونای‌الوتشماعون آل اسماعیل قول شمعشخاهن یزحتی اوتوهزمطی اوتوابیم اوماوداو توشنم اشاره یولداو یونای اقم‌لاهم میقرب اخهم کاموا خاوناتیستی دباری بفبود بیرلا هم‌ات کل اشرا صونوادر زنهم‌ماب اصوت وهایورشما و رشینا بنوخ هکویم اوتوپی‌اشماعیل آیات الانجیل در باب نبوت پیغمبراز انجیل مرقوس دمتی درشماره بیست وچهارم

باصطلاح ترتیب آنکتاب هرچند انجیل را آسمانی نمیدانند اما میگویند آنرا مسیح فرموده و اسنای تورنگ بس ساراکم ارسیس مارکاره اش فارقلیط بوایماستونش توبیرش یوایتوسانش یونی یانا ضک یوخاج هانی ضک یوهالا صیصک کاعا که که ای کاعاک ددر بس زی یکدسه ابره امی نائین ای یرا اس ای صوریک هازنین ارتوروپرینه لی مین چرسار اروزاکار یااورتون باراکیاضرس باینک ای مچ داچاری و از کتاب زند و پازند که زعم مجوس آنستکه همین کتاب صحف است این آیات استخراج شده و جاماس حکیم که از اکابر حکمای فرس است در کتاب فرهنگ الملوک تصریح باین کرده است هرچند که از لغت زند ایشان مفهوم کس نمیشود و از لغت سریانی مشکل است اما قدری که ضرور بود از لغت زند و پازند بپهلوی و از پهلوی بفارسی ترجمه نمود والله یعلم اینست پیام ایزد پیام نیافریدون:

رکاکو رکـوم جاتـو اکیتنا ابیم تیاری تاره تشت و باکو کما کدمن و خشور غارچی جادنگی زمـردنتن ایری ماتاکش مندشتان سینا شوالمن مدینو احمینوا و دزانلکا سردب رکود منشن بهانه شوقلونوم سینا جاماتواتنن انکیزمنرامس راس سویراشطرمچه زاباشورمازداپاره سین شمشاشومک زابواتتن زرنگی بیوره ملکوتاکنجو بره کینا سلش جکروریش ده ده وس سارم

و قرآن در عرض بیست و سه سال نجما" بعدنجم فرود آمده و ترتیب آنرا یعنی نزول قرآن باین نحو است که مذکور میشود و اکثر مفسرین برآنند و این قرآنی که در میان باین ترتیب است که اول الحمد وبعد از آن بقره تا آخر قل اعوذ برب الناس جمیع عثمان است که باین ترتیب جمع کرده است.

روایت کند ابوالحمد مهدی یزار الحسینی القائنی که گفت خبر داد مرا ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله الحسکانی او گفت حدیث کرد مرا ابو نصر مفسر او گفت حدیث کرد مرا عم من ابوحامد او گفت حدیث کرد مرا افرازی ابویوسف یعقوب پسر محمد مقری او گفت حدیث کرد ابوموسی او گفت حدیث کرد عمران بن هرون از عثمان بن عطسا از پدرش از ابن عباس که گفت آنچه نازل شد بمکه اول قراء بود قبل از الحمد پس ن والقلم پس مزمل پس تبت پس مدثر پـس اذالشمس کورت پس سبح اسم ربک الاعلی پس و اللیل اذا یغشی پس والفجر پس والضحی پس الم نشرح پس والعصر پس والعادیات پس انا اعطیناک پس الـهیکم التکاثر پس

ارأیت پس کافرون پس الم پس قل اعوذ بوب الفلق پس قل اعوذ برب الناس پس قل هو الله پس والنجم پس عبس پس انا انزلناه پس والشمس پس بروج پس والتین پس لایلاف پس القارعه پس والموسلات پس ملئکه. پس کهیعص پس طه پس واقعه پس شعرا پس نمل پس قصص پس بنی اسرائیل پس یونس پس هود پس یوسف پس حجر پس انعام پس صافات پس لقمان پس قمر پس سبا پس زمرپس حم سجده پس حمعسق زخرف پس دخان پس جاثیه پس احقاف پس زاریات پس غاشیه پس کهف پس نحل پس نوح پس ابراهیم پس انبیاء پس مؤمنون پس الم تنزیل پس طور پس ملک پس حاقه پس ذوالمعارج پس عم پس نازعات پس انفطرت پس انشقت پس روم پس عنکبوت بس مطففین و این هشتاد و پنج سوره که بمکه نازل شده است و نام مکه معظمه در سر هر سوره‌های قرآن قدیم بنامهای مختلف نوشته‌اند و اسامی مکه معظمه اینست که اگر در جائی آنرا به بیند نزول آنرا بدانید مکه بلد الحرام و صلاح و عرش و قادوس و مقدسه و لساسه و الناسه و السیاسه و البیت العتیق و ام القری و حاطمه و راس و مکه و کوثی اسم بقعه‌ایست که منزل عبد ـ الدار بوده و آنچه نازل شده بمدینه مشرفه اینست البقره پس انفال پس العمران پس احزاب پس ممتحنه پس نساء پس اذا زلزله پس حدید پس محمد پس رعد پس رحمن پس هل اتی پس طلاقه پس لم یکن پس حشر پس اذاجاء پس نور پس حج پس منافقون پس مجادله پس حجرات پس تحریم پس جمعه پس تغابن پس صف پس انا فتحنا پس مائده پس توبه و این بیست و هشت سوره است واسماء مدینه را سید مرتضی و علم الهدی فرموده است باین نحو که طیبه و یثرب و طاب ودارو مسکنه و جابره و محبوره و عذار و مرحومه و عاصمه و قاصمه وبند دو از این قرآن که در میان است مشهور آن است که جزو آن را که در فضیلت امیر المؤمنین و اهل بیت رسالت مشهور صلوات الله و سلامه علیهم و در مذمت قریش و فضایح ایشان و بعضی در مذمت منافقین بود انرا عثمان بیرون کرده مثل آیه یالیتنی لم اتخذ ابابکر خلیلا که الحال فلانا خلیلا" مشهور آن است که اسم ابوبکر بوده است و بعد از آنکه عثمان از همه ولایات مصاحف را جمع کرد و عاملان آنرا به مدینه فرستادند قریب بچهل هزار بود همه را گفت تا سوختند و هفت قرآن نوشت بترتیب که الحال هست و اهل تسنن آن قرآن را امام میگویند. پس مردمان از

روی آن قرآنها نویسانیدند.

و صاحب جامع اصول از زید بن ثابت نقل میکند که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم آیهٔ رجال صدقوا ماعاهدالله علیه‌را بآخر نمیته ابن ثابت یافتیم و ملحق کردیم و منقولست از حضرت صادق علیه السلام که در سورهٔ احزاب‌فضایح مردان بسیار از قریش بود بزرگتر بزرگتر از سورهٔ البقره بود ایشان تحریف‌دادند و کم کردند و در احادیث مسطور است که اگر قرآن امیر المؤمنین که در نزد ائمه علیهم السلام است بمؤمنان میدادند که بخوانند و مصحف جمع عثمان رانخوانند مفاسد عظیم بر این مترتب میشد اول اینکه کتاب خدا دو تامیشد جمعی قبول میکردند و بعضی قبول نمیکردند. خلایق یکسر بکفر اصلی خود برمیگشتند دوم آنکه مخالفان برقرآن صحیفها نوشتند. سیم آنکه آنحضرت نمیتوانست که قرآن خود را رواج دهد از برای آنکه عالم را ظلمت کفر و غلبه معاندان گرفته بود و چهارم آنکه مؤمنان قبول‌میکردند از ترس خلفای ثلثه و اعیان وانصار اظهار نمیتوانستند نمود وهمیشه قرآن مخفی بود و کمتر قبول میکردند این قرآنرا برای آنکه قرآن ایشان شهرت کرده بود. پنجم آنکه امیرالمؤمنین بعد از وفات‌حضرت رسول (ص) قرآن‌را جمع‌کرد و در کیسه گذاشت و سر آنرا مهر کرد و آورد بنزد ابـوبـکـر قبول نکردند گفتند ما را بقرآن تو احتیاجی نیست و در صحاح سته ایشان مشهور است

و علی هذا القیاس و از تفسیر گازرو مولانا فتح الله رحمهٔ الله

بعضی از آیات دزدیده را و در سوره از سوره قرآنی از صحف عبدالله بن مسعود نوشته بودند و در این رساله بیان مینماید:

السورهٔ النورین بسم الله یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالنورین الذی انزلنا هما یتلون علیکم آیاتی و یحذراتکم عذاب یوم عظیم نوران بعضها من بعض وانا السمیع العلیم ان الذین یوفون بعهدالله و رسوله لهم جنات النعیم و الذین یکفرون من بعد ماآمنوا بنقض میثاقهم و ما عاهدهم الرسول علیهم یقذفون بالجمیم اذ ظلموا انفسهم و عصوا الوصی اولئک یسقون من الحمیم ان الله نور السموات والارض بما شاء و اصطفی من الملائکة و الرسل و جعل من المؤمنین اولیاء من خلقه یفعل ما یشاء لا اله الا هوالرحمن الرحیم قد مکر الذین من قبلهم برسلهم

فاخذتهم بمکرهم ان اخذی الیم شدید اهلک عادا " و ثمود بماکسبوا و جعلوا لکم تذکرة افلا تتقون و فرعــون لمــاطغی علی موسیو اخیه هرون اغرقته و من تبعه اجمعین لیکون لکم ایه و ان اکثرهم فاسقون ان الله یجمعهم یوم الحشر فلا یستطیعون القول حین یسئلون ان الجحیم مأویهم و اللهعلیهم حلیم یا ایها الرسول بلغ اندازی فسوف تعملون قد خیر الذین کانوا عن آیاتیو حکمی معرضینمثل الذین یوفون بعهدک انجزاهم جنات النعیم ان الله لذو مغفرة و اجر عظیم و ان علینا لمــن المتقین و انا لنوفینه حقة یوم الدین و ما نحن عن ظلمه بغافلین و کرمه علی اهلک اجمعین فان ذریته هم الصابرون و ان عدوهم امام المجرمین قل الذین کفروا بعد ماآمنوا طلبتم زینة الحیوة الدنیاو ستعجلتم بها و نستیم ما و عدکم الله و رسوله و نقضتم العهود من بعدها و قد ضربنا لکم الامثال من قبل لعلکم تهتدون یا ایها الرسول قد انزلنا الیک ایات بینات فیها من تبوفیه موءمنا " و من یتوله بعدک تظهرون فی یوم الظلم فاعرض عنهم فانهم معرضون و انا لهم معرضون و انالهم محضرون فی یوم لا یغنی عنهم شیا و لاهم یرحمو ن ان لهم مقاما " لا یعدلون فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین و لقد موسی و هرون فبغوا علیموسی لما استخلف فصبر جمیل منهم القردة و الخنازیر و لعناهم الی یوم یبعثون فاصبر فسوف و لقد آتینا الحکمو الذینمن قبلک من المرسلین و جعلنا لک منهم وصیا " لعلهم یرجعون و من یتول عن امری فالی مرجعهفلیتمتع قلیلا بکفره فلا یسئل عن الناکسین یا ایها الرسول قد جعلنا لک فی اعناقالذین آمنوا عهد فخذوه و کن من الشاکرین ان علیا " قانتا " باللیل ساجدا " یحذر الاخرة و یرجوا رحمة ربــه قل هل یستوی الذین ظلموا و هم یعملون سنجعل الافلاک فی اعناقهم و هم علی اعمالهم نادمون انا بشرناک بذریته الصالحون و انهم لامرنا لایخلفون فعلیهم منی صلوه و رحمه احیاء و اموات فی یوم یبعثون و علی الذین یبغون علیهم من بعد ذلک غضب الله علیهم انهم کانوا قومسوء خاسرین و علی الذین سلکوا مسلکه منی رحمه و هم فی الغرفات امنون و ان الله لذو فضل علی العالمین و الحمد لله رب العالمین سورهٔ الولات .

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا امنوا بالنبیو الولی الذین بعثناهما بهدیانکم الی صراط مستقیم نبی و ولی بعضها من بعض و انا العلیم

الخبیر ان الذین یوفون بعهدالله لهم جنات النعیم فالذین اذا تلیت علیهم آیاتنا کانوا به ایاتنامکذبین ان لهم فی جهنم مقام عظیم اذا نودی لهم یوم القیمة این الضالون المکذبین للمرسلین ما خلقهم المرسلون الا بالحق و ما کان الله لینظرهم الی اجل قریب و سبح بحمد ربک و علی من الشاهدین سورهٔ المائده

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی شان علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس فی الرعد انما انت منذر لعباد و علی لکل قوم هاد فی الشعراء و سیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون فی النساء ام یحسدون الناس علی ما ا تیهم الله من فضل فقط اتینا آل ابراهیم و آل محمد الکتاب والحکمة و اتیناهم ملکا عظیما" فی الصافات وقفوهم انهم مسوٴلون فی ولایة علی بن ابیطالب ما لکم لا تناصرون فی الزمرفانا اذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی بن ابیطالب فی طه و لقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمه والحسن و الحسین و التسعه المعصومین من ذریة الحسین فنسی فلن نجدله عرما" فی الحجم فاوحی الی عبده فی علی لیلة المعراج ما اوحی . فی آیة الکرسی

الله لا اله هو الحی القیوم لا تاٴخذه سنة و لانوم له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهادة هوالرحمن الرحیم من ربی الذی یشفع عنده الا باذنه فی الاحزاب و کفی الله المؤمنین القتال بعلی بن ابیطالب و کان الله قویا" عزیزا"

و ازاین قبیل آیات بسیار است و چون آنکتاب ملعون انحراف آیات قرآن نموده مفسر العامه و علمای ایشان و اکثر فرق اسلام این قرآنی که در میان است باز آیات آنرا برای خود تفسیر نموده‌اند ومعنیها قرار داده‌اند وهر یک بطریقی خوانده‌اند والفاظ و اعراب آنرا تغییر داده‌اندو بر عالم متدبر ظاهر است که چه با قرآن کرده‌اند و معلوم نمیشود که قرائت قرآن بنزول کدام قاری نازل شد و بچه طریق او را خوانده‌اند .

در ابتداء اسلام و سورهٔ حمد رابافاتحه‌الکتاب از آنجمله شبنودی که‌مطبوعی و حسن بصری امام اهل تصوف که از علمای عامه است چنین خوانده‌اند :

و علی هذا القیاس

به بینید که چه کرده‌اند

الحمد بن لله رب العالمین الرحمن الرحیم ما ک یوم الدین هناک نعبدو دیاک نستعان نرشد لسبیل المستقیم لسبیل الذین انعمت علیهم سوی المغضوب علیهم و لا الضالین.

فی غزوات او و جهاد باکفار بیست و شش غزوه بود. اول غزوه‌ابوا و آندهیست در حوالی مدینهٔ مشرفه دویم غزوه بوات سیم غزوهٔ عتیره چهارم غزوهٔ بدر و بدر نام چاهیست در مابین الحرمین پنجم غزوهٔ بدر کبری و این جنگ در هفدهم شهر رمضان واقع شده و عسکر ظفر اثر آنحضرت سیصد و سیزده نفر بودند و دو شتر و یک اسب داشتند اکثر پیاده و بعضی پای برهنه بودندو طعام ایشان سبوس آرد وجو و خرمای بپوسیده بود و درجنگ هفتاد نفر از ضیاذید قریش و شیاطین ایشان کشته شد و مثل عتبه وابوجهل و شیبه‌و هفتادنفر از عظمای آنقوم اسیرمثل عباس بن عبدالمطلب بن و عقیل ابن ابی طالب‌و خداوند عالمیان جبرئیل علیه السلام‌با جمعی از ملئکه عظام بمدد آن حضرت فرستادکه همه بر اسبان ابلق‌سوار بودند که اکثر کفار ایشان‌را میدیدند. ششم غزوهٔ بنی سلیم هفتم غزوهٔ سویق بود هشتم ذی امر نهم غزوهٔ احد و عسکر آن حضرت هفتصد نفر بودند و سردار لشکر شقاوت اثر کفار ابوسفیان بود وهند زوجه خود را همراه‌آورده بود و دراین حرب رباعیات حضرت رسول بضربت سنگ عتبه بن ابی وقاص شکسته شد و جناب اسدالله حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنهما با هفتاد نفر از صحابهٔ گرام شهید شدند ولشکر اسلام گریختند بمدینه رفتند بنحویکه بعد از سه روز ابابکر و عمراز خانه بیرون آمدند و حضرت امیر بر سر حضرت محمد ایستاده بود وجنگ میکرد و کفار را می‌شکست و در آخر ابوسفیان منهزم شد دهم غزوان بحران واقع شد یازدهم غزوهٔ بنی نقیر دوازدهم غزوه ذات الرقاع – ۱۳ غزوهٔ بدر اخیر ۱۴ – غزوهٔ دوقنه الجندل – ۱۵ – غزوهٔ خندق که احزاب نیزمیگویند واقع شد و تخفیف اکل و شرب در روزه در اینجنگ نازل شد و از آنجمله زبردستان عرب عمرو بن عبدود کشته شد و لشکر کفار و یهودان ده هزارنفر بودند و سردارلشکر باز صخره بن حرب بود یعنی ابوسفیان و حسب المشهوره سلمان فارسی ره‌خندق بدر و مدینه حفر نمودند وماه مبارک رمضان بود که خداوند عالمیان او را با

لشگرش منهزم گردانید. ۱۶ ـ غزوهٔ بنی قریضه واقع شد در اینجنگ لشگر آنحضرت سه‌هزار کس‌بودند و بسیاری از یهود کشته شدند و بقیةالسیف ازمنازل خود جلاء وطن کردند. ۱۷ ـ غزوهٔ بنی‌لحیان بود ۱۸ ـ غزوهٔ بنی قرد بود ۱۹ ـ غزوهٔ بنی مصطلق بیستم غزوهٔ بنی‌حدیبه‌واقع شد وحضرت‌باسهل‌بن‌عمروسایرمشرکان عرب‌صلح‌کرد. ۲۱ ـ غزوهٔ خیبر واقع شد و دراین غزا لشگر فیض‌آثار آنحضرت هفت هزارکس‌بودند وجعفر ابن ابیطالب درروز فتح خیبر از حبشه آمد بابزرگان آنجا از جانب اصحمه ملقب بنجاشي پادشاه حبشه و نماز جعفر طیار که مشهور است ازجمله انعامیست که حضرت‌رسالت‌پناه باو داد و گزاردن آن در میان امت سنت شد. ۲۲ ـ فتح غزوه مکه معظمه واقع شد و در این‌جهاد عدد لشکر آن حضرت بدوازده هزار کس رسیدند و در این سال بتها را از کعبه‌بزیر انداختند و شکستند وهبل را آنحضرت فرمود شکستند و در باب السلام را فرمود خاک کردند و بت پرستي در مکه‌معظمه بلکه‌در میان عرب برطرف شد وکفارفوج فوج بدین اسلام درآمدند و ابوسفیان و هند زوجه آن ملعون از ترس و خوف مسلمان شد. پس‌بعدازآن غزوه چنین واقع شد. ۲۴ ـ غزوهٔ طایف. ۲۵ ـ غزوهٔ تبوک و دراینحرب لشگر آن حضرت سي هزارکس بودند و آنحضرت‌بنفس مبارک خود در بعضي ازاین غزوات زره پوشیده بودند وحرب میکردند اول بدر کبری بود و آن در روز جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان‌بود. دوم هجرت غزوهٔ دیگر حبک احد بود و در آنشهر شوال سال سیم هجرت بود و حرب خندق و قریضه در شوال سال چهارم هجرت واقع شد وجنگ بني مصطلق و بنی لحیان در شهر شعبان پنجم هجرت واقع شد و غزوهٔ دیگر آنحضرت تبوک است و اکثر اینغزوات را حضرت‌امیر سردار بوده وعلم را باو داده و تمام این فتوحات را حقتعالي بر دست اوظاهر گردانید. عدد ازواج بغیر ازام المؤمنین خدیجه بنت خویلد رحمةالله علیها نه‌زن نکاحي بعقد دوام داشت ماریه قبطیه ام ولد مادر ابراهیم فرزندان حضرت زنان وی عایشه دختر ابوبکر بود و حضرت او را حمیران خطاب میکردند برای آنکه نسبت با سایر زنان وجیهه‌تر بود و بحسب سال کمتر و بعضي از عامه‌گویند که حمیرا معشوقه‌آن حضرت‌بود بنحویکه آنحضرت او را بدوش مبارک خودبرمي‌ـ داشتند وبر بلندی میرفت و او را سیر مینمود و او پا بر دوش مبارک آنحضرت

میگذاشت وبلند میشد و تفرج مینمود و دیگر حفصه دختر عمر بن الخطاب است وام حبیبه دختر ابوسفیان خواهر معاویه و سوده بنت زعمه و ام سلمه بنت زعمه و ام سلمه بنت ابوامیه واین پنج زن از قریشند و غیر قریش صفیه بنت حی بن اخطب خیبری بوده و میمونه حرث هلالیه و زینب بنت حجش اسدیه و جویریه بنت الحرث المصطفیه عدد اولاد آنحضرت قاسم از خدیجه کبری و ابراهیم از ماریه قبطیه کنیز آنحضرت بود و گویند دو پسر دیگر بودند طیب و طاهر لقب ابراهیم است و صبایای آنحضرت فاطمه زهرا و رقیمو فرزندان ایشان خدیجه کبری بود و بعضی گویند رقیه وزینب فرزندان خدیجه‌اند از شوهران سابق و بعضی میگویند دختران خواهر خدیجه بودند و مادر ایشان هاله بنت خویلد بود وپدر ایشان هند است که از قبیلهٔ بنی تمیم است و در کتاب تحفة الابرار و کامل السفینه چنین مسطوراست و این اقوال متروکیست و فرزند خوانده آنحضرت زید بن حارثه بود که بخطاب فرزندی مشرف شد.

عدد اسبان آنحضرت اول سکیت است که از اعرابی خریده بودند و اسم این اسب نزد اعرابی خیرس بود دیگر مرتجز برای این نام رابر او گذاشته‌اند که شیهه را خوب میکشید. دیگر لزاز است سهل از علمای لغت‌گفته‌است که‌معنی لزازآن است که هیچ اسب بر او سبقت نگرفت مگر اینکه وامیماند از رفتار دیگر طرد و لحیف بودند که دومین را مثل لحاف در دوندگی بر هم میچیدند و دیگر درد است که تمیم‌داری برای حضرت بهدیه‌آورده بودند و این شش‌اسب متفق علیه خاصه و عامه است و دیگر اسب ابلق بود و ذوالفعال و ذواللممه و مرتحل و سرحان و یغصوب و بحردادهم و ذوالجناح و استر آمحضرت دلدل بود که نجاشی بهدیه فرستاده بود و نعله سهبا و حمار حضر ت یعفور نام داشت و از نتاج حماری بود که حضرت نوح بکشتی برده بود و ناقهٔ آن حضرت غضبا بود امرای آنحضرت و وزیر و وصی و سرو داماد آن حضرت و یارو صاحب علم و سر مهاجر و انصار و امیر الامراء عالی مقدار حیدر کرار غیر فرار بود وحضرت سید الشهداء حمزه وجعفر بن ابیطالب و سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و یاسر و عبدالله مسعود و جابربن عبدالله انصاری و سعد بن معاذ و سعد بن عباده و خزیمه ابن ثابت ذوی الشهادتین و جسزین معظم و عثمان بن مطعون و حنظله

غسیل الملئکه و حذیفه بن الیمان و خالد بن سعید العاص و ابوسعید خدری و ابو ایوب انصاری و ابودجانه و ابوالهشیم بن الهیثان و سهل بن حنیف و زیدبن حارثه و اسامة بن زید سلام الله علیهم اجمعین دیگر ابوبکر وعثمان وطلحه وعمر وزبیر وسعد بن ابی وقاص و ابی عبیده ابی جراح و سالم مولای حذیفه ومغیره بن ابن شعبه و عمروبن عاص و خالد بن ولید و ابو هرتره و معاویه مؤلف قلوب بود و ابوسفیان و معوية بن عوف بودند ولایت آنحضرت در ایام نبوت مکه‌معظمه و مدینهٔ مشرفه فتح شد مخاونجد و تهامه و صحاری عمان و نطیف و لحساوحجاز و تمام بادیه و نجران و خیبر و قلاع آن بامضافات وی و کل قبایل عرب وولایت بحرین و توابع آن و بعضی از شام و طایف گویند جبل عامل و جزایر موصل داخل است والله یعلم و در سال پنجم هجرت یا ششم هجرت بقولی آنحضرت ماءمور شد که نامه بملوک اطراف وسلاطین جهان نویسندو ایشان را باسلام دعوت‌نماید اول بهرقل قیصر روم نوشت و او مسلمان شد و اسلام خود را مخفی میداشت پسرش زهر داد وکشت دویم نامه بپادشاه شام نوشت و او عذر آورد و اسبی وچندچیزی فرستاد توفیق اسلام نیافت سیم باصمحه پادشاه حبشه فرستاد که ملقب بنجاشی بود و او مسلمان شد و استر دلدل را با چیزی چند از تحف و هدایا فرستاد و عذر خواست و در اسلام وفات یافت در حبشه و جبرئیل علیه السلام خبرفوت او را بحضرت در مدینه آورد و آنحضرت در مدینه باو نماز کرد و باعجاز آن حضرت زمین حبشه مرتفع شد بنحویکه جنازهٔ آن پادشاه را دید و از این سبب سنیان نماز جماعت را در کوچها و بازارها می کنند در پشت دیوارها و امام در میان‌مسجد یاهر جا باشد و دیوار حایل میان خود و امام درمیان مسجد یاهرجا باشد و دیوار حایل میان خود و امام نمیدانند هر چند مسافت بعید باشد و نامه دیگر بخسرو پرویز پادشاه عجم فرستاد باین مضمون بعبدالله خزاعه دادند و روانه کردند این بود نامهٔ خسرو پرویز:

بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبدالله الی پرویز بن هد فرقانی الحمد الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الذی بالحق بشیرا " و نذیرا " الی قوم غلبه السفه و سلت عقولهم من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له و ان الله بصیر بالعباد اما بعد فان تسلم اسلم و انذر بحرب من الله و رسوله و

لم یعجزهما .

وآن بدبخت مسلمان نشد و نامهٔ آنحضرت را درید و در آب انداخت و گویند آن‌رودی بود که در حوالی بلدهٔ کرمانشاهانست که مشهور است بقراسوا این آن بودکه‌نامه را انداخت و در کنارآنجائی بود که بیستون واقع شده یا کوهی که معروف است بطاق بستان در دامن آن کوه شهر ارمن حصار بوده وبعضی گویند شهر سمنگان بوده که مقر سلطنت آن بیسعادت بود و بعضی گویند در مداین بود و حرفش این بود که چرا نام مرا بر نام خود مقدم نوشته است‌و جواب‌نامه مشت خاکی در کیسه کرد و فرستاد چون قاصد برگشت و مشت‌خاک را نزد حضرت‌فرستاد حضرت رسول فرمود که تیمنا و تبرکا که خاک ولایت او بدست او میآید و آخر چنین شد که بعد از آن‌حضرت ولایت شام و روم و هند و توران و ایران بدست لشکر اسلام مفتوح شد و در کتاب فرنگل مجوس که مصنف آن مرد منصفی بود ذکر کرده است که پرویز پادشاه عظیم بوده و مثل او ملوک عجم نبود و لیکن او دین گبرانرا و آیین ساسانیان را بر باد داد و شوکت فارسیان را بر هم شکست وخود و دیگران برای دو کار بد که‌متابعت اهرمن کرد که در دل او هوش نداشت و راه دیو را بخورد و پدر خود هرمز را در بند کرد و دیگر نامهٔ رسول خدا صلی الله علیه را درید و عربان را در بلاد عجم دست داد وعا؟م خراب کردهٔ او شد و دولت از عجم بدست عرب افتاد از شومی این دو کار. اف بادبروزگار پرویز تا سه‌مرتبه و بختیار مجوس در کتاب شبک گوید که دولت از تزویر بروزگار پرویز شمشیر دولت را بدست بهرام چوبینه داد و او را بر خود مسلط کرد و از اوگریزان شد وبخت بروشورید و تاج و تخت ازو برگشت وقتی که دیودرخیم برد تاختن آورد و صحیفه محمد رسول خدا را درید و شیر شترداران و عربان شتر سواران در ایران راه نهاد و دلیر کرد بر ساسانیان کسانیکه طعام لذیذ ایشان بودوتن درنداد و دست از کیش پدران خود برنداشت‌و اطاعت موءید وبرگزیده خدا محمد عربی نکرد و خوار ذلیل کرد برای خود قرار داد و چهار هزار سال دولت عجم بر باد رفت و گبران صاحب شوکت نخواهند شد و نام ایشان‌گم‌خواهد شد نامه دیگر بپادشاه یمن فرستاد و او نیز مسلمان شد و ولایت یمن را بملازمان آن‌حضرت واگذاشت و نامهٔ دیگر ببحرین و قطیف و لحساوجبل عامل فرستاد و

ایشان نیز مسلمان شدند و آن ولایت بحضرت واگذاشتند که هر سال با یمن‌خراج بدهند اما کاتبان آنحضرت امیرالموءمنین بود و هم کاتب‌وحی و ضابط قرآن بود و علت این بود که شاءن آنحضرت ارفع از آن بود که خود چیزی بنویسد وبعضی عامه گویند که او چون سواد نداشت و مامور بخواندن و نوشتن نبود ازاین‌جهت یمنی‌نمی نوشت و وقتی از اوقات عثمان بن عفان کاتب وحی بود و معاویه‌کاتب رسایل بود واینکه‌اهل سنت او را کاتب وحی میداند غلط است و بعضی‌میگویند ابی کعب و زید بن ثابت نیز کاتب بودند با عبدالله بن ابی سرح و در آخر عبدالله را معزول ساخت و اورا لعنت کرد و طرید نمود چرا که او انحراف آیات قرآن مینمود کم‌و زیاد میکرد مثل غفور رحیم مینوشت و آیات‌را تبدیل میکرد و چون‌او را در خاک کردند قبول نکرد بیرون انداخت. دختران آنحضرت سیده‌ٔ زنان‌عالمیان فاطمهٔ زهرا در حباله زوجیت امیرالموءمنین علیه السلام بود و رقیه درخانه عثمان بود و زینب در خانهٔ ابی العاص ابن ربیع بوده وعثمان رقیه را شهید کرد وابوالعاص فوت شد باز زینب‌را خواستگاری نمود واهل‌تسنن از اینجهت است که عثمان را ذوالنورین میگویند و سبب شهادت رقیه آن بود که رسول خدا مغیره بن ابی العاص عم‌عثمان را طرید نمود و خون او را هدر کرد و فرمود که هر کس مغیره را نگاه دارد یا آب و شتر و توشه بدهد خدایا او را لعنت کن‌و از مدینه بیرون‌کرد قدری راه که رفت شتر او مرد براه افتاد و نعلین او پاره‌شد وازرفتار باز ماند و عاجز شد بحکم خدا در زیر درخت خاری افتاد و جبرئیل رسول خدا را خبر داد پس آنحضرت امیرالموءمنین را و عمار و یاسر رافرستاد و مغیره را کشتند عثمان‌چون اعتقاد بوحی‌نداشت بهانه‌کرد و رقیه را بسیار زد و گفت توپدرت را خبر کردی که فرمود مغیره را کشتند عثمان چون اعتقادبوحی نداشت بهانه کرد و رقیه را بپدر بزرگوار خود پیغام کرد که عثمان مرا کشت‌آن حضرت امیرالموءمنین علیه‌السلام را فرستاد که برو ودختر عمت را بیاور.حضرت امیرالموءمنین شمشیرخود را برهنه کرد و آمد رقیه را بخانه حضرت رسالت پناه آورد و رسول خدا هفت مرتبه و بروایتی نه مرتبه عثمان را لعنت کرد و فرمود که عثمان تو را کشت خدا او را بکشد و لعنت کند و بعد از سه روز رقیه از آن درد بعالم بقاء رحلت کرد. *انالله و انا الیه راجعون* و زینب و رقیه هر دو در

مدینه وفات یافتند.

و درایام حضرت رسالت پناه و حضرت فاطمهٔ زهرا بعد از وفات آنحضرت از ظلم عمر وفات‌یافت و قاسم در مکه معظمه پیش ازبعثت وفات یافت و از این جهت‌آن حضرت مکنی بود به ابوالقاسم و ابراهیم در مدینه مشرفه وفات یافت سلام الله علیهم. اعمام آنحضرت که‌ادراک زمان نبوت او را کردند جناب‌ابوطالب ره عنه‌بود که بشرف اسلام مشرف شدند و اسلام خود را پنهان میداشت ازکفار قریش‌و برادران برای مصحلتی چند و چون مؤمن آل فرعون در این امت که او نیز ایمان خود را ازقبطیان فرعون پنهان میداشت و در احادیث وارد شده است که‌صدیقان سه نفر بودند یکی خزئیل مؤمن‌آل فرعون و یکی حبیب نجارمؤمن آل یس‌و یکی ابوطالب مؤمن آل محمد مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف بود که ایمان خود را پنهان داشت و کفر را اظهار کرد و هرگز بت نپرستید و کافر نبود و وصی عبدالمطلب بود وصایاو ودایع و کتب‌ابراهیم‌واسماعیل و سایر انبیانزد او بود که‌در وقت مردن تسلیم حضرت رسالت پناه کرد ونام او در تورات عمرانست و چون ابیطالب بسفرحبشه رفته بود و مهارت تمام داشت در لغت حبش مکرر کلمه طیبه میگفت باین نحو که کس نفهمد

اسدن لمصاقانا لا یعنی اشهد مخلصا " لا اله الا الله

و اکثر کفار این کلام را نمی فهمند و رفاعه از ابای خود نقل میکنند که نقش نگین حضرت ابیطالب این بود

رضیت بالله ربا " وباین‌اخی نبیا " و بابنی‌وصیا "

و دیگراز اعمام آن حضرت حمزه سید الشهداء استو او نیز بشرف اسلام در مکه معظمه مشرف شد و درجنگ احد بضربت وحشی شهید شد و قاتل او بعد از اومسلمان شد و ازاهل بهشت شده و از لیمحه که در اسلام بهم رسید ازخاک قبراو بود که حضرت فاطمه (ع) سی و دو دانه ساخت و نه پخته و بند او از ریسمان کبود وقبر او در احد است و احد کوهیست در حوالی مدینه مشرفه وقبر ابوطالب در مکه معظمه است و در آنسال که ابوطالب علیه السلام فوت شد ام المؤمنین خدیجه کبری رضی الله فوت شد و آنسال را تمام عام الحزن‌نام نهادند وحضرت رسول بعد از فوت ابیطالب از مکه معظمه بمدینه مشرفه هجرت نمود و

تاریخ‌هجری دراسلام ازآنروز بهم رسید و دیگر از اعمام آن حضرت عباس رضی الله عنه بود و اوازطلقای بدر است‌و قبر او در بقیع است و جد خلفای‌عباسیه است ودیگر از اعمام آنحضرت عبدالعزی مکنی است بابی لهب او ایمان نیاورد با زوجه‌اش ام‌جمیل بنت‌حرب که‌خداوند عالمیان او را حمالة الحطب نام نهاده و سورهٔ تبت در کفر این دو کس‌نازل شده غلامان آنحضرت سلمان فارسی است واسم او روزبه بود و ابو عبدالله کنیت و حضرت رسالت او را کنیت ساخت و ازاکمل موءمنان وشیعیان است ودرفضیلت او شیعه و سنی اتفاق دارند و حضرت رسالت در شاءن او فرموده که:

السلمان منا اهل البیت

و از سخنان سلمان است که در روز ثقیفه بمعاندین امیر الموءمنین گفت:

قال الرافعی القزوینی فی کتاب التدوین لما اجتمعت الصحابه علی سلمان الفارسی یوم الثقیفه فقالوا یا ابا عبدالله لک سنتک و دینک و علمک و صحبتک من رسول الله فقل بی هذا الا مریخلد عنک فقال بالفارسیة گویم اگر بشنوید عذا علیهم فقال ما صنعت یا ابا عبدالله فقال بالفارسیة گفتم اگر بکار برید ثم انشا یقول ماکنت احسب ان الامر منصرف عن هاشم ثم منهم عن ابی‌الحسن الیس اول من صلی التبلة و اعلم القوم بالاحکام و السنن ما فیهم من سنون الفضل بجمعها و لیس فی القوم ما فیه من الحسن

ودیگراز غلامان سالمست و یسارو یدغم و مویهبه و زید وابو صالح وکبته و همهٔ مکه معظمه باعتبارفتح بندهٔ آنحضرت بودند و از خصایص و خوارق‌عادت آنحضرت آن‌بود که هرگز محتلم نشدند و آب بلغم و کثافت و آب دهن‌نداشت وخمیازه وکمانکش نمیکرد و آنچه ازآنحضرت رفع میشداز مشک خوش‌بوتر و تقاضای آن حضرت را کسی از دوست و دشمن ندید چنانچه از پیش میدید از عقب‌نیز میدید خواه در روز خواه در شب‌و بهر طرف که روی‌میکرد ازیکماه راه هراس و رعب اودردلها میافتاد و سایه نداشت و لکه ابری همیشه بر بالای سر آنحضرت ایستاده بود و هر وقت حرکت میکرد ابر نیز حرکت میکرد و چون درزمین صلب وسنگ راه میرفت نقش قدم مبارکش می‌نشست و درزمین نرم و سست که راه‌می‌رفت اثر پانداشت وهیچ‌کس از بنی آدم بآنحضرت درحرب مقاومت نمیتوانست

کرد و در قوت کسی با او برابری نداشت و چون بخواب میرفت دل آنحضرت بیدار بود و هر که سخن میگفت درخواب میشنید و هرگز خنده قهقهه نکرد بلکه تبسم میکرد و در بازارها چیزی نمی خورد و سربرهنه وپا برهنه راه نمیرفت و تندخوی غلظت و درشتی نمیکرد و کج خلقی نداشت و عبوس نبود و تواضع و فروتنی مینمود و اغنیاء وفقرا نزد او یکسان بودند رعایت مالدارانرا بسبب دنیای ایشان نمیکرد و هرچه بدست آنحضرت میافتاد بفقراء میداد وقلیلی بقدر سد رمق برمیداشت و حرام بود بر امت که نام آن حضرت را بنام مبارک بکنیت تنها یاد نمایند بلکه خطاب به یا رسول الله و یا نبی الله میکردند و آنحضرت هرگزنعره نزد وصدا بلند نکرد و از برای دنیا و مال وجاه او مغموم نبود و طلب دنیا نمیکرد بلکه همیشه در علم امتان عاصی بود و اکثر روزها روزه میداشت و دوروز و سه روز گرسنه بودند و در بلاها و شدت و سختیها که رو میداد و در دشمنی منافقان وجفای امت صبرمینمود و عذاب و بلای امت را از خدا نخواست و دیگر قیام اللیل و نماز و ترواضحیه بر آنحضرت واجب بود و حرام بود بر آن حضرت و بنی هاشم صدقه بغیر زکوة واجب و حلال بود روزه وصال و نه زن بعقد دوام مجتمعا" و زنان آنحضرت بعقده بمنزلهٔ مادر موٴمنان بود و حرام بود بر امت که زنان او را بعداز آنحضرت بعقد در آورند و حجاب زنان از مردمان در زمان او بهم رسید و ظاهرا" در امم سابقه نبوده و جایز بود بر آن حضرت که زنان بی شوهر امت خود را باو هبه نمایند بدون مهر و حلال بود بر آنحضرت که زنان خود را مخیر سازد میان آنکه درخدمت آن حضرت باشند و آزار ندهند ویا آنکه ازآنحضرت جدا شوند و پی کار خود روند و حرام بود بر آن حضرت عقد کنیزان و استبدال نسا بر آنحضرت روا بود و غنایم دارالحرب و جزیه اهل ذمه برآنحضرت حلال بود و بر امت دون امم سابقه و آنحضرت ضیافت میکرد و به ضیافت میرفت و هر چند راه دور بود بعیادت بیماران میرفت و موٴمنان در گاه که میمردند بقبرهای ایشان داخل میشد و بر درازگوش بی پالان سوار میشد ودر روی خاک با فقرا و غلامان چیزی میخورد و بوی خوش و عطر میمالید و دشنام هرگز بکسی نداد و عصاه و متمردین امت را نفرین نکرد ودر سلام کردن سبقت میگرفت بنحویکه بر اطفال و زنان سلام میکرد و در راهی که تشریف میبرد بعد

از هفته‌که کسی از آن راه میرفت میدانست که حضرت از این راه رفته است وهر تحفه که برای آنحضرت میآوردند بصحابه نصیبی میداد از برای شوربا صحابه مشورت میکردو هرگز مربع ننشسته پا بر روی پا نینداخت بروش جباران‌و بروش بندگان در دو زانو می‌نشست و بروش بندگان خود چیز می‌خورد و موءمنان را برای خدا دوست میداشت و کافران را از برای خدا دشمن میداشت و خدا را بسیارمناجات میکرد و اکثر شبها بقبرستان و سایر مقابر و کوههای مکه میرفت و تضرع و ابتهال مینمود و آمرزش از برای موءمنین‌و موءمنات می‌خواست و هرگز دعا از برای‌خود نخواست‌و در جبل فاران که قریب بمکه‌است و اشرف جبال دنیاست با حقتعالی مناجات میکرد و راز میگفت چنانچه در جبل حوریث موسی و در جبل ساعیرعیسی با خداوند عالمیان مناجات میکرد ، آنحضرت در ایام نبوت با امیر الموءمنین مجادله میکردند با کافران قریش‌و گرگان عرب و بنصرة رب‌العالمین بر ایشان‌فایق شد و سیصد و شصت بتان قریش که خدایان ایشان بود شکست و دین ایشان را خراب کرد اسامی بتان قریش‌لات بود و سواع و هبل‌و عزی و دوبک وبعل ویغوث و یعوق و نسرطایر واساق و نائله و صنم و وثن و لات خدای بنی ثقف بود و بعضی گفته‌اند که از قریش بود وعزی از بنی عطسان ومنات از بنی هذیل وخذاعه بود ود از بنی کلب و سواع از بنی همدان و یغوث از بنی مذهج ویعوق ازبنی مراد و نسر ازبنی حمیر و طایر از اعراب یمن داشت و اساق و نائله صورت مردی و زنی بود در صفا و مروه و صنم را از روغن عسل ساخته بودند و بنی حنیف داشتند و همهٔ این بتانرا سرنگون ساخت و دین ایشان بر طرف شد مذهب‌قریش را مجملی بیان مینماید از بدعتهای ایشان این بود که سیصد و شصت بت را عبادت میکردند و خدای خود میدانستند و در طواف حرم زن و مرد و زنان‌برهنه بر روی در افتاده بروش چهار پایان بچهار دست وپا شوط میکردند و حیوانات مرده را حلال میداشتند و بروش مجوس و میگفتند ملئکه دختران و قرآن رامی‌ـ گفتند اساطیر الاولین یعنی‌از کتابهای سابق که سریانی و عبرانی میبود . رسول (ص) استخراج‌کرده‌است و بزبان عربی آورده است و در استخاره‌عمل بازلام می‌ـ کردند وطی با موطوء پدر حلال میدانستند و دختران که متولد میشدند اکثرآنها را میکشتند و پسران را نگاه میداشتند و دختر برادر را بنکاح حلال میدانستندو

برادری که فوت شد زن اوبدون نکاح مال برادر دیگر بود و چند کس را در عوض یک کس میکشتند و بعضی از ایشان عبادت ملئکه و بعضی عبادت ستارهٔ شعرا میکردند و دختر خواهر و جمع بین الاختین و شراب‌و ربا را حلال میدانستندو زنان بظهار حرام میدانستند و نکاح شغا در مذهب ایشان جایز بود و اعتقادبه معاد وقیامت وحشر و نشر و ببعضی آن انبیاءو دوزخ نداشتند و آنحضرت چنین دین را بر طرف کرد.

دشمنان آنحضرت درایام نبوت که امر او بر عناد و تکذیب داشتند عتبه بود و شیبه و ابوسفیان بن صخر بن حرب و ابوالحکم و ابوجهل و ولید بن‌مغیره بن ابی العاص بن و ایل سهمی و ولیدبن عتبه بن ربیعه خال معاویه و هندبنت عتبه زوجه ابی سفیان و ابی لهب عم آنحضرت و حمالة الحطب‌زوجه او وعاص بن سعیدبن العاص بن امیه وطعمه بن عدی بن‌نوفل اینجماعت ازروٴس اهل ضلالت بودند و از شیاطین قریش نوفل بن خویلد بود و رمعه بن اسود وحرث بن زمعه و نصربن حارث بن کلده بن عبدالدار و این ملعون این‌بود که میفرستادبولایت عجم وحکایت ملوک کیان و پهلوانان گبران را مینوشتند و برای اومیفرستادند و آن‌میگفت محمد قصه و حکایات یاران گذشته را نقل میکند و انا احدث بحدیث رستم‌و اسفندیار و اینرا بر اعراب می خواند و مردم را متصرف میکرد وایـنقسم جماعت‌بسیارند که ذکر ایشان باعث طول کلام میشود.

دیگراز جمله معاندین و دشمنان اصحاب‌دین اصحاب‌عقبه‌اند که در قصدکشتن آن حضرت و خرابی دین اومیکوشیدند و ایشان چهارده نفر بودند از منافقین‌مکه و مدینه ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه بن عبدالله و عبدالرحمن بن عوف و سعید بن ابی وقاص و ابوعبیده‌بن جراح و معویة بن ابی سفیان و عمربن عاص وغیر قریش پنجنفر بودند. ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و اوس بن‌الحدثان و ابوطلحه انصاری لعنة الله علیهم من الاولین و الاخرین دیگر از جمله دشمنان آنحضرت جماعتی بودند که در ایام حیات آنحضرت و بعد از دعوت نبوت‌کردند ازآنجمله مسلمه‌کذاب است که عرب او را رحمن الیمامه ناحیه‌ایست میان حجازو یمن‌و بهترین ولایات عرب است از جمله محصولات و مسلمه درزمان رسول‌خدا مدعی نبوت بود وخلق بسیار برو گرویدند و ازو معجزه طلبیدند و قارورهٔ سرتنگ

آورد و تخم مرغی که درسرکه خیسانیده بود در آن شیشه کرد و جمعی از بنی حنفیه بوی ایمان آوردند.

بنی شیبه قومی بودند از عرب که در ایام جاهلیت بتی از عسل و روغن ساخته بودند و پرستش مینمودند و در بعضی احیان گرسنگی بر ایشان رو داد بت را شکستند خوردند گویند مسیلمه کتابتی بر رسول خدا نوشت بدینمضمون از مسیلمه رسول خدا بمحمد رسول خدا سلام علیک اما در امر دنیا من با توشریکم درپیغمبری ما را نیمه دنیاست و قریش را نیمه و قریش ینحسائی بسیار میکند وخانها را خراب میکند و خلقرا میکشند با وجود دو رسول بگو بایشان که بحال خود باشند پس حضرت در جواب نوشت که ملک از خداست بهر کس ازعباد که می‌خواهد میدهد وگویند مسیلمه کبوتر را دید که پرشرا بریده‌اند گفت چرا عذاب بمخلوق خدا کرده‌اید اگر حقتعالی آن پرنده غیر پریدن خواستی در او پر نیافریدی. بعضی گفتند از حقتعالی درخواه که پر او را برویاند گفت اگر می خواهم میطلبم اگر پر برآورد بمن ایمان میآورید گفت بلی گفت همراه من بیائید باین خانه تاکبوتر را درآورم و پرواز آید چون باکبوتر به خلوت رفت پری چند همراه داشت بجای پرهای وی نشانید و بیرون آورده سر داد کبوتر پرواز کرد وی جمع آوردند. گویند شبی باد میآمد و هوا تیره بود گفت امشب فرشته نزد من میاید و بر سر آن فرشته جلاجلهاست و زنهار کسی بیرون نیاید که برق و صاعقه اورا میگیرد پس بصورتی از کاغذ که باو که دو دم و دو پر بود جلاجل بر آن بست و سر داد و باد آنها رابهوا برد وصدای جلاجل عالم را گرفت و مردم آنصورترا از دور دیدند وصدای جلاجل میشنیدند از ترس صاعقه بمنزلهای خود گریختند وگویند چون سوره‌والذاریات شنید آن ملعون گفت بمن نیز مثل این نازل شده اینست

والزارعات زرعا " فالحاصلات حصدا " فالطاحنات طحنافا لخابزات خبز افا لاکلات اکلا.

چون سورهٔ فیل را شنید گفت بمثل این بمن نازل شده

الفیل مالفیل و ما ادریک مالفیل له ذنب و شبیل و خرطوم طویل

و چون سورهٔ کوثر راشنید گفت بمن مثل این نازل شده

انا اعطیناک الجابر فصل لربک و هاجران شانئک هوالکافر

خالد بن ولید درخلافت گوساله سامری یعنی ابـــابـکـر مسیلمه را بهاویه نزد او فرستاد .

دیگراز مدعی نبوت سجاج نام زنی بود اسود و کذاب و از سخنان‌اوست :

یاضفدع یاضفدع بقی بقی‌بکم بیقین لا الشارب یمنعین ولا الملائکة دین اعلاک فی الماء و اسبفک فی الطین

وچون بنی اسد بر اهل عامه غلبه کردند گفت حقتعالی این سوره رافرستاد و از عذاب بنی اسد درگذشت

والذنب الاطحم و اللیل الاظلم و اجرع الاظلم فاهکفت اسد و در عوض *والسماء ذات البروج*گفت *والارض ذات‌المروج و الخیل ذات السروج و النساء ذات الفروج نحن علیها یموج بین اللوی و الفلوج.*

معجزات آنحضرت بسیاراست ازآنجمله قرآن است و دیگر بی سواد ودیگری بیسواد بودن و در نزدیک کسی چیزی نخوانده بود و خط نداشت اما خطوط و کتب انبیای سلف ولغات ایشان را میدانست بنحویکه از آسمان نزول نموده بود و دیگر برگردانیدن آفتاب است‌و شق نمودن ماه است و سخن گفتن بزغاله بریان و بگفتار نمودن آیات نوح و آیات ابراهیم و آیات موسی‌و آیات عیسی را ازطوفان وعصا ومرده زنده کردن و دیگر آب در رحم و در میان دو انگشت او جوشیدن است و سخن گفتن سنگ ریزه است در دست‌آنحضرت رحم شدن به‌سوی آنحضرت بهر طرف که حرکت مینمود و سایه‌اش نداشتن و ازعقب دیدن است گفتن احوالات آینده است و آنچه بر اهل بیت‌نازل شد وارتداد بعضی از صحابه و خروج بنی‌امیه لعنهم الله وخلافت بنی عباس وخروج نمودن ناکثین و قاسطین و مارقین بود و آنچه از اوبشیعیان رسیده ومیرسد تا روز قیامت علمای زمان آنحضرت جمع‌کثیراز امت طلب معرفت ومسایل وحل معانی قرآن و مشکلات‌و غوامض آن مینمودند چون عبدالله عباس و حذیفه بن الیمان و ابوسعید خدری و سهل ساعدی و عبدالله بن مسعود وابن زبیروجابر انصاری و ابی کعب بن قرطی وزید بن ارقم وجابربن ثمره وبراه عابرب اسدی‌و تبعی و مجاهد وانس بن مالک‌و سعید بن جبیره وعمار یاسر و خزیمه بن‌ثابت و ام سلمه و عــایشه و جماعت‌بسیار بودند بعضی‌از ایشان مؤمنند و بعضی منافق بدین چند نفر اکتفا نموده .

نقبای آنحضرت در بیعت اول دوازده نفر بودند سعید بن عباده که حضرت رسالت پناه او را بهدایت اول در بیعت اهل مدینه فرستاد و دیگر سعد زراره و سعد بن ربیع و سعد بن خثیمه و منذربن عمرو و عبدالله بن رواحه و بردبن معرود موافق آنچه ابن بابویه روایت کرده است آن بود که در قبانورو اش کبدی خورده بود و شکم آن روان شده بودو خود را نجس کرد و باب ازالهٔ نجاست خود نمود و آیه *ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین* در شاٴن او نازل شد و اول توبه کنندگان بود وبرء در مدینه وفات یافت چون آن حضرت در مکه تشریف داشتند وصیت کرد که او را در قبر رو بمکه معظمه گذارند بجانب آن حضرت واول کسی بود که بثلث مال وصیت کرد وخداوند عالمیان اینرا در این امت سنت گردانید و از آنروز سنت شد لحد کندن و واجب شد روی میت بکعبه کردن و دیگر ابو الهشیم بن التیهان و راشد بن حصین و رافع بن مالک و سعدبن زراره کوچکتراز ایشان بود واول کسی بود که بارسول خدا در شب عقبه وپیش از واقعه بدر در سال سنه احدي من الهجره وفات یافت و سعد عباده بابی بکر بیعت نکرد و به اعوان وانصار خود در خلافت عمر خطاب فرار نمود وبشام رفت و مغیره بن شعبه بفرموده عمر آن بیچاره را کشتند و تهمت خون او را بناحق بستند و از زبان جن شعر بستند و سعد بن معاذه در مدینه وفات یافته بود واو بودکه پای برهنه و بیرداد ر تشییع جنازه او رفت و آن ابوالهشیم آن بود که در روز ثقفیه با پانزده نفر دیگر از بزرگان رفیق شد و می خواست که ابوبکر را از منبر بزیر آورد و بکشد او نیز در مدینه فوت شد.

ازمیان زنان جهان اول کسی که بآنحضرت ایمان آورده خدیجه کبری بود و از مردان جهان امیرالموٴمنین بود وآنچه مشهور است از عمر مبارکش ده سال گذشته بود و بعد از او حضرت ابیطالب ایمان آورد وبعد از وی جعفر طیار وجبرئیل در خانه خدیجه کبری بر آنحضرت نازل شده و اولا" جمعی در خفیه مسلمان شدند و بعد از آن علانیه اظهار نمودند. نکته جبرئیل و میکائیل این هر دو اسم عجمی اند که مقربند وجبر درلغت سریانی بمعنی الله و میک بمعنی عبداست پس معنی جبرئیل و میکائیل عبدالله استهم چنین در اسم مبارک جبرئیل شش لغت است جرائیل جبرائیل جبرئیل جرجیل جبرال و در اسم مبارک میکائیل سـ

لغت است میکال و میکائیل میکامل و درلغت نصاری جبرئیل‌را کبربیل میگویندواگر اول درلغت زند سروش میگویند و میکائیل را در لغت زند بشتر میگویند و عزرائیل در آسمان حلی . و وفات آن حضرت روزجمعه و هشتم ماه صفر در یازدهم هجرت‌بود و عمر شریف آنحضرت در شصت‌و سه سال بود و آن حضرت قبل از نبوت‌بتجارت شام رفته بود و موضع مرقد مطهرش در مدینه مشرفه علی ساکنها الف الف الثناء و التحیه و مدینه بلده ایست معروف‌گویند بانی عمارت آن اسعد بن ایوب‌حمیریست که از تابعه‌یمن است‌و از اجداد ذوالمنار است که از عظایم ملوک یمن است‌گویند تبع الاکبر ابعد است جامه کعبهٔ معظمه‌از ابریشم سیاه‌از مخترعات اوست که‌برکعبه کشیدند و جامه کعبه سابق بر این از لیف خرما بوده است‌و اسعد خواهر خودرا بمعد بن عدنان جد حضرت رسالت‌پناه داد و هفتصد سال قبل از ظهور نبوت‌آن حضرت بوی ایمان آورد واو پادشاه عادل شجاعی بود بر طریقه حضرت‌موسی میبود حضرت رسالت او را ستوده است و مدینه را او معمور نمود و بروایت دیگر در خواب دید و بروایت دیگر دانایان باو گفتند که این زمین هجرت‌گاه‌حضرت رسالت پناه خواهد بود واین شهر را بنا کرد و بروایت دیگر بخرابی کعبه آمد چشمهایش بیرون افتادو بعد از آن توبه کرد وخدا او را شفا داد و کعبه راجامه پوشانید و بمدینه آمد و کاغذی نوشت و در آنجا اقرار کرد نبوت آن حضرت را و ایمان بوی آورد و پیرزنی طلبید و آن کاغذ رابوی داد وصیت نمود که دست بدست این‌کاغذ را بآن حضرت برسانند تا آخر آن کاغذ بآنحضرت داده شد و آنحضرت آنرا دعای خیر کرد و برادر گفت چون اینحکایت طول داشت بدین اختصار نمود .

وقایع بعد از آنحضرت چون آنحضرت از زهر بزغاله که زن‌یهودیه برای‌حضرت بهدیه آورد و تناول فرموده‌بودند بروضه رضوان و دار جنان انتقال نمودو قوم وی تمام مرتد شدند و چهار صد صحابه او از دین برگردیدند الا قلیلی چون هر امتی بعد از هر پیغمبری اکثر ایشان از دین برگشتند وکافر می شدند این امت نیز متابعت امم سابقه نموده برجعه القهقری بکفر اصلی خودبرگشتند و گوساله پرستی اختیار نمودند هم‌چنانکه سیصدهزارنفرازبنی اسرائیل که بحسب‌سن از پنجاه سال کمتر و بیست سال بیشتر بودند و در بیابان سین در بریهٔ فاران

گوساله سامری را پرستیدند الا دوازده هزار نفر از سبط لاوی و سامری از اهل کرمان بود واز جمله خوبان بود به اعتبار حسبجاه و فرمان روائی باغوای شیطان گوساله را ساخت و خلایق را بضلالت افکند و عزازیل که مراد ابلیس باشد نیز از خوبان وصالحان بندگان خدا بود از راه حسد بر جاه و منزلت آدم بسلطنت درانید واستکبار کرد و بخداوند عالمیان وکافر شد بخداو سجده بر آدم نکردو بلعم باعوررا را او نیزازخوبان بودو از طمع بجهنم رفت و جمع کثیر متابعت او نمودند و برصیصای عابد از دین برگشتو موسی بن طفر که قارون باشد او نیز بندادن زکوتکافرشد غرض آنستکه طمعوحسد وحب جاه و ریاستو استکبار وغافل شدن ازخدا و رسول عرب بخدا کافر شدندو امت حضرت رسالتهفتاد و سه گروه شدند همچنانکه قوم موسی هفتاد ویک استو امتعیسی هفتاد و دو فرقه شدند و هرفرقه از مذاهب مبدعهٔ این امت چند شعبه شدند و علت خرابی این دین آنبود که عمر بن الخطاب مصدر خلافت شدو غصب خلافت امیرالموٴمنین نمود و خلایق باغوای او بگوساله سامری این امت بیعت نمودند و فرقه ناجیه از این امت طایفه جلیله اثنی عشیریهاند وایشان را شیعه و امامی میگویند و مخالف و رافضی و باقی شیعیان که هالکاند یاز ده فرقهاند زیدیه و کیسانیه و حارودیه و نادوسیهو اسماعیلیه و دیصانیه و بطروسیه و واقفی و غلات و سبانیه و دیگر اهل سنت دراصول دومذهب شدند معتزله و اشاعره و معتزله نیز دوازده فرقهشدند و اصلیـه و مدلبیه و جاحظیه و حناطیه و بشریه و معمریه و مردافیه و ثمامیه و هشتاشیه وحباطیه وحیانیه که بهشیمه نیز میگویند و از مشهور فضلای ایشانجاحظ استو ابوالهزیل علاف و ابراهیم النظام و واصل بن عطا و احمد بن جاحظ و بشیربن المعتر و معتمربن عباد السلمی و ابو موسی بن عیسی ملقب بمرداد که آنراراهب معتزله میدانند و شمامه بن اشرس و هشام بن عمر الفرظی وابوالحسن العمر و الخیاط استاد ابوالحسن الاشعری و پسر خود ابوهاشم و ابوالحسینبصبری قاضی الجبارو رمانی نحوی وابوعلی فارسیواقضی القضاة ماوردی شافعی و مذهب معتزله در بعض مسائل با فرقه امامیه موافقت دارند و اشاعرهمعتزله راملعونمی‌ـ دانند و غالب معتزلهملعونند و حنفی اند در فروع و شافعیه اشعریاند و بیشتر مالکیه قدریهاند و بیشتر حنابله مشویهاند واز شیاطین معتزله و مروج این مذهب

صاحب بن عباد است و زمخشری صاحب کشاف و قداء نحوی و سریانی و اشاعره نیز دوازده فرقه‌اند در اصول مشتبه‌اند مجسمه وقدریه و جبریه و حشویه و وعدیه و تناسجیه و طاعیه و معطله و عوفیه و کرامیه و مرجیه و در فروع معلن له وطوایف زیدیه و جارودیه و نواصب چهار مذهب شدند اول حنیفیه‌اند که منسوب بابوحنیفه نعمان بن ثابت غلام زاده واصل است و وی از کابل است و او را سنیان امام‌اعظم میدانند و او در بغداد مدفونست و دیگر شافعی که منسوبند بمحمد بن ادریس شافعی که از قریش است و سنیان میگویند که چهار سال در شکم مادر ماند تاحضرت صادق از دنیا رفت و او متولد شد و قبرش در مصر است و مالکیه منسوبند بمالک ابن انس بن مالک و حنابل منسوبند بعبدالله بن احمد بن حنبل شیبانی و طایفهٔ دیگر از فروع تابع داود بن عجلی اصفهانی‌اند و این مذهب رواجی بهم رسانید و از جمله مذهب مبتدعه باطله ناکثین‌اند اصحاب طلحه و زبیر و قاسطین اصحاب معاویه ومارقین خوارجند و ایشان هیجده فرقه شدندحروریه وارزاقیه و اباضه و بخدات و تمریه و غرابیه ازغلاة و غشسانیه و یونسیه و ثامنیه و مزتبیه و غبلانیه و عجاوده و زعفرانیه و برغوثیه وصفریه و صحاکیه و بنی‌شهلیه و اتبریه آن مذاهب مبتدعه زبیریه‌اند و کاملیه‌اند و مقریه و مفوضه و جهمیه و خماریه و سوایله وخطابیه و شریفیه و ناصریه و باطنیه و قراسطه و بابکیه و مقنعیه وحفصیه و شراختیه و معبدیه و جادمیه و میمونیه و غالیان پنج فرقه شدند دیگر ازمذاهب مبتدعه کرامتیه اند و نجارتیه و اتحادیه و تظریه و نوریه و رزاقیه و شمراخیه و سلیمانیه و یزیدیه و ابن ابی العوجائیه ومذاهب بسیار است اگر کسی خواهد که‌مطلع شود و بحرفهای ایشان برسدرجوع نماید بکتاب تبصرة العوام سید مرتضی رازی یاکتاب ملل نحل شهرستانی چون بیان مذهب مبتدعه این امت نمود قدری از امم سابقهٔ باطله مانده است‌که‌در میان است مینماید چون امم‌ماضیه بارزامت دعوت حضرت رسالت‌اند اول صابئین جماعتی‌اند که عبادت نجوم‌میکنند و مقرند بصانع و معاد و بعضی انبیا و بعضی گفته‌اند که زبور می‌خوانند و بعضی گفته‌اند که دین ایشان‌شبیه بدین نصاری‌است و قبلهٔ ایشان مهب جنوب کوهیست در نصف النهار پاینطرف میایستد و بعضی گفته‌اند که بر دین نوحند وبعضی گفته‌اند که اهل دینی‌اند که در جزیرهٔ از جزایر موصل میباشند و لا اله الاالله

میگویند و ایمان بر رسول ندارند و بعضی گفته‌اند طایفه‌اند از اهل کتاب و فقها اجازه داده‌اند که جزیه ایشان میتوان گرفت‌و اعتقاد فقیرآنستکه مطلق۱ کوکب‌پرستان از آفتاب و ماه و شعراء و سهیل والله اعلم .

دوم زنادقه مشهورآنستکه اینطایفه متمسک بشریعتی نشده‌اند و بقدم ودوام عالم وقهر قایلند و در کتاب مجمع گفته که زنادقه قومی‌اند از مجوس وذواقین اند و بعضی گفته‌اند زندیق ماخوذ است از زند و زند کتاب پهلویست و بعضی‌گفته‌اند زنادقه قومی‌اند که در اسلام بهم رسیده‌اند و از اصحاب عبدالله ابن‌سبا‌اند واین عبدالله فتنه‌کرد و خلق را بطلب خون عثمان برانگیخت وجهال شیعیان راگمراه گردانید و بخدائی علی قایل شدند و در مفتاح العلوم گوید که زنادقه طایفه‌اند از مانویه مجوس اصمعی گوید که معرب زندین است والله یعلم .

قوم موسی قبطی‌اند و سامری و یهودی و داودی واسرائیلی وعزیری وجبلی وفرقهٔ ایشان بسیار است‌و اکثر ایشان بکفر بعضی از انبیا قائلند و طایفهٔ عزیر شرحیا را پسر خدا میدانند .وبعضی گویند استغفرالله شعیب کافر بود و لوط در پهلوی دختر خود خوابیده و یهودین یعقوب با عروس خود جماع کرد وحضرت یوسف بت را سجده‌کرد و هرون باتفاق سامری بنی اسرائیل را گوساله‌پرست کرد و ساخت گوساله را او تعلیم سامری کرد و چون عزرائیل بقبض روح موسی آمدآن حضرت توراة‌می‌نوشت‌قلم زد یکچشم عزرائیل راکور کرد وهنوز کور است‌ویکچشم داردو حضرت مسیح و مادرش را بزنا متهم میدارند و خدا را جسم می‌دانند و گویند خدایتعالی دنیا را بشش روز آفرید و روز هفتم که شنبه بود یعنی شنبه‌در آسمان بپشت خوابید و راپوا بروی پا گذاشت که ازکوفت برآید اینست که در شنبه کارحرام است باعتقاد ایشان و به نبوت بعضی از انبیاء خصوصا" پیغمبر (ص) ما قایل نیستند و نسبت نبوت بحضرت صاحب میدهند و حرف بسیار دراعتقاد دارند نصاری منسوبند بناصریه دهیست از حوالی بیت المقدس و مزاد عیسویند جمله نصاری گویند معبود جوهریست از اقنوم ثلثه واقنوم یعنی اصل و سبب هر چیزی و عبارت از ظهور ذات باریست که وجود کل ازوست و اب ,وابن و روح القدس اشاره باوست واقنوم اب‌مراد جوهر است و اقنوم این مراد علم است و اقنوم روح‌مراد حیات است و اقنوم سیم روح القدس است و گویند معلومات یـــا

جوهر بوده یا عرض ونشایدکه خدای تعالی عرض باشد لابد باید که جوهر باشدوگویند
نشاید که از دومرکب مرکب بود لازم‌نبود که جوهر بسیط باشد چون حکمش درست
نبود والاکه حی‌ناطق باشد پس‌واجب باشد ملکاتی از ایشان ثالث ثلاثه‌اند بسه خدا
قایلند باریتعالی و عیسی و مریم و بیکذات و دو نفس مستقل درخارج اعتقاد
ایشان است و اکثر فرنکان از ماد و جاد و کارملیان و مصردان و لوتودان ولمسه
و اسائیل والامان و زنکال باینطریقه و طایفهٔ دیگر نسطوریه‌اند عیسی را پسر خدا
میدانند و بعضی خدا دانند بیک ذات و بیک تشخص قایلند وبعضی گویند روح
ازخداست و تن او بشراست وبعضی‌گویند معنی خدا بودن آن است که خلق بوجود
او راه نیابد و روح القدس است یعنی دینی بدوزنده‌شود گر پرسند از ایشان که
چرا عبادت عیسی واجبست گویند از بهر آنکه عیسی واسطه است میان لا ولاهوت
و یعقوبیه از ایشان گویند اتحاد بذات بود لاهوت شد و این فاسدست زیرا که
در نزد ایشان لاهوت جوهر بسیط است وناسوت‌جسم مرکب پس اتحاد صورت
نه بندد و اگر صورت داشتی لازم داشتی بودی که لاهوت مرکب شدی باناسوت
بسیط و این هر دو باطل است و ایضا" نسطوریه گویند میان ایشان ممازجت‌نبود
الاآنکه کلمه ناسوت مسیح را هیکل گردانید پس عیسی دو جوهر است و دو اقنوم
و اینمذهب ارامنه اصفهان وگرجستان و طایفهٔ زنگیان از حبش و نصاری اروس و
بلغار و هشترخان ومسکاب و اهل ولایت لنبه وسکان رود عادل جواد و شیوط
و شمخطو قاطنان ولایت جنوب و آنانی که قریب بظلمات میباشند و بعضی‌گویند
اتحاد این‌بود که کلمه در مسیح تاءثیر کند بی آنکه نقل‌کند واینمذهب عیسویان
روم‌است و بیت المقدس وچرکس و ازوقارو وایروان و نصاری ارزنه الروم و ساکنان
سواحل دریای عمان و پرتکالویه واهل کوده و ریوردمه و سواحل و اهل حبش‌است
و آنانی که درزیرخط استوا میباشند و قاطبه نصاری میگویند عیسی تدبیرچیزها
کرد مثل ازگل‌خفاش ساختن و زنده کردن و گویند ایمان داریم بواحدی که‌پدر
است و مالک همه چیزهاست و برب واحد مسیح که پسر خداست و از پدر پدید
آید و چون در کارها شروع کنند

ببسم الله الاب الا بن و الروح القدس الرحمن الرحیم اله واحد

واعتقادنصاری‌آن است که‌کتاب انجیل نزول از آسمان نشد بلکه چهار کس

از حواریـــون را حضرت عیسی مقررکرد یوحنا و لوقا و متی و مرقوس که آنچه احوالات آنحضرت باشد از تولد تا وقتی که بدار کشیدند بنویسند ضبط کنند اینست و هم چنین نصاری‌در اقانیم خلاف کنند بعضی گویند که خواصند و بعضی گویند که با خواصند با صفات و گویند از جوهر حین بی‌شریک وی باشددرصفت ذاتی چون عیسی ازجوهر لاهوت بود آنستکه پدرویست اولی تر است از وی و این مذهب نصاری ترکستان است و گویند اکثر سلاطین مغول که مراد چنگیزخان واجداد وی باشند این اعتقاد داشته‌اند واعتقاد جمیع فرق نصاری آن است که‌انبیاء از کفارهٔ پدر خود آدم که گندم خورد در جهنم بودند عیسی آمد جهنم را خراب کرد و ایشان را آزاد کرد اغسال واجبی و مطهرات و نجاسات‌و سنتیها و عبادات مفروضه از صوم و صلوة در مذهب ایشان نیست و نماز را واجب کفـائـی می‌دانند و بشریعت‌عیسی و احکام بغیر از طلاق در همه امور متابعت میکنند و کشیشان ایشان بهشت را بزرع و پیمان میفروشند هر کس گناهی کنداز زن‌ومردنزد علما روند واظهارگناه خود کنند او را ببخشند و گویند عیسی شراب و امر بخوردن آن فرمود وکفر و زندقه ایشان بسیار است بدین قدراکتفا نمود دهریه خالق رادهر میدانند ومیگویند:

و ما یهلکنا الا الدهر

و گویند: آسمان ستونی دارد و ما نمی دانیم آدمی که برو بخورد بمیرد و جمله گویند هود و صالح‌و شعیب‌و موسی و عیسی وهرون ومحمد انبیاء بودند و لکن هرمس و زرابنوس‌و سقراط وبقراط و ارسطو نیز نبی بودند و این قوم نیز عبادت کواکب کنند و دنیا را قدیم دانند دلیل بر آنکه گویند ما تخم‌می‌ـ بینیم زیرا که بعقل ما در نمیآید حکم بوجودش نمیکنیم وغسل جنابت و سایـر اغسال واجبی نزد ایشان واجبست و خمر در نزد ایشان حلال است و حشر ومعاد نزد ایشان نیست براهمه فرقه بسیارند بعضی ایشان به نبوت حضرت خضرقایلند برهمن‌هندی واتباع او گویند صانع عالم نور است نه چون نورهای دیگر و قادر و سمیع و بصیر است و اکثر ایشان بلکه همه بتجسم باریتعالی قایلند و گویند اول انبیاء آدم بود و آخر شیث و بعضی گویند عیسی نبی بود و طایفه گویند بعثت انبیاء قبیح بود از بهـر آنکـه اگر انبیـاء چیزی فرمایند که موافق عقل

باشد خود عقل کفائیست اگر خلاف عقل بود آنهم قبیح براهمه گویند زعفران برآن پیشانی میکشیم که چون ابراهیم را در آتش انداختند زعفران ونرگس بهم رسید و گاو شیر ده حقتعالی فرستاد تا آنحضرت از شیر او خورد اینست که گاو رانمیکشیم و کشتن او نزد ما گناه عظیم است و قاطبهٔ ایشان بتناسخ قایلند و بعضی عبادت کواکب و عناصر اربعه جمادات را میکنند وموتای خود را میسوزانند که از گناه پاک شوند و بتوت خدا واصل شوند و قایل بمعانی جسمانی و روحانی نیستند و کشتن هیچ حیوانی از حلال گوشت و حرام گوشت را جایز نمیدانند و گناه تناسخی جمله فلاسفه و مجوس و بیشتر نصاری و کل فرق هندوان و صابئین و اکثر طبیعیین و جمع کثیری از فرق سنیان بتناسخ قایلند گویند نسخ چهارنوعست نسخ و مسخ و فسخ و رسخ پس نسخ در اجساد آدمیان بود و مسخ در بهایم و طیور و سباع و انواع حیوانات و فسخ در انواع دواب و حشرات الارض و رسخ در انواع اشجار و نباتات است و گویند که ایشان را مسخ کنند و اصناف چهارگانه بر قدر مراتب ایشان وهمیه میکردند در اخبار از جسدی بجسدی گویند عالم دوار است وجز این عالم سرای نیست و حشر و قیامت و معاد و حساب همه محال است و گویند قیامت عبارت است از بیرون آمدن روح از بدن و رفتن ببدن دیگر و ایشان را دراجساد دیگر راحت بود و هم مشقت بسبب عمل خیر و شر و هر روح که دراجساد انسانست در راحت و لذت و هر روح که در اجساد اکلاب و خنازیر بود معذب بود وهرکه در آن دور کسی را کشت در این دور کشته میشود وهر که درآن دور مرد بود حال زنست وهر که در آن دور زنا کرد در این دور زنا با اومیکنند و مزخرفات بسیارست بدین قدر اکتفا نمود مجوسرا اعتقاد آن است که عالم را دو صانع است یزدان و اهرمن. یزدان خدا را گویند و اهرمن شیطان را مجوس گویند چون باریتعالی عالمرا آفرید اندیشه کرد و گفت که مبادا مراصدی باشد که عدوی من باشد شیطان از آن اندیشه بهم رسید و بعضی گویند که یزدان تنها بود و او را وحشتی پدید آمد اهرمن پیدا گردیدو اهرمن بیرون عالم بود از سوراخی نظر کرد یزدان را بدید و بر جاه و منزلت او حسد برد و شر وفساد ازو پدید آمد. یزدان ملئکه آفرید تا لشکر وی باشند و خود با لشکر اهرمن جنگ کرد و جنگ در میان ایشان دراز کشید و چون یزدان نتوانست دفع اهرمن کند

با یکدیگر صلح کردند و شمشیررا در پیش قمر بگذاشتند و بعضی گویند ملائکه را بنهادند بشرط آنکه اهرمن مدت معین درعالم باشد و چون مدت بآخر رسیداهرمن از عالم بیرون رود و آن زمان خیر محض باشد و گویند یزدان و اهرمن هر دو جسمند یزدان مطبوع امت بر خیر و شر از اهرمنست دلیل گویند چون خیر و شر دو چیز است لازم بود که عالم را دو خالق باشد مانویه نیز بر این اعتقادند و گویند خیر و نوررا یزدان آفریدو ظلمت و شر نتواند و اهرمن مطبوعست بر شر و خیر نتواند وآفریدن موذیات و شر از اهرمنست دلیل و گویند بر خلایق کیومرث است و کشتن گرگ راجح میدانند و کشتن حشرات الارض را ثواب میدانند برای اینکه اهرمن آنها را آفریده خطای از قوم مجوسند و اعتقاد بطوفان‌نوح‌ندارند و دنیا را دوار میدانند و با بعضی از هندوان هم‌کیشند ولکن عبادت رستم بن زال میکنند و در بتخانه صورت او را کشیده‌اندو کوکب را مؤثر میدانند بدون صانع وبطبیعت قایلند اما طایفه احکام نجوم را خوب‌میدانند مانویه از مجوسند و اصحاب مانی نقاش اند در زمان شاپور بن اردشیربهم رسید و دینی احداث کود در مذهب گبران وترسایان که نه آن بود ونه این وبه پیغمبری مسیح قایل بود و میگفت موسی پیغمبر نیست و اعتقادش این بود که تمام عالم‌مرکب است‌از دو اصل قدیم یکی نور و دیگر ظلمت و هر خیر و خوبی را از نور میداند وهر شرو بدی‌را نسبت بظلمت میداد و موذیات و حشرات را میگفت که ظلمت‌آفریده بسبب آنکه حکمت خلق اینها را نمیدانست و گمان میکرد که خلق اینهاعبث است و در اینها منفی و منفعتی‌نیست و عیب میکرد مویرا که بر پشت زهار و زیر بغل میروید وگوید اختلاف الوان واشکال در پر و بال مرغان ازجهت امتزاج اختلاط بدن است بدون تقدیرمقدر و انواع حوادث و بیماریها و آفت غلات‌وسیله بانکار خالق کرده‌اند وگویند که شکم آدمی اگرهیت قبا بود بهتر بود که‌خواهند بگشایند و دست در اندرون آن کنند طبیعون بطبیعت بیشعور قایلند و ازاصناف ملاحده‌اندگویند ما سبب را می‌بینیم و این در آسمان دود است و شهاب بخار دهنی است که بکرهٔ نار میرسد و میسوزد و گویند باران از حرارت آفتاب که‌منعکس میشود باران میگردد و چون بکوه زمهریر رسد بـرق میشود و زلزله بعلت بخار زمین است که‌آنرا مضطرب و متحرک میکند که بیرون آید و آب عرق زمین است

که زمین را منفجر کرده بیرون میآید و قوس و قزح عکس آفتاب است فلاسفه قدیم را عالم میدانند و نفی صانع مختارکنند و صانع راعلت اولی خوانندو گویندعالم معلول علت اولی است و هر دو با هم بودند چنانچه قرص آفتاب و نورش وگویند اول چیزی که ازعلت پدید آمد عقل بود و آن بمنزلهٔ دوست در علت اولی و آنرا عقل کل و فعال خوانند و گویند این عقلست که در قرآن مجید قلم خوانند تاءثیر این در نفس چون تاءثیر قلم است در لوح و گویند نفس آن لوحست که در قرآن یاد کرده شده است و نفس را سیم خوانند در عدد و گویند عقل جزو ویست و بدان نیک از بد و نفع از ضرر بدانند و قوتیست از قوتهای نفس کل و گویند که عقل ساکتست وحرکت نکند و نفس متحرک و عقل چون خواهد که علم علت‌اولی‌بداندمتحرک شود و گویند در عالم عقل چون مشتاق علت اولی شود بواسطه علت اولی رسد و گویند علت‌اولی داند که عقل معلول اوست وجز این هیچ نداند و گویند هر چه در زیر قمر فلک است معلول طبایع است و طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علة اولی و بعضی‌ازایشان‌گویندزمان‌محیط چیزهای‌زمانی‌باشد و نفس‌محیط نفس علت اولی و محیط عقل یعنی علت اولی که او را صانع خوانند درگرد جمله موجودات درآمده و گویند که‌ذاتش حقتعالی بذات نبود بنفس‌ویست و گویند علم‌و عالم‌و معلوم و هر سه یکذاتند و علت او را جز صانع هیچ صفت دیگر نیست‌و گویند از عقل مجرد عقل دوم و فلک نهم پدید آمد و ازعقل پنجم عقل ششم‌و فلک مریخ پدید آمد و از عقل ششم عقل هفتم وفلک شمس پدید آمد و از عقل هفتم عقل هشتم و فلک زهره پدید آمد و از عقل هشتم عقل نهم و فلک عطارد پدید آمد و از عقل نهم عقل دهم و قمر فلک پدید آمد و افلاک نهم خود بخود بهم رسیدند بدون تاءثیر علت واین‌اولین معالات ایشانست بدین اختصار نمود اهل نجوم گویند قسمت تعلق ببروج‌داردتا چهار طبایع بروج برو نگردیدند نمیآید بدانکه ابتدا بحمل کنند و گویندوازده هزار سال قسم حمل بود و بروی هیچ حاصل نبود زیرا که حمل برج آتش است بیک عنصر حیوان حاصل نشود و ده هزار قسم ثور است و ثور ارضی است وبدان عنصر هیچ نشود زیرا که‌یکی گرم و خشک و یکی سرد و خشک و هشت هزار سال قسم جوزا باشد و چون گرم و تر است سه قسم طبیعت پیدا شد سرد و خشک و

گرم و تر نباتات پدید آید و چون دور بسرطان تمام شد سرد و تر است چهار طبع تمام شود حیوان پدید آید قسمت سرطان هفت هزار سال بود هفت ستاره دراین دور شریکند هزارسال اولا زحل شریکست باو و هم چنین تا بقمر رسد سه هزارسال آخر شریک قمر بود گویند این دور تمام شود آسمان منطبق شود و عالم خراب شود و دردور اسد رسد و سنبله و میزان هیچ حیوان نباشد و چون دور بعقرب رسد حیوان پدید آید پس بقول ایشان سی هزار سال عالم خراب باشد وهفت هزار سال آبادان باشد و همیشه باشد باین ترتیب تا آنگاه خراب شود و آسمان منطبق شود و چون خواهد که آبادان شود در آن ربع که آب نقل کرده عمارت پدید آید و مقالات ایشان پستاده است.

باب دوم

در ذکر احوال خیر مآل حضرت سیدة النساء فاطمهٔ زهرا

آنحضرت صبیه زکیه آن‌حضرت خاتم الانبیاء است و مادر آنمعصومه حضرت ام المؤمنین خدیجهٔ کبری بنت خویلد بن نوفل بن‌عبدالعزیست احادیث بسیار ازطرف خاصه و عامه متواتر است که‌آن حضرت سیده عالم زنان عالمیان و زنان بهشت است و شرف وبزرگواری و زهد و فضیلت او زیاده است بر زنان رسول‌خدا وائمه معصومین و دختر ایشان واشرف است از ام البشر حوا و عناق بنت حضرت آدم وهاجر و ساره زنان حضرت ابراهیم و راحیل زن یعقوب و صفورا دخترشعیب و بوخاوید مادر موسی و زلیخا بنت حجاس زوجه حضرت یوسف و ام کلثوم‌خواهر موسی‌وآسیه بنت‌شرجیل‌بن‌لهداد زن حضرت سلیمان و مریم مادر عیسی و ماهید ذوالقرنین و حضرت سیدة النساء را فاطمهٔ زهرا میگویند بجهت آنکه چون درمحراب عبادت میایستاد در نماز صبح از روی نور مبارک آنحضرت تمام خانهای مدینه سفید میشد و در طرف عصر سرخ میشد. بتول عذرا بجهت آن میگویند که آنچه زنان از کثافتها و حیض میدیدند او نمیدید و همیشه بر صفت دختران باکره بود آنحضرت انسیه حورا طینت او بود آنحضرت را انسیهٔ حورا طینت اوبود ولادت با سعادت آنحضرت در سال پنجم بعثت حضرت رسالت پناه واقع شد و

مرویست که در شب معراج حضرت رسالت پناه خدا از بهشت رطبی تناول نمود و با خدیجهٔ کبری مقاربت نمود حقتعالی فاطمه را از آن‌بیافرید و با آنحضرت ملائکه سخن میگفتند و حدیث میکردند.

بعد از حضرت پناه مرویست باسانید معتبره که بعد از وفات آن حضرت‌سید المرسلین چون حضرت مهموم و حزین و غمناک بود حقسبحانه و تعالی‌جبرئیل را فرستاد و قصص اخبار آینده را تا روز قیامت و آنچه این امت میکنند وخواهند کرد وآنچه‌واقع میشود تا آخر شدن‌دنیا و آنچه منافقان این امت و خلفای جور از بنی امیه و عباسیان وغیره از سلاطین کفر و اسلام در تمام جهان خواهندکرد همه رافرمودند. حضرت امیر (ع) نوشت‌و این طوماریست که مصحف فاطمه‌میگویند که در نزد صاحب الامر است و مشهور آن است که حروفات آن مصحف‌تورات‌است و مفتح‌آن سور قرآنیست و صاحب کشاف‌و ثعلبی و فخرالرازی و غیره از عامه در فضایل آن سخنان گفته‌اند و مجموع آن چهارده حرف است:

صراط علی حق یمسکه یعنی راه علی حق است و بآن تمسک جسته‌ایم و این کتاب جفر جامع است و حروفات مفتح سور قرآنی اینست:

صاد و القرآن الرالمرعم لم یکن یس حمق ن والقلم سبحان الذی اسری

مرویست از سلمان فارسی که بعد از وفات حضرت رسالت پناه بده دوازده روز ازخانه آمدم در راه حضرت امیرالمؤمنین راملاقات کردم فرمود که برو نزد فاطمه که تحفه از برای او از بهشت آمده و می‌خواهد بتو عطا فرماید بتعجیل بخدمت آن حضرت رفتم فرمود که دیروز در همین موضع نشسته ودر خانه بسته بودم وفکر میکردم در منقطع شدن وحی الهی‌و نیامدن ملائکه بسوی ما ناگاه‌دیدم درگشوده شد و سه دختر باندرون‌آمدند که کسی بحسن و طراوت و نزاکت‌وخوشبوئی ایشان هرگز ندیده است چون ایشانرا دیدم برخاستم و سوال کردم که شما ازاهل مکهاید یا مدینه گفتند ایدختر رسول خدا ما از اهل زمین نیستیم ما راپروردگار عزت از بهشت جاوید بسوی تو فرستاده و بسیار مشتاق توایم از یکی که بزرگتر مینمود پرسیدم که‌چه نام داری گفت مقدوده گفت بچه سبب این نام تراکرده‌اند گفت بجهت‌آنکه‌ازبرای مقداد بن اسود خلق شده‌ام پس از دیگری پرسیدم که‌چه نام داری‌گفت ذره از سبب نام پرسیدم گفت زیرا که از برای ابوذر غفاری خلق

شده‌ام از سیم پرسیدم که چه نام داری گفت سلمی از سبب نام پرسیدم گفت زیرا که از برای ابوذر غفاری خلق شده‌ام.

حضرت فاطمه علیهما سلام فرمود که پس از برای من رطبی چند بیرون آوردند مانند گردهای نان بزرگ از برف سفید تر و از مشک خوشبوتر پس سلمان گفت که حضرت فاطمه (ع) یکی از آن رطبها را نیز دادند فرمودند که امشب باین افطار کن و فردا هسته‌اش را برای من بیاور. پس آن رطب را گرفتم و بهر جمعی از اصحاب رسول که میگذشتم می‌پرسیدند که ایسلمان مگر مشک داری همراه‌میگفتم بلی چون وقت افطار شد تناول کردم هیچ هسته نداشت فرمود که چون هسته داشته باشد و حال آنکه این رطب از درختی بهم رسیده که حقتعالی آنرا در بهشت غرس کرده. خصایص آنحضرت تسبیح حضرت فاطمه زهرا که مشهور است متعلق بآن حضرت رسالت پناه شفقت فرمود که بخواند چون بسیار محنت کشیده از خدمات خانه وآن سی و چهار *الله اکبر* است و سی و سه *الحمدلله* و سی و سه *سبحان الله* باین ترتیب طریقه شیعه است و عامه بر عکس میخوانند و آن حضرت از خاک حمزه سید الشهداء تسبیح سی و سه دانه ساخت خام و پخته نبوده وبند او ریسمان بود وآن سبحه‌ایست که در اسلام بهم رسیده و لباس آن حضرت از پشم خشن بود و چادر او از پشم بسر میکرد و آنچه کار میکرد و بدست او میآمد بهمسایگان وایتام و فقرا میداد ذخیره نگاه نمیداشت و در روی پوست گوسفند می‌نشست و می‌خوابید و نماز میکرد و فرش او پوست بود و لیف خرما و بالش او نیز از لیف خرما بود و با امیرالمؤمنین در زیر عبا می‌خوابیدند و باندک قوتی که سد رمق بود بآن اکتفا و شکر میکردند و در ظرف سفالی بی رنگ یاکدو یا چوب طعام می‌خوردند و مرویستکه روزی قلاده از نقره در گردن کرد و در در خانه پرده آویخت و قاعده حضرت رسول این بود که هر وقت که بسفر می‌رفت او را دیدن میکردو چون از سفر میآمد اول بخانه حضرت فاطمه میآمد و اورا میدید بعد از آن بدولتخانه‌خود مراجعت مینمود در وقتیکه از سفر برمیگشت شنید که آنحضرت قلاده درگردن کرده و پرده آویخته بدیدن او نرفت حضرت زهرا سبب را دانست و فی الفور قلاده وپرده را در راه خدا داد بتصدق ؛ حضرت رسالت پناه از او خوشنود شد و مدت عمر بی‌رضای الهی کار نکرد و حضرت امیر المؤمنین ازو بخشم و غضب نبود.

باب سوم

در احوال‌خیرمآل شاه ولایت امیرالموٴمنین

کنیت آنحضرت ابوالحسن و ابوالحسین و ابوالریحا نین و ابوتراب است و نام‌مبارک او علیست که خداوند عالمیان او را باین اسم سرافراز نموده و درقرآن درآیات بسیارنام علی بوده که عثمان بیرون کرده اما ولی و صالح الموٴمنین‌نام آنحضرت است و در تورات اسم آنحضرت ایلیاست و در انجیل ارامنه الی و در انجیل فرنکان اوماد و در انکلیون ذوالعلا و در کتاب زند مجوسان بلبلاست ودر جاماسب‌نامه عبدالاحُد و در صحف ابراهیم ایلیا و در کتاب تصانیف زردشت‌بت شکن و در کتاب مه‌آباد عجم دین‌خدیو است و در کتاب تنکلوش لوق جهان‌دار است و در کتاب هندوان‌خدا دوست و در بعضی از کتب زردشت فیروز گفته است و در کتاب ویدتطار است ودر کتاب مسلمانان قسوره وحیدره و دلهالشت و در کتاب دساتیر فارسیان شهنشاه است و اتباع زردشت و مجوسان می‌گویند در وجه تسمیه گبران که ماکاودان علیم بعد از این اگر چه مناسب مقام نیست لکن قدری از احوال زردشت و کتاب او بیان مینمائیم.

بدانکه‌زردشت که گبران او را نبی میدانند پسر پورشبنین تبراسب است و مادر او دغدوا نام دارد و از نسل فریدونست و این زردشت حکیمی بود شاگرد

افلادوس حکیم و چون علم بیاموخت در حدود سیلاب و در کوهی منزوی شد و آذوقه که بآنجا جمع کرده بود بآنجا رفت و بعضی گویند خود را بهانه مردن ساخت و در پهلوی دخمه زیرزمینی ساخت وپر آذوقه کرد چون اورا بدخمه‌گذاشتند ازآنجا برزیرزمین شد و بریاضت مشغول گشت. کتابی ساخت او را زند نام‌نهاد وبعضی گویند چون شنیده بود درکتابها که خداوند عالم با پیغمبری در شجرهٔ که‌آتش داشته باشد سخن گوید که‌مراد موسی باشد او پیوسته این آرزو میکرد تا آنکه شیطان در آتشکده با او سخن‌گفت‌که‌منم خداوند ترا پیغمبر گردانیدم بسوی قوم غرض‌چون سی سال از پادشاهی گشتاسب گذشت بزیر آمد و لباس آتش‌پرستی بر خود مرتب ساخت و نزد گشتاسب رفت‌و دعوی نبوت کرد. گشتاسب علما را جمع نمود ایشان از وی معجزه خواستند زردشت گفت تا مس‌را بگذارید براوسراو بریزند چنان کردند چون داروئی ساخته بر خود مالیده که دفع ضرراتش میکرد پس آن مس گداخته بروضرر نرسانید. گشتاسب‌و اسفندیار بملت وی درآمدند و جمعی برآنند که در سال سیم از حکومت گشتاسب پیدا شد و او خادم یکی از ملاحده‌بود و اهل فلسطین بسبب دروغ‌و خیانتی که از او ظاهر شده بود او را اخراج کردند واو مبروص بود و عاقبت بآذربایجان آمد و دین مجوس را احداث کرد اما رستم بن زال و اعوان او متابعت زردشت ننمودند و برسالت نزد حضرت سلیمان رفت ازجانب کیخسرو و مسلمان شد و کیخسرو گریخت از حضرت سلیمان و بجانب اصطخر رفت گویند که عِجم قبل از سلطنت گشتاسب آتش‌را عبادت نمیکردند و شریک باری و برزخ میان خالق و مخلوق نمیدانستند بلکه جای‌چند تعیین کرده بودند از برای قربانی که آتش از آسمان میآمد و قربانی ایشان را میسوخت این علامت قبول قربانی بود و اگر نمیسوخت قربانی قبول نبود وبعضی گویند زردشت آذربایجانی بود ونام اصلی او ابراهیم است وشاگرد یکی ازپیغمبران بود و بعضی گویند شاگرد ارمیابود وعلم نجوم را خوب میدانست‌و قدری مسافرت کرد با حکمای شام و هند و روم صحبت داشت و از ایشان طلسمات آموخت و کتابی ساخت بلغت فرس قدیم آنرا لبستاق نام کرد ،هیچکس‌او را نفهمید با وجود جاماس حکیم که ازاکابرحکمای فرس است اکثر لغات آنرا نمیدانست زردشت مدعی آن‌بود که کتاب‌خدارا کسی نمیداند مگر رسول و پیغمبر خدا و بعد از آن

تفسیرکرد وزند نام نهاد و آن تفسیر را تفسیر کرد و مسمی بپازند کرد والاخر الامر ببلخ رفت وگشتاسب را بدین‌خود دعوت نمود و معجزه او آتش بدست‌گرفتن و بدرون آتش رفتن‌بود . گشتاسب بدو گروید و کتاب‌زند و پازند بزعم فارسیان بوحی بزردشت نازل شده بر پوست دوازده هزار گاو که منقش بطلا و لاجور بود نوشتند که در قلعه استخطر مدفون ساختند و بعضی گویند که زردشت بلغت‌سریانی نام ابراهیم خلیل است و بروایت دیگر زردشت و برزین هر دو پیشوایان ملت‌ابراهیم بودند وآنچه ازاحادیث ظاهر میشود کتاب حق بوده و لکن آن کتاب را سوختند و پیغمبر خود راکشتند این زند وپازند شبیه آن‌کتاب است‌وبعضی کتاب زند راصحف ابراهیم میدانند و بعضی زند و پازند را دو نسک صحف ابراهیم میدانند وزردشت کتاب ایستاغ‌را بر بیست ویک سنگ قرار داد آفرنکان ۲ واندادپشت ۳ اورنکی ۴ جورانکاه دال ۶ مینوفرا ۷ شتاهشت ۸ هادوخت ۹ زند ۱۰ پازند ۱۱ کانور ۱۲ کوش ۱۳ــ بیادین اسیر ۱۴ سور ۱۵ اسفدوش ۱۶ ادی رامیاد

بدانکه پدر حضرت امیرالموٴمنین را اسم عبد مناف است والدهٔ آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است ولادت آنحضرت در روز جمعه‌سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال از ولادت حضرت رسالت پناه در اندرون حرم کعبه واقع شد بعدازهشت سال از زمان سلطنت پرویز و در هیجدهم شهرذی الحجهٔ الحرام سنه خمس و ثلثین هجری که‌نوروز عجم بوده خلافت ظاهری بر وی قرارگرفت برادران آنحضرت طالب بود و جعفر طیار و عقیل که از طلقای بدر است در بدر مسلمان شد وخواهر آنحضرت ام هانی و حضرت رسالت پناه از طفولیت‌آن‌جنابرا تربیت مینمود و بشرف مصاهرت خود اختصاص داد و دراینمدت در خدمت آن حضرت کسب آداب‌واعمال نیکو مینمود وآنچه از آسمان نازل میشد از علوم‌الهی و اوامر ونواهی جمیع را تعلیم او نمود از آنجمله جفر جامع است که علمای‌خاصه وعامه قایلند که با آنحضرت است و آنچه الحال- درمیان است بیست‌و هشت جزو است و هر جزوی بیست و هشت صفحه و هر صفحه بیست و هشت خانه طولا و بیست و هشت خانه‌در عرض و در هر خانه هر حرفی از حروف تهجی و این را بغیر از اولیاء کسی نمیداند یاکسی که ائمه باو تعلیم کرده باشند و دیگر کتاب‌علیست که از املای پیغمبر (ص) بودوعلی او رانوشته بودند و زراره و محمد بن مسلم

و جمع دیگر از معتبرین شیعه او را در نزد صادقین دیده بودند که بضخامت ران شتر است و این کتاب مسمی است بجامعه که‌در آن مسطور است هر حلالی و هر حرامی و هر حکمی و دیگر جفر ابیض است‌و آن چهارده جزو است و هر جزو چهارده صفحه و هر صفحه چهارده خانه طولا" و عرضا" و هر خانه چهارده حرف است برموز و دیگر جامعه‌سی است و این کتاب‌آسمانی است که حضرت رسالت پناه بآنجناب شفقت فرمودند و در صحیح بخاری و غیر آن مسطور است که حضرت امیرالموءمنین در روز کسوف شمس بعد از نماز فرمود که امروز بر من منکشف شد همه چیز حتی اهل بهشت و دوزخ و بر همه عالم شدم و بعلم حضوری وجمع کثیری از آن کتاب اسم‌خودرایافتندودر آنجا اسامی شیعیان و موالیان خود مفصلا" الی یوم القیمه نوشته و از معجزات امیر است ترکیب حروفات با یکدیگر در امم سابقه کتابهای ایشان حروفات منفرد بوده است و آنحضرت قرآنرا مرکب کرد مثل الحمد را چنین مینوشتند ال‌ح‌د‌ل‌ل‌اه و در احادیث بسیار است که‌حقتعالی از اسم اعظم خود بیست و پنج اسم تعلیم آدم نمود و بنوح هشت اسم عطا فرمود وبابراهیم شش‌اسم و بعیسی دو‌اسم و بآصف برخیا یک اسم و برسول خدا هفتاد و دواسم این اسامی رانیز تعلیم امیرالموءمنین فرمود و مرتبه آن عالیقدر در نزد آن والا جاه بجائی رسید که بغیر از نبوت در همه مراتب‌مساوی شد تا آنکه:

لحمک لحمی و دمک دمی و انا و علی‌من نور واحدا"

را بگوش هوش او رسانید و فرمود:

انامدینة العلم و علی بابها

وبزهد و قناعت‌وسخاوت و مروت و فتوت و عفت و تقوی و علم و هنر و استعداد وخدا شناسی وبزرگواری قابلیت ملازم رکاب آنجناب گردیدند و آنچه از کتب‌معتمد علیه اهل سنت است و هر یک را بمنزلهٔ قرآن میدانند بنظر رسیده که در آنجا احادیث احمد مختار در باب فضیلت حیدر کرار ذکر نموده‌اند وبعضی از آنها اینست کتاب تفسیر فخر الرازی کتاب تفسیر ثعلبی کتاب تفسیر واحدی کتاب تفسیر کشاف کتاب تفسیر طبی کتاب تفسیر درمنثور سیوطی کتاب تفسیرقاضی بیضاوی و کتاب تفسیر مدارک نسفی حنفی کتاب حلیة الاولیاء حافظ ابونعیم محدث اصفهانی کتاب اسباب النزول واحدی کتاب استیعاب عبدالبر ابو عمر و یوسف بن

عبدالله بن محمد بن عبدالبر کتاب خصایص نظیری کتاب محاضرات از راغب اصفهانی کتاب شرف النبی حزخوشم کتاب درالنظیم سیوطی کتاب مناقب حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه کتاب غنیه عبدالقادر جیلانی کتاب خصایص الصحابه ابوالمظفر سمنانی کتاب صحیح بخاری کتاب سنن ابی داود کتاب صحیح ترمیدی کتاب صحیح مسلم کتاب سنن نسایی کتاب موطای مالک کتاب جواهرقرآن محمد بن ادریس شافعی کتاب احیاء العلوم غزالی کتاب ربیع الابرار ابوالقاسم محمود عمر زمخشری شرح نهج البلاغه احمد بن ابی الحدید کتاب ملل ونحل محمد بن عبدالکریم اشعری الشهرستانی کتاب فردوس الاختبار بن شیرویه دیلمی کتاب صواعق محرقه بن حجر ناصبی کتاب ما ننزل من القرآن فی علی حافظ ابو نعیم کتاب غرایب القرآن سجستـانی کتاب نهایة العقول فخر رازی کتاب مقتل امام اسماعیل بخاری کتاب شواهد التنزیل ابوالقاسم حسکانی کتاب رجـال ابوبکرلحاوی کتاب اربعین فخر الرازی کتاب مناقب ابوالحسن علی بن مغاذلی الشافعی الفقیه الواسطی کتاب حدایق الحقایق کتـاب صفین نضر بن مزاحم کتاب درالملتفط صمعانی کتاب احکام القرآن ابوبکر رازی کتاب کشف الغمه فی احادیث اهل السنه علی بن عیسی الاربلی التبعی الوزیر کتاب سرالعالمین غزالی کتاب اربعین موفق بن احمد ملکی المعروف بصدر الائمه اخطب الخطباء خوارزم کتاب ذریه الطاهره محمد بن احمد بن جمادی الانصاری المعروف بالدولابی کتاب کفایة الطالب محمد بن یوسف الگنجی الشا فعی کتاب التدوین یافعی القزوینی کتاب زبده و گزیده تواریخ حمدالله مستوفی قزوینی کتاب انساب الصحابه استر آبادی کتاب صراط المستقیم شیخ بغدادی کتاب یواقیت ابی عمر والزاهل العثمانی المروانی الال بن خالویه کتاب المسترشد کتاب بشایرةالمصطفی کتاب مشکوة الاحادیث کتاب مقباس کتاب مناقب ابوالموءید خوارزمی کتاب غرسین هروی کتاب مستدرک یحیی بن حس بن البطریق کتاب عمده یحیی بن حسن مذکوره کتاب مغازی محمد بن اسحق کتاب احمد ابن حسین بیهقی کتاب منقبة المطهر ابونعیم کتاب درایه مسعودبن ناصر سیستانی در باب احادیث غدیر صد و بیست نفر صحابه روایت کرده‌اند و آن کتاب هفده جزو است کتاب ولایت بن عقده حافظ احادیث غدیریه پنج طریق روایت کرده‌اند کتاب الرد علی الحرقوصیه محمد بن جریر طبری احادیث غدیر

بهفتاد و پنج طریق روایت کرده است کتاب النشر و الطی کتاب فتح باری‌بن حجر در شرح بخاری کتاب کنز الغرایب خوارزمی کتاب معرفت‌ابراهیم بن مسعود مقبول الطرفینست کتاب مسند ابوعلی موصلی کتاب مسند احمد بن الحنبل‌شیبانی کتاب فضایل الصحابه زعفرانی کتاب تذکره الائمه رافضیه بلادری کتاب ایضاح‌فضل شاذان بطریق مخالفان کتاب مروج الذهب مسعودی کتاب بلاغات النساء احمدبن ظاهر کتاب اساس البلاغه زمخشری کتاب رجال شیخ زکریا بن احمد چلبی کتاب انساب الصحابه بلادری کتاب‌منهاج الصلاح کتاب مصابیح القلوب کتاب فضایل احمد بن حنبل اعلام الدین دیلمی کتاب ارشاد القلوب دیلمی کتاب نجاة‌السالکین زیدبن سعید کویای کتاب تاریخ علی بن عبدالکریم مشهور بابن اثیر کتاب‌اصابه ابن حجرعسقلانی کتاب شرح مقاصد سعد الدین التفتازانی کتاب خصایص علویه کتاب معالم العتره النبویه عبدالعزیز بن الاخضر الجنایدی کتاب معجم البلدان اهل البیت بن خشاب کتاب صفات الائمة الروافض بن مردویه کتاب فصول مهمه فی اوصاف الائمه کتاب رجال عامه کتاب دلایل ابوعباس عبدالله بن جعفر حمیری کتاب انساب الصحابه کمال الدین طلحه کتاب حیات الحیوان دمیری کتاب تواریخ از عربی‌و فارسی در منقبت حیدر کرار بسیارست که نوشتن آن باعث طول کلام است.

تمثیل عجیب دارم از ملا علی قوشجی و از رفیقش ملا علی سعد الدین میگویند که میگویند ما امیرالمؤمنین علی را افضل‌و ازهد واسخی‌و اعلم و اشجع و افقه و اورع و اشرف واقضی خلایق میدانیم بعد از رسول خدا و ایضا" سعدالدین ذکر کرده است که لعن بر یزید واصحاب او و لعن هر کس که باهل بیت رسول بد کرده‌اندجایزست و بعد از آن گفته است که چرا بعضی از علما منع کرده‌اندازلعن کردن‌بظالمان اهل بیت تا تعدی‌نکند با علی و مراداز اعلی اول‌معاویه است او از ثانی ثلاثه و اظهار کرده که ایشان اولی‌اند بلعن چنانکه بنای ظلم را اول ابوبکر و عمرگذاشتند در غصب کردن حق امامت و فدک ومیراث و در شهادت حضرت فاطمه و شهادت باقی ائمه و از اینمقالات و حرف ملا بر تشیع او میکند اما در آخر میگوید چون علماو پیشوایان ما براهی رفته‌اند ما را لازم است که پیروی آثار ایشان کرده از عقب ایشان باید رفت شجاعت آن شیر

بیشه شجاعت و امامت از آفتاب روشن‌تر است و در جهاد با کفار که ملئکه عظام در غزوات او میگفتند که:

لا سیف الا ذوالفقار لا فتی الا علی

نیست شمشیری بغیر از ذوالفقار نیست مردی در جهان الا علی

و داوری الاعمرو بن‌عبدود مشهور است چون او را بر خاک مذلت‌انداخت پیغمبر واجب الاحترام فرمود:

ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین

یعنی ضربهٔ شمشیری که علی برعمرو زد در روز خندق ثواب و فضیلت آن زیادتی دارد بر بندگی پریان و آدمیان و بروایت دیگر الی یوم القیمه عمروبن عبدود را دوحرب با هزار سوار برابر میگیرند بلکه زیادتر بود و بر ایشان مریدان پسر خطاب نقل میکنند از آن کیدی که گفت من در راه شام با عمروبن عبدود رفیق بودم و بتجارت میرفتیم در بعضی از منازل‌هزار نفراز قاطعان طریق و دزدان بادیه قافله ما را تاختند وما جمع کثیری بودیم و همه گریختیم و دست از جان و دل خود برداشتیم ناگاه عمرو بدوید و شتر بچه را بسر دست گرفت و سپر خود و شمشیرکشید و بر آن جماعت تاخت و جمعیرا کشت و باقیرا گریزانید و قافله بسلامت گذشتند.

حکایت خدیث امر خندق و کشتن عمرو بن عبدود متفق علیه همه امت است و هیچیک از مخالفین‌خصوصا " اهل سنت انکار اینحدیث که فضیلت آن ضربت زیاده‌ست بر عبادت جن وانس تا روز قیامت از جمله جانفشانیهای آن حضرت‌آنست که لیلة الغار در فراش رسول خدا خوابید وآن شبی بود که جمیع صنادید عرب و بزرگان قریش‌و همه قبایل عرب عازم بر قتل‌حضرت‌رسالت‌پناه شده بودند خداوند عالم شرایشان راکفایت کرده و با جبرئیل و میکائیل‌مباهات نمود که به بینید علی چگونه جان خود را فدای رسول خدا گردانید جبرئیل بر بالای سرآنحضرت ایستاده و میکائیل در پائین و بر جبله‌شامی ضربتی زد که از تنگ مرکب بر زمین رسید جبرئیل شهپر دم تیغ او داد که مبادا ضربت تا گاو ماهی بشکافد و از آن‌ضربت جبرئیل بزانو نشست از تعجب آن ضرب دست سر بالا کرد و سبحان الله گفت دید که میکائیل زیر بغل اورا دارد و اگرمیکائیل

نگاه نمیداشت معلوم بود که ذوالفقار تا بکجا میرفت و آنچه گویند در جنگ خیبر عقول اولوالالباب در تعجب است دری که چهل زرع باشد از پشت سر بآنطرف خندق انداخت و سی و سه هزارمن بود بدو انگشت او را کند وآنچه در کارزار بدر و احد کرد عبرت عالمیان است‌که از زبردستان عرب و گردنکشان قریش و اقوام وعشایرخود که‌چه قدر کشته است از آنجمله ازشجاعان ایشان غیر فرومایگان اینهارا کشته :

ولید بن عتبه بن ربیعه خالوی معاویه علیه اللعنه و عاص بن سعید بن‌عاص بن امیه و طعیمه بن عدی بن نوفل سردفتر اهل ضلالت و نوفل بن خویلد بن اسد که از شیاطین قریش بود و او را با طلحه بن عبدالله گرفت و بر هم بست‌و بابی بکر سپرد و زمسم بن‌الاسود و حارث بن زمعه و نضربن حارث بن عبدالدار و عمیر بن عثمان بن‌کعب عم طلحه بن عبید الله و عثمان ومالک پسران عبدالله برادر معویه و عمروبن مخدوم‌وابوالمنذر بن ابی رفاغه و منه الحجاج السهمی‌و عاص بن منبه و علقمه بن کلده وابوالغاص بن قیس بن عدی و معاویه بن مغیره وحاجب بن‌صایب بن عویم و اوس بن مغیره بن لوذان و زید بن ملیص و عاص بن عوص و سعد بن وهب خلیف بنی عاص و معویه بن عامره بن عبدالقیس و عبدالله بن جمیل‌و سایب بن‌مالک وابوالحکم بن الاخنس که ابوجهل است‌و هشام بن امیه و اوس النحجی و آنچه در احد کشته طلحه بن ابی طلحه بن عبدالعزی و عبدالله بن جمیل و ابوالحکم و ابو شیاع بن ابوالعزی و ابو امیه بن مغیره و ابا سعد طلحه و صو ابن‌حبشی غلام بنی عبدالدار و آنچه در جمل و صفین ونهروان با ماکثین و مارقین کرده پوشیده نیست و در برءالعلم از سلاطین جن و زبردستان غفاریث و شجاعان جن خلق بسیاریرا کشت چون رعد بن مربزبان و کعب مهون و ممراج و قرطاس و عفریت سپه سالار وعد را کشت و طایفه چند از حبیان مسعودی و بن بلیج و بن راشد مسلمان شدند رعبدالرحمن پادشاه ایشان‌بود .

حلم‌آنحضرت بمرتبه بود که چون بر عایشه و مروان بن حکم وعبد الملک مروان و عبدالله بن زبیر و سایر منافقین دست یافت مواخذه و فدک که بدست او درآمد متصرف نشد .زهد آنحضرت بمرتبه بود که دنیارا سه طلاق داده

بود و اکثر روزها قرآنها مینوشت و از اجرب کتابت قریب بهزار بنده آزادکرده بود و آنچه میـیـافت بمستحق و ایتام و بیوه زنان میداد و اکثر ایام خود را اجیر می‌ساخت و از بسیار بیلداری‌و آب کشیدن دستهای مبارکش پینه کرده‌بود و اجرت آن را بمستحق میداد منقولستکه روزی مردی در ایام‌خلافت امیر المؤمنین طبق حلوای خرما بجهت آن حضرت آورده‌بود آن حضرت از خوردن آن ابانمود وفرمود که من امیرالمؤمنیم‌دهن را باین حلوا آلوده نمیکنم و حال آنکه‌میدانم جمعی از اهل حجازبی‌چاشت و شام‌بسرسیبرنداین‌از مروت دور است و من نمی‌-خورم ازین حلوا و همیشه کفش پینه دار می‌پوشید .

عبدالله عباس گوید روزی داخل شدم‌بخدمت آنحضرت و او کفش خود را پینه میزد بمن گفت ای پسر عباس چند میارزد این کفش گفتم فدای تو گردم یا امیرالمؤمنین این کفش بهیچ نمبارزد بسکه پینه بر وی زده‌اید و من شرمندگی میکنم این را که شما در پا میکنید گفت ای پسر عباس والله این کفشرا نمیدهم امارتی که من دارم باین خرسندم که دراین شغلی که هستم نحوی کنم که حق را از باطل‌جدا کنم و داد مظلوم را از ظالم بگیرم عقیل برادر آن حضرت بود تاب سلوک و قناعت آنحضرت رانیاورده بود زیرا که دو نان برای آن حضرت مقرر ساخته بود عقیل باین نساخت خشم کرد و بشام پیش معاویه رفت و مدتی‌درآنجا بود و بعد پشیمان شده برگشت و بنزد آن حضرت آمد حضرت قصد جمیع مفاصل او نمود و خونهائی که از طعام معاویه در رگهای او جمع شده بود کشید و خوارج زیاده از رعایا نگرفت وکیالی و راهداری وتمغا و عشار وغیر بدعتها که عمرکرده بود بر طرف کرد .

تمثیل عجب دارم ازگوساله پرستان میگویند که در آسمان آهن نمیباشد چرا رافضیان میگویند که ذوالفقار علی از آسمان آمده و خود میگویند در روزی که‌ابوبکر پالان پشم در پشت گرفت‌ولباس غسال پوشیده ملائکه همه آسمان شال پوش شدند بلی درجائیکه پشم باشد البته آهن هم میباشد علم آنحضرت مسلم الثبوتست نزد خاصه و عامه و فرق اسلامیان و جمهور مسلمانان این امت بلکه این‌کتاب‌و کافران قریش و جمیع صحابه و تابعین از حضرت بعد از رسول‌الله اعلم واشرف بود از جمیع قریش خلایق و اعتقاد فرقه ناجیه امامیه آن است که آن حضرت

اعلم و افضل بود از سایر انبیای عظام و در آدم و ابراهیم توقف دارند برای مرتبه ایوب و حضرت امیرالموءمنین اعلم و افضل بود از پیغمبران عجم مثل هرافرام و جومسب صاحب کتاب کوسب و اباد صاحب کتاب و ثاثیر وارد اءبن و یرف و هوشنگ و شانی کلیور یاسان و سولان و از همهٔ اوصیای پیغمبران و نقبای بنی اسرائیل و حواریین و اعلم بوداز آصف بن برخیا و بلعم باعوراو ارسطاطالیسو فیلسقو و میثاغورث و بلیاس و بقراط و سقراط و جاماسبو سیمرغ حکیم مزنی دستان بن سام و افلاطون و بقراطیس و ارماطیس و افلادوس و جالینوس و بطلمیوس و بنادق‌و ذرجمهر وراهو هندی و هرمس وافلیوس و علم گذشته و آینده وحال تا روز قیامت با او بود علـم قضایا و بلایا و منایا و آجال و ارزاق خلایق و شرایع هر دین از امم سابقه و علم ملکوت آسمانها و زمینها تا تحت الثری و مادون العرش و علم حیات و ممات خلایق و خدا شناسی و مبدء و معاد واحوالات برزخ و عدد بهشتیان و دوزخیان و علم حکمت و هندسه و ریاضی و هیئت و طب و طول و عرض دنیا و مسافت آسمانها و عدد ریگ بیابان و قطرات باران و عدد کوهها و کیل و وزن آبهای دریاهاو علم اصول دین و فروع دین و معانی بیان و علم و کلام‌و ترجمه‌و تفسیر بطون قرآن و علم انجیل وصحف وتورات و زبور و کتاب آسمانی‌و مصحف دانیال و علم فصاحت و بلاغت و رمل و کیمیا و سیمیا و طی الارض‌و طی اللسان و اعداد و نیرنجات و طلسمات مناظره وافسون و نیرنگ و نقال ومستقبل احوال عاقبت و جفر ابیض و جامعه و جفر احمر و حافیه و مصحف فاطمه‌و احکام شرایع‌و کتابهای آسمانی موافق نزول آن و صحیفهای انبیای همه در نزد اوست و تمام را میدانست وعلم شناخت موءمن‌وکافرو اهل بهشت و دوزخ و جمـاعتی که باعراب میروند و مهارت تمام در احکام قضایا و سوانح و حوادث و بدیهه داشت از آنجمله دو مسئله را بیان نمود.

مسئله اول دیناریه است و رکابیه نیز میگویند شرح آن اینست که زنی آمد بخدمت حضرت امیرالموءمنین در وقتیکه پای مبارک در رکاب میگذاشت پس گفت یا امیرالموءمنین برادر من فوت شده است و ششصد اشرفی از او مانده است‌و از مال او یک اشرفی بمن داده‌اند پس سوءال میکنم از تو که داد مرا بستانی.

حضرت فرمودند در جواب که از برادر تو دو دختر مانده است آن زن‌گفت

بلي آن حضرت فرمود که رسد آن دو دختر دو ثلث مال است که چهار صد اشرفی باشد پس فرمود که مادر برادرت مانده است آن زن گفت بلی حضرت فرمود که سدس مال که صد اشرفی باشد رسد مادر است پس حضرت فرمود که از برادرت. زوجه مانده است حضرت فرمود بلي رسد زوجه ثمن است که هفتاد و پنج اشرفیست پس حضرت فرمود که دوازده برادر بالغ هست آن زن گفت بلی حضرت فرمود که رسدهر برادر دو اشرفیست و رسدتو یک اشرفیست تو حق خود را گرفته برو آن زن رفت و حضرت سوار شد.

مسئله دوم منبریه میگویند و شرح آن است که آن حضرت در منبر کوفه بود پس مردی بر پا ایستاد و گفت یا امیرالموٴمنین بدرستیکه شوهر دختر من مرده است و رسد او از متروکات ثمن است تسع داده‌اند پس سوٴال میکنم از تو که اعلمی حضرت فرمود که دو دختر از داماد تو مانده است گفت بلی حضرت فرمودند که پدر و مادر داماد تو مانده است گفت بلی حضرت فرمود که از ثمن نصیب او تسعست پس طلب ارث سوای این مکن.

حضرت استادی نور الله مضجعه فرمود در این مقام اگرچه آن حضرت در بدیهه اعجاز فرمود لکن محمول بر تقیه است وتقسیم این دو میراث بطریق سنیان است که شریح قاضی در کوفه کرده بود آنحضرت او را معزول ساخت از قضا بعد از هفتاد وپنجروز بسبب لجاج و الحاح مردمان که او را میخواستند و میگفتند که عمر او را نصب کرده و عول و تعصب را در میراث او قرار داده و ما سنت او را بر هم نمیزنیم آنحضرت لاعلاج دید که فتنه وفساد میشود او را منصوب کرد و دیگر آنکه آنحضرت جمیع لغات بنی آدم از هند و شام و روم و فرنگ وفرس و حبش و همگی را میدانست و خط یونانی وسریانی و معقلی و عبرانی وغیره را نیکو میدانست و خط کوفی را آنحضرت تغییر داده بخط نسخ و ثلث که الحال در میان مسلمانان است و درخواب ابن موقله که استاد یاقوت معتصمی است نموده و ابن مقله تعلیم یاقوت نمود و او نوشت راوی گوید در روزیکه شهربانو بنت یزدجردبن شهریار را با اسرای عجم بمدینه آوردند در خلافت عمر شهربانو را بمجلس طلبید و یک یک صحابه را بر کرسی میکرد بر شهربانو عرض میکرد که هرکس را که خواهد او را برسد شهربانو اینرامنافی عصمت خودمیدانست

که اورا در مجلس مردان طلبیده‌اند و مردم برو عرض میکنند بلغت مجوس خسرو پرویز جد خود را نفرین کرد که چرا نامهٔ پیغمبر را پاره کردی و مسلمان نشدی سبب بندگی ما شد و ما را ذلیل کردی پس گفت دیم پروز که فاغذش کردی یعنی روی پرویز سیاه شود که کاغذ را پاره کرد یعنی نامهٔ پیغمبررا که من به بندگی افتادم آن احمق قیاس کرد که شهربانو او را دشنام داد گفت اورا بزنید حضرت امیرالمؤمنین فرمود که ترا دشنام نداد بلکه نفرین کرد پرویز را غضب آن ملعون فرو نشست حضرت امیرالمؤمنین بلغت پهلوی پرسید از شهربانو که چه نام داری گفت شاه زنان حضرت فرمود بل سمیت شهربانویه و او را عقد کرد و بامام حسین داد و خلفای ثلثه مکرر در مهالک پناه بآنحضرت میبردند و مشکلات مسائل ایشان را حل میکرد تا آنکه عمر هفتاد مرتبه گفت:

لولا علی لهلک عمر

چون بیان این اقوال دارد بیک مسئله اکتفامینماید مرویست که روزی سه نفر آمدند گفتند یا امیرالمؤمنین ما سه نفر شریکیم هفده شتر خریده‌ایم یک رفیق نصف شتر را میبرد و رفیق دیگر ثلث و دیگری تسع شتر را و حال که حصه می‌خواهیم بکنیم شتر را باید پاره پاره کرد تو حکم میانه ما کن عمر چون این سخن راشنید مانند خر در گل فرو رفت و در جواب درمانده نگاه بحضار مجلس کرد همه در حماقت مثل او بودند سر بزیر انداختند و دم نزدند عمر برخاست و بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمد و گفت یا امیرالمؤمنین بفریاد من برس وحل اینمسئله بکن پس نقل این جماعت را گردان حضرت فرمودند که این سهل است فی الحال شتری آوردند از بیت المال و داخل آن شتران کرد تسع آن دونفر بود بیک شریک داد شانزده نفر ماند ثلث آن که شش بود بیک داده ده نفرماند نصف هیجده که نه نفر بود بیک شریک داد یکی ماند آنرا به بیت المال فرستادحضار مجلس همگی گفتند و عمر گفت یا اباالحسن مباد روزی که در میان ما نباشی.

عبادت آنحضرت بر همه امت ظاهر و هویداست و هرگز نماز تهجد و سایر نوافل از او فوت نشد حارث همدانی گوید که در لیلة الهریر حضرت سوار بود و زره پوشیده بود و من در عقب آنحضرت سوار بودم و میشمردم پانصد و هشتادو

پنج تکبیر گفت و بهر یک یک ذوالفقار بکارمیفرمود و بهر ضربت دوسه نفر را می‌گشت و هزار رکعت نماز مقرری خود را ادا نمود و شام آنشب وصبح آن نماز را بطریق خوف ادا کرد و سوار بود و شبی و روزی بر آنحضرت داخل نشد که حق الله وحق الناس از خمس و زکوت و سایر حقوق در ذمه او باشد که ادانتموده باشد .

خصایص آنحضرت هر صفتی که با حضرت رسالت پناه بود با او بود و اسباب و میراث رسول خدا از عمامه و عصا و ردا و انگشتر و زره و کلاه و طیلسان و ناقه غضبی و اسب ذوالجناح و حمار آن حضرت که یعفور نام داشت و خود و شمشیر و صحیفهای آسمانی و هفتاد ودو اسم اعظم و علوم الهی و علم غریبه و علم ماکان و ما یکون الی یوم القیمه با او بود و اضافه بر اینها بر او عطا نمود و عصای آدم و ترکه شعیب ومجموعه هود و سفرهٔ آدم و ید و بیضا و عصای موسی و انگشتر و تاج سلیمان و تابوت و سکینه و زره داود و پیراهن ابراهیم و صحف وتورات‌وزبور و انجیل و لحن داود و میراث جمیع پیغمبران تا حتی صاع حضرت یوسف‌و ترازو و کیل شعیب

و ذلک فضل *الله* یوءتیه من یشاء *والله* ذوالفضل *العظیم*

معجزات آنحضرت از حد و احصامتجاوز است از آنجمله منقولست که شخص یمنی را زنده کرد و در خدمت آنحضرت بود تا درصفین‌شهید شد و برگردانیدن آفتاب است دو مرتبه و سنگ حضرت موسی که در حین رفتن صفین از زمین بدر آورد و آب از و جوشیدن گرفت که لشکر آنحضرت سیراب شدند و فضیلت آن حضرت از آیات قرآن مجید بسیار است قریب بششصد آیه اهل بیت که اهل‌سنه هم بر این اتفاق دارند آیهٔ :

انما ولیکم *الله* آیهٔ : *یا ایها* الرسول بلغ آیهٔ مباهله آیهٔ *انما انت* منذر آیهٔ وقفوهم *انهم* مسئولون آیهٔ نورآیه*امنوا*تقوا*لله*وکونوامع *الصادقین* آیه*واعتصموا* بحبل *الله* آیهٔ و من *الناس* من یشری نفسه *ابتغاء* آیهٔ و کفی *الله المو*ءمنین *القتال* آیهٔ *فالیوم الذین* آمنوا یضحکون آیهٔ ام حسب *الذین اجترحوا السیئات* آیه‌و *السابقون السابقون*آیهٔ *یا ایها الذین*آمنوا *اذا ناجیتم* الرسول آیهٔ و *اذالقوا الذین* آیهٔ فمن *کان* علی بینة آیهٔ *ان الذین* آمنوا و عملوا *الصالحات* سیجعل

لهم الرحمن و دا آیهٔ من الموءمنین رجال صدقوا آیهٔ اهدنا الصراط المستقیم آیهٔ وارکعوا مع الراکعین آیهٔ الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار آیهٔ وسئل من ارسلنا آیهٔ یا ایها النبی حسبک الله آیهٔ کفی بالله شهیدا "آیهٔ هذان خصمان آیهٔ ان الذین لا یوءمنون بالاخرة عن الصراط الناکبون آیهٔ افمن کان موءمنا "کمن کان فاسقا" آیهٔ والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون آیهٔ ان الله هو مولیه و جبرئیل آیه یوم لا یخزی الله النبی آیهٔ اولئک هم خیر البریة آیهٔ وتواصوا بالحق و تواصوا بالصبر آیهٔ فاستوی علی سوقه آیهٔ الم احسب الناس ان یترکوا آیهٔ و شاقوا الرسول من بعد ماتبین آیهٔ و یوءت کل ذی فضل فضله آیهٔ افمن یعلم انما انزل الیک آیهٔ فانقلبوا بنعمة من الله آیهٔ فی بیوت اذن الله آیهٔ لاتحرموا الطیبات ما احل الله آیهٔ واجعل لی لسان صدق آیه والعصر ان الانسان لفی خسر آیهٔ ان الذین سبقت لهم منا الحسنی آیهٔ ولتعرفنهم فی لحن القول آیهٔ و ممن خلقنا امته آیهٔ و یعتیها اذن و اعتیه آیه والذین یوذون الموءمنین والموءمنات آیهٔ یقولون آمنا بالله و بالرسول آیهٔ هوالذی خلق من الماء بشرا " آیهٔ واولوا الارحام بعضهم آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم آیهٔ و اذان من الله آیهٔ طوبی لهم و حسن ماب آیهٔ وامانذهبن بک آیهٔ فیهما برزخ ایه .ونادی اصحاب الاعراف آیهٔ ونزعنا ما فی صدورهم آیهٔ اجعلتم سقایة الحاج آیهٔ انما یریدالله لیذهب عنکم آیهٔ هل آتی آیهٔ واقاموا الصلوة و اتوالزکوة و الموفون بعهد هم آیهٔ ومن یطع الله والرسول آیهٔ شفقتم الا تقدموا آیهٔ لیس البربان تاتوا البیوت آیهٔ جزاء و هم عند ربهم جنات آیهٔ اذا ناجیتم الرسول آیهٔ قل هذه سبیلی ادعوا آیهٔ هوالذی آیدکم بنصره آیهٔ قل ما اسئلکم من اجر آیه و اذکروا نعمة الله علیکم آیهٔ قل ما یکون ان ابدله آیهٔ سال سائل بعذاب واقع آیهٔ الیوم یئس الذین کفروا آیهٔ ولو صدق الله علیهم ابلیس آیهٔ وسیعلم الذین ظلموا آیهٔ ام یحسدون الناس آیهٔ ولقد عهدنا الی آدم آیهٔ فاوحی الی عبده ما اوحی آیه والنجم اذاهوی

واحادیثی که متفق علیه عامه است بلکه جمیع مسلمانان تا غلات و خوارج نیز قایلند و این احادیث را از برای سهولت اکتفاء باسم نموده تا حجت بوده باشد بر گوساله پرستان و العاقل یکفیه الاشاره:

حدیث خم غدیر، حدیث خیبر حدیث مودت حدیث منزلت حدیث طایر حدیث جنابت حدیث سد الابواب حدیث النجوة حدیث البراء حدیث الافتخار حدیث القضا حدیث البیعة حدیث المواخات حدیث حب الاربعة حدیث فضایل حدیث الولایةحدیث رسوخ الایمان فی قلبه حدیث عاخاصف النعل حدیث لحمک لحمی حدیث انا وعلی من نور واحد حدیث انا مدینة العلم حدیث انه اقرب الی رسول الله حدیث استفسار عمرنی امرانخلافه حدیث الاعانه حدیث الراس حدیث الاثار حدیث المولی حدیث الاخوه حدیث النور حدیث السلم حدیث الشجوه حدیث اللواحد حدیث المناقب حدیث مخاطب باامیرالموءمنین فی عهد رسول الله حدیث بیعة الرضوان حدیث المارقین حدیث المباهله حدیث القاسطین والناکثین حدیث اشتیاق الجنة حدیث المعراج حدیث فی کتاب الله تعالی فی لغة علی حدیث الاحزاب حدیث ضربة علی حدیث بدر حدیث احد حدیث مکتوب علی العرش حدیث التزویج حدیث علم حدیث رد الشمس حدیث الشهادة و الشقاوة حدیث ملک بی صورة علی حدیث اصحاب الک حدیث انه مع الحق حدیث اکمال الدین تمام النعمة حدیث الخوارج حدیث یوم الجمل حدیث طلاق عایشه حدیث الشوری حدیث وصف شیعهء کثیر حدیث قضیب حدیث العمود حدیث قسیم الجنة و النار حدیث درتوک حدیث مواخاة الملئکه حدیث اعلم الناس حدیث القضی قوم انس حدیث بیان حب علی حدیث بیان بغض علی حدیث بیان من او ل من این حدیث یعرف ولد الن تا بیفضه حدیث اول من صلی القبلة حدیث سبعة اسلامیة حدیث قصه یاقوت حدیث مولوده حدیث علامة الائمة حدیث المهدی من فلده حدیث الراب حدیث ایمانه حدیث نقض کوکب حدیث رسوخ الایمان فی قلبه حدیث سید المسلمین حدیث ان القران مع علی حدیث انه افضل الاصحاب حدیث انه خیر السبریه حدیث علی خیر البشر حدیث الزبیر و خروجه حدیث یوم وفات النبی و مخاطب بالخلیل.

وهر یک از این احادیث بچندین علایق واقع شده که حق تعالی حق را بر زبان ایشان جاری ساخته مشهور است که بشافعی گفتند که امیر الموءمنین را هجو کن شافعی این رباعیرا انشاء کرد:

علی حبه جنه قسیم النار والجنة — *وصی المصطفی حقا امام الانس و الجنة*

وگفت در جنب فضیلت و بزرگواری او هجو است و اسامی تحمل شیعیان که امراء آن حضرت بودند و صاحبان سر و از جملهٔ مریدان کامل و بندگان است آن ولایت نشان هفده کمر بسته میگویند . سلمان فارسی ابوذر غفاری مقداد بن اسود عمار یاسر جابربن عبدالله حذیفه همانی ابو ایوب انصاری قیس ابن اسعد مالک اشتر میثم تمارنوت نکالی کمیل بن زیادنخعی عمرو خـزاعی حارث همدانی خزیمه ماسارقیس ـهلالی محمد بن ابابکر و بروایت دیگر رشید هجری سهل بن حنیف حجربن عدی اسدی نیز داخل شدند و بروایتی هفده امرا باینطریق‌اند سلمان فارسی ابوذر غفاری مقداد بن اسود کندی جابر بن عبدالله انصاری مالک اشتر نخعی اویس قرنی محمد بن ابی بکر یمنی حجر بن عدی اسدی عزیز بن عدی حاتم الطائی عمرو خزاعی عروه المرادی عمار بن یاسر صعصعه بن سوهـان العبدی عامل بن واثله کتابی احنف بن قیس تمیمی حارث بن قدامه سعدی خالدبن معمر السدوسی خلق جهان در وجود شریف آن حضرت چهار طایفه شدند طایفه درمحبت افراط کردند واو را خدا دانستند که ایشان را غالی میگویند و اینها پنج فرقه شدند اول رامفوضه گویند وایشان قایلند که واگذاشت حقتعالی اکثر کارها را بعلی مثل قسمت ارزاق عباد و حاضر شدن در احتضار عباد و غیره هر چه می‌خواهد میکند و ایجاد مینماید خدارا در آن دخلی نیست دویم سبابیه است گویند عبدالله سبا از نصیریان بآنحضرت‌گفت:

انت انت یعنی *انت اله* و از آنحضـرت گریخت و بساباط مداین رفت . امیر لشکر فرستاد و برخی از اصحاب او را گرفت آوردند و آن حضرت فرمود تا گوری کندند و در آنجا کردند و ایشان رامیسوزانیدند و ایشان گفتند که‌یقین ما زیاد شد که توخدائی و ما را بآتش میسوزانی و چون آنحضرت‌را کشتند گفتند نمرده است بلکه درزیر ابر است و رعد او از اوست و برق تازیانه او بزیر خواهد آمد و دشمنان را خواهد کشت و آنکه ابن‌ملجم کشت علی نبود بلکه شیطان‌بود بصورت‌علی شده بود .

طایفهٔ سیم عرابیه گویند وایشان گویند خدا جبرئیل را بعلی فرستاد او بغلط بمحمد رفت از آنکه بمحمد بعلی غراب‌که بغراب ماند چهار مرد راشریفیه گویند ایشان گویند خدا در نبی وعلی و فاطمه‌و حسن و حسین فرود آمد و علی

الهست و طایفهٔ پنجمین قایلند به پنج نفر که‌مراد سلمان و مقداد و اباذر وعمار و عمروبن امیه ضمیری باشد گویند این پنج نفر موکلند بر مصالح عالم ازجانب علی که‌او اله است مقدمه که در بصره واقع شد هفتادنفر از طایفه هنود آمدند بخدمت آنحضرت و گفتند بزبان هندی که تو خدایی حضرت فرمود که من خدا نیستم من بندهٔ خدایم ایشان قبول نکردند حضرت ایشان را در چاهها کرد واز دودکشت‌وآنچه قلندران میگویند که هفتاد مرتبه نصیر را کشت و زنده کرد و او میگفت اوخدائی بود بعداز آن از جانب خدا ندارسید که کل عالم بندهٔ منند گویا این بنده تو باشد معاذالله که کفر و زندقه است خدا بی نیاز است‌از آنکه شریک داشته باشد .

طایفهٔ دیگر ازطوایف چهار گانه تفریط کردند و او را ناسزا گفتند وطایفه دیگر خفیف کردند او را سه‌مرتبه و طایفه جلیل اثنی عشریه بلافاصله او را امام دانستند بعد از پیغمر کثرهم الله امثالهم بمحمد و آله الطاهرین عدد ازواج آنحضرت‌فاطمه زهرا بود چون آن سیده زنان عالم در حیات بود بر حضرت‌امیر الموٴمنین حرام‌بود که زن دیگر بکند و این از جمله خصایص است‌و بعد ازفوت آنحضرت حضرت امیر بنا نه امامه بنت آنحضرت ابی العاص را که دختر زینب بنت رسول الله است خواست بموجب وصیت‌حضرت فاطمه و دیگر از ازواج اولیلی بنت مسعود تمیمیه بود و اسماء بنت عمیس خشبحمیه و ام البنین کلابیه وام سعید بنت عروه و حنیفه که نام او خوله بنت جعفر بن قیس حنیفه است ابی بکر لشکر بجنگ مسیلمه کذاب فرستاد و آن‌ملعون را کشتند و حنیفه را باسیری آوردند حضرت اورا مسلمان کرد وآزاد ساخت و بعقد خود درآورد . چهار نفر حرایرند هفده نفر از ام ولد بودند . عدد اولادعظام الحسن و الحسین و محمد الاکبر وعبیدالله وابوبکر و عمر و عثمان وجعفر و عبدالله و محمد الاصغر ویحیی و عون و عباس و جعفر وعبدالله و محمد الاوسط علیهم (ص) و اناث زینب الکبری و ام کلثوم الصغری و رقیه و فاطمه و امامه و خدیجه وام الکرام و ام سلمه و ام جعفر وحمانیه ونفیسه که در صغر سن فوت شد و محسن و شفیق که سقط شدند پس حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری از بتول عذرا طاهره‌اند و محمد اکبر از حنیفه‌اند وعبدالله وابوبکر مادر ایشان لیلی بنت مسعود تمیمه است

وعباس وعثمان وجعفر وعبدالله مادر ایشان ام البنین بنت حزام بن خالد است و یحیی و عون مادر ایشان اسماء بنت عمیس است اول‌زن جعفر طیار برادر آن حضرت بود بعد از شهادت جعفر ابوبکر او را خواست و محمد از او بهم رسید و بعد از آن ابوبکر او را طلاق گفت و حضرت امیر بعقد خود درآورد ومحمد اوسط مادراو و امامه بنت ابی العاص‌که دختر زینب بنت رسول الله است و ام الحسن ورمله کبری مادر ایشان ام سعیده بنت غزوه ایشان که دختر نام نزدیم از زنان نکاهی‌اند و باقی اولاد مادر ایشان ام ولداند و ام کلثوم را بجبرو تعدی عمر بعقد خود درآورد بمهر چهار هزار دینار طلا و مهر اورا فرستاد او چهار ساله بود چون او را بر دامن خود نشانید ام کلثوم دست انداخت و ریش عمر را گرفت وسیلی بر روی عمر زد عمر را بد آمد وگفت از حمیت بنی هاشم اسمست و بعضی گویند ام کلثوم را کنیزی بود که هر شب بفرموده‌ٔ امیرالمؤمنین درپهلوی عمر میخوابید مثل آسیه زن فرعون ولایات آنحضرت مکه معظمه و مدینه مشرفه بود نجد و تمامه حجاز و کوفه و سواد آن و جزیره و جزایر و موصل و حلب و انطاب و نجران و یمن وطایف و مصر و قاهره و ثبنا و بصره و مداین و ساباط و تکرتب و جبل عامل و اهواز و شوشتر و خیبر و جویزه وفارس و بنادر و داراب جرد و اصفهان و قم وکاشان و یزد و طالقان و دیلم و قزوین و ساوه واستر آباد و تمام خراسان و بلخ و مکران و سیستان و قزوین وکاشان و غزنین‌وهری ومازندران و آذربایجان و اردبیل و ولایت لران و کردان و اعراب و مردم‌بادیه وری و شهریارو همدان و نهاوند و اهل روم و فرس و تاتار و ازناوت و قاطنین دریای فارس و عمان و مخا و سعدیه و مسکدو لحسا و صحار و صفا وزبید و سبا و عدن وجده و قادسیه و نهروان و مدین و مداین بغیر از شام و بیت المقدس‌و بروشالایم و اردان وانطاکیه و عسقلان و انکوریه‌و حمیص که‌بعنوان غصب در تصرف ولد الزنا معاویه بود و باقی ولایات در تصوف آن‌حضرت بود

سلوک آنحضرت چون در زمان خلافت و فرمانفرمائی‌آن سرور برآمد تعدی وستم عاملان عثمان لنگ برادر شیطان از ایوان کیوان درگذشته بود تمام عمال و والیان او را از همه ولایات معزول‌نمود بغیر پادشاه یمن که او مؤمن بود و اکثر روزها در بازار میگردید و تازیانه خود را بر دوش گذاشته بود و مردم را

نصیحت میکرد و از عذاب حقتعالی میترسانید و ترازو و کیل و گرم مردم رادرست مینمود وحدود اللهرا جاری‌میساخت. روزی غلام سیاهی را برای دزدی فرمودند که دست بریدند آن سیاه دست خود را برداشت و از دار الاماره بیرون آمد و گریه میکرد و آنحضرت را دعا میکرد که مرا از عذاب الهی‌نجات داد کسیکه‌امام زمان بود مرا نجات داد از عذاب الهی کسیکه پیشانی او سفید است نجات داد مرا از عذاب الهی یکی از اصحاب شنید وبخدمت‌آن حضرت آمد وعرض کرد که این سیاه شما را مدح میکند با آنکه دست او را بریده‌اید حضرت سیاه را طلبید و دست بریده او را بجای خود گذاشت و دعا کرد و دست او فی الحال بحال اول معاودت نمود ببرکت دعای آنحضرت.

غزوات وجهاد آنحضرت بعد از حضرت رسالت بیست وسه سال وپنج ماه خانه نشین خانه بود در مدینه مشرفه و خلافت ظاهری وی چهار سال‌ونه‌ماه بود و حرب اول آن حضرت جنگ جمل است که آنرا اقتال‌ناکثین‌میگویند برای آنکه طلحه و زبیر نکث آنحضرت کردند و عایشه غداره را برداشته ببصره رفتند وعامل‌آنحضرت را بیرون کردند بصره را متصرف شدند و نفاق‌خود را ظاهر ساختند وعایشه بر شترلوک سوار بود که عرب آنرا جمل گوید و اصحاب آنحضرت هفتاد بارشترآن حضرت را پی کردند ابلیس ملعون باز شتر آورد وعایشه سوار شد و صورت‌کتابت امیرالموءمنین بسوی عایشـه اما بعد بدرستیکه تو بیرون آمدی از خانه خود در حالتیکه عاصی شدی بخدا و رسول او و طلب میکنی امری را که آن جهاد است خدا حرب‌وجهاد را از تو وزنان دیگر ساقط گردانیده و گمان تو اینست که می‌خواهی اصلاح کنی میان مردمان پس‌خبر ده مرا که کی زنان لشکرکشی میکردند وسردار سپاه میشد وگمان تو اینست که طلب خون عثمان میکنی و عثمان‌مردیست از بنی امیه و تو زنی از بنی تمیم بن مره و قسم می خورم که عارض ساختی بر خود بلا را و بار دوش خود کـردی معصیـت را و آنچه تو مرتکب آن شدی گناه آن بزرگتر است از کشندگان عثمان و بخشم در نیامدم تا آنکه مرا بخشم آوردی و بجوش درنیامدم تا آنکه مرا بجوش‌آوردی پس بترس ایعایشه از خدا وبرگردبمنزل خود بنشین و السلام.

جواب عایشه:

ای پسرابو تراب را ابوطالب کار از عتاب بدر رفته و من باطاعة و فرمان برداری تو هرگز داخل نمیشوم پس هر چه خواهی بکن و هرچه از دست برآید تقصیر مکن. محمد ابابکر را فرستاد که برو بخواهرت بگو که از این غش وفریبی که از تو صادر شد اسلام راخراب کردی دست بردار واگرنه ترا طلاق میگویم. محمد ابابکر که آمد و پیغام حضرت فایده نکرد عاقبت عایشه را طلاق داد و جنگ درگرفت آن حضرت محمد حنفیه را فرستاد که برو و شتر عایشه را پی کن محمد چون رفت بنی ضبه سر راه بر وی گرفتند و او نتوانست که بر عایشه دست یابد برگشت آنحضرت امام حسن را فرستاد و آن حضرت آمد و شترعایشه را پی کرد و دولت او را سرازیر کرد و او را گرفت و چون برگشت و بخدمت پدر بزرگوار آمد محمد حنفیه خجل بود حضرت بمحمد گفت ایفرزند دلگیر مباش که بر عایشه دست نیافتی تو فرزند منی و حسن فرزند رسول خداست و این تفاوت بسیار است پس اول حضرت امیرالموءمنین عایشه را طلاق گفت و علمای عامه بر اینمعنی اتفاق کردند اما توبه کرد وچندان گریست تا کور شد اصلی ندارد اقرار عایشه بتقصیر خود زمخشری در ربیع الاول برار از جمیع بن عمر نقل کرده که او گفت روزی عایشه را ملاقات کردم و پرسیدم که درست ترین مردم نزد رسول خدا که بود گفت فاطمه. جمیع گفت سئوالم از زنان نیست گفت شوهر فاطمه و چه منع میکند مرا و باز میدارد ازین که نگویم بحق محمد وبحق خدا که اگر روزه باشم و برپا ایستاده باشم و بحق آنکه جان رسول خدا در دست اوست که همین است که گفتم. جمیع گفت پس چه برین داشت تراکه با او کارزار باشی؟ پس عایشه دو پاک از سر خود کشید و بر روی خود کوفت و گریست وگفت امری بود که جاری شد بر من.

و مرویست که چون جنگ جمل تمام شد سی هزار کس از فرزندان خود را عایشه بکشتن داد و بعد از گرفتن عایشه رافرمود داخل بصره کردند پس عمار و مالک اشتر رفتند نزد عایشه بشماتت بعمار گفت یا ابا البقظان که همراه تو است گفت مالک اشتر عایشه گفت تو بودی که این‌کارزار در معرکه باعبدالله زبیر کردی و او را بر خاک افکندی و می‌خواستی بکشی مالک گفت بلی واگرنه این بود که

عبدالله مرد پسر بزرگی بود هر آینه او را میکشتم و راحت میدادم مسلمانان را از دست او عایشه گفت مگر تو نشنیده‌ای قول پیغمبر را که فرمو مسلمانان رانمی‌ـ توان کشت مگر آنکه بعد از ایمان‌آوردن کافر شوند یازنا کنند و یا کسی را بحرام کشته باشند مالک گفت یا ام الموءمنین برای خاطر یکی از این سه چیز که‌گفتی میکشیم یعنی مرتد شده‌بـود پس مالک این بیت را انشا کرد :

اعایش لولا انني كنت باريا " ثلثالا لقيت ابن اختک مالكا " عشية يدعوا والرجال تجويره ياصغف سوف اقتلوني و مالكا " و لم تعرفوه اذ ذعائهم و عمه جذبت عليه بالعجابة باركا فخاه مني اكل و سبابه و اني شيخ لم اكن بتماسكا .

مقالات امیرالموءمنین در معرکه چون صفوف قتال آراسته شد زبیر بمعرکه آمد رفت زبیر ترسیدو گفت یا امیرالموءمنین از شمشیر تو ایمنم گفت بلی و بعد از آن گفت یا اباعبدالله چه بر این داشت تو را که این‌کار کردی گفت ازبرای خون عثمان آنحضرت فرمودند تو و اصحاب تو عثمان را کشتند پس واجبست بر تو که فدیه عثمان بدهی‌و لکن قسم میدهم بآن خدائی که نیست‌خدائی بجز او فرستاد قرآن خدا بتو میگفت یا زبیر آیا دوست میداری علی را تو گفتی که‌چه چیز باز میدارد از دوست ندارم او پسر خالوی منست رسول خدا بتو میگفت اما پس تو زود برو خواهی آمد و برو خروج خواهی کرد و تو ستم کننده خواهی بود برو زبیر از معرکه برگشت عایشه گفت یا اباعبدالله ترا چه براین داشت که برگشتی و چه دیدی زبیر گفت اینرا دیدم که خود را در موقف شرک می بینم و من در کار خود بینا آمدم و شک در امر خود بهم رسانیده‌ام پس او را ضیافت کردند . عمربن جزموز مجاشع برخاست شاه جهان پناه فرمودکه‌بتوگفت‌زبیر را بکشی عمرو گفت بد امیری بوده‌ای ما دشمن تو را کشته‌ایم حال میگوئی چراکشته‌ای‌حضرت فرمود تا گردن اورا بزدند زبیر وقاتلش هر دو بجهنم رفتند و اما طلحه را تیری ناگهان‌بر مقتل او آمد و بزیر ملحق شد و در وقت رفتن میگفت که خون هیچکس از فرزندان آدم و صحابه رسول الله ضایع‌تر از خون من نبود که ندانستم که‌مرا کشت .

غزوهٔ دیگر باقاسطین است که لشکر معاویه علیه اللعنه‌اندواین‌جنگ در صفین که در موضعیست میان کوفه وشام وآن ملعون چهار صد هزار کس جمع کرده بود

بروایت هفتصد هزار کس بودند هفتاد صف بسته بود و عسکر ظفر اثر آنحضرت پنجاه سه هزار کس و بروایت دیگر نود هزار کس داشت که اکثر ایشان سیزده ساله بودند و در شب این جنگ واقع شد و آنشب را عرب لیلة الهریر میگفتند و وجه تسمیه آنست که هریر جمع هوه است و هره گربه و سگ را میگویند ازکثرت لشکر شقاوت اثر آنّ ملعون غلغله و صدای آسمانی صفین را گرفته بود و دراین جنگ مالک اشتر سپه سالار بود و هاشم بن عتبه مشهور هم علمدار و او رامرقال میگفتند برای آنکه تند و تلخ و جلد بود و دراین جنگ اویس قرنی زره پوشیده و جنگ کرد و حذیمه بن ثابت ذوالشهادتین زره پوشید و جنگ کرد و در جنگ جمل زره نپوشید و شمشیر در کمر نبست و پشت سر حضرت امیرالموءمنین نماز نکرد و مردد بود که حق از این دو لشکر اسلام با کیست چون دراین جنگ عمار بن یاسر شهید شد حذیمه دانست که حق با امیرالموءمنین است زیرا که از رسول مکرر شنیده بود که میفرمود:

یا عمار یقتلک الفئة الباقیة

و حذیمه جنگ‌کرد تا شهید شد.

احوالات عمار بن یاسر در معرکه آنجناب نود و چهار یا شش سال‌داشت که زره پوشید و بمیدان رفت و حرب کرد و در آن پیری سیصد و چهل نفر را بجهنم فرستاد تا آخر بضرب ابو عاذمه از اسب در افتاد سر او را ابن توی سکسکی برداشت و با ابوعاذمه نزاع میکرد او میگفت من کشتم عمرو عاص گفت والله که این دو نفر که مخاصمه میکنند مخاصمه ایشان بآتش است و بآتش میروند این‌سخن بمعاویه رسبد و بعمرو عاص اعتراض کرد و گفت چه میگویی در حق‌جماعتی که جان خود رافدای ما کنند و از برای‌ما حنگ میکنند میگوئی هر دو در آتش است عمروعاص‌گفت من میدانم که چه می‌گوئی کاش پیش‌ازین به بیست سال مرده بودم وآخرطعام عمار در دنیا جامی از شیر بود وقت سوار شدن نوشید و رسول خدا خبر داده بود که در آخر عمر رزق تو شیر است واحمد بن حسین بیهقی ازصحیح بخاری نقل میکند که عبدالله بن عمر و عاص به پدرش گفت که کشتید عمار را و بتحقیقیکه رسول خدا فرمود که میکشند عمار را فئه باقیه عمروعاص به معاویه علیه اللعنه گفت آیا میشنوی که چه میگوید آنملعون گفت‌همراه هر کس که

آمده و هر کس که عمار را آورده او کشته است و اهل شام هم نیز چنین گفتند واین سخن بعلی رسید فرمود ازین قرار رسول خدا قاتل حمزه است که حمزه با او آمده بود واحمد حنبل این را در مسند خود نقل کرده که در این جنگ از لشکرمعاویه سیصد و بیست نفر سه هزار کس بودند کشته شدند و دیگر جنگ از امراء آن حضرت مالک اشتر و حذیمه وعمار وهاشم و اویس قرنی بشرف شهادت فایز شدند.

غزوهٔ دیگر آنحضرت چون‌ازماجرای صفین وحکمین فارغ شد دوازده‌هزار کس از لشکر آنحضرت که عابدترین و فاضل‌ترین و قادرترین همه مردم بودند. بدر رفتند و آنحضرت را ناسزا گفتند و گفتند تو کافر شدی بخدا که بحکمین راضی شدی و حرب کردن با توبر ما واجبست و از لشکر آنحضرت جدا شدند وبطرف کوفه رفتند و اکثر دهاترا خراب کردند و جمع کثیری را کشتند وحضرت با چهار هزارکس بر سر ایشان رفت و عبدالله عباس را بر سر ایشان فرستاد و حرف زد ایشان گفتند علی بیاید تا او سخن گوئیم ابن عباس برگشت و آنحضرت بمعرکه آمد و عبدالله بن کواکه‌سردار ایشان بود با ده نفر بمیدان آمدند وبعد ازآنکه حضرت امان گرفتند عبدالله نقل کرد جنگ معویه ومصحفها را بر سر نیزه کردن و فریب خوردن موسی اشعری در حکم. آن حضرت فرمود یابن کوا آیا من بشما نگفتم که اهل شام مکر میکنند شما گفتید نه باید ابوموسی و با ده نفر ازاصحاب خود از دین خوارج رجوع کرد و درینجا من تقصیر ندارم گناه شما را باشدابن کوا گفت یا امیر المؤمنین راست گفتیو باقی لشکر متفرق شدند و عبدالله بن وهب راسبی و حرقوص بن زبیر بجلی معروف بذوالثدیه برنگشتند و بالشکرآمدند درنهروان نزول کردند و آن موضعیست در حوالی بغداد و بعضی گویند درحوالی کرمانشهانست و در اینجا آنحضرت ایشان را موعظه کرد هشت هزار کس برگشتند و گفتند التوبه التوبه از شمشیرآن حضرت ایمن شدند و بکناررفتند و بقیه خوارج چهار هزار ماندند و بجنگ ایستادند و عبدالله وهب و حرقوص گفتند که مادر این حرب که با تو میکنیم نمی‌خواهیم‌مگر وجها " لله روز قیامت یعنی برای خدا با تو جهاد میکنیم پس حضرت این آیه راتلاوت فرمود:

هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسبون صنعا "

پس آتش حرب بلند شد و سه‌نفر شهید شدند و نه نفر بدر رفتند و باقی کشته شدند از آن نه نفر دو نفر بخراسان رفتند و در زمین سیستان وطن‌کردند و در آنجا نسل ایشان بسیار شده و دو نفر گریخت بعمان رفتند که شهر جلفا وصحار و مسقط است و هنوز بقیه خوارج در آنجا باقی‌اند و قوت بسیار دارند و دو نفر گریخته بیمن رفتند و اولاد و اتباع ایشان مشهورند و دو نفر گریخت ببلاد جزیره رفتند در موضع سن و تواریخ در کنار فرات وطن کردند و یکنفر ایشان گریخته بتلموزن رفت و دیگر آنحضرت حرب عظیمی نکرد.

عمر شریف آنحضرت شصت وسه سال بود و سی وسه سال در خدمت‌حضرت رسالت پناه بود و مدت امامت او سی سال بود و حکومه او چهار سال و نه‌ماه و وفات او در شب جمعه بیست و یکم ماه رمضان و مرقد شریفش تل غری که موسوم است بنجف اشرف و قاتل آنحضرت ابن ملجم لعنة الله و شبیب بن وردان باقطامه بنت اخضر ملعونه باطلاع اشعث بن قیس کندی علیهم اللعنه وقایع بعد از شهادت آن حضرت بنیان اسلام در هم شکست و بنای ایمان از هم ریخت‌و اساس صلاح و تقوی وخدا شناسی از پا درافتاد وشیعیان وموالیان خوار وذلیل‌و ضعیف شدند و اعلام کفر و عداوت اهل بیت رسالت‌بلند شد. خلایق از جاده متابعت و محبت خاندان نبوت و ولایت بر بیابان ضلالت درآمدند و همه بلاد و امصار از عرب و عجم و ترک ودیلم رو بدرگاه شقاوت پناه معاویه درآمدند و بنی امیه لعنهم الله را خدایان خود دانستند ابوسفیان را پدر مؤمنان و هند زن او را مادر مؤمنان و معاویه را خالوی مؤمنان و ابن زیاد را نایب و وکیل خدای جهان گفتند و ایشان را باميرالمؤمنین خلیفه الله و خلیفه رسول گفتندو خلایق همه بمعاویه گرویدند و آن‌ملعون مرتد آن صحابه و تابعین که مانده‌بودند امر نمود که احادیث در مدح خلفای ثلاثه لعنهم الله وضع نمایند و هم چنین در مدح بنی امیه و افترابندند خلایق را که امیرالمؤمنین و اهل بیت را لعنت کنند از عرب و عجم و خروار درهم و دینار ذلیل خوار کردند و بر سر منابرو مساجد امر نمود که در شهر وقریه بناسزای اهل بیت رسالت زبان گشایند و بعمال هر ولایت نوشت که در سر هر منبرها و ایوانها و رواقها هر صبح و سحر سب آنحضرت کنند و هر کس را که متهم بدوستان ایشان باشند بکشند و هرکس

که دشمن ایشان باشد معزز و مکرم بدارند و صله و انعام بدهند و هر کس که بیت هجوی یا مدحی در بنی امیه بگوید یا احادیثی در فضیلت خلفا بگوید دهن او را پر از اشرفی کنند و هر بیتی را هزار درهم باو انعام دهند وخلق دنیا بدین افعال شنیعه اقدام نموده تقرب بدرگاه آنملعون جستند و زر و زیور یافتند و بتهمت و رفض و تشیع قریب بنهصد هزار کسرا کشتند و در ایام آن ملعون خلق بسیار از زنان واطفال و رعایا پامال سم ستوران لشگر شدند و خانه‌های بسیار بسوزانیدند و خراب کردند و شدت تقیه بجائی رسید که اگر کسی اسم علی را خواستی که بر زبان جاری سازد و با کسی بگوید بعد از آنکه با شخصی ده سال دوست بوده و او راشیعه میدانسته بخانه او میآمد و در زیر زمین‌می‌رفت و او را قسمهای مغلظه میداد و قرآن درمیان مینهاد که سر او را فاش نکند و سر در گوش او میگذاشت و نام مبارک آنحضرت میبرد و علی هذا القیاس به بینید که حال مردم در آنزمان بچه طریق بوده واین بدعت شنیع‌هزار کم پنجاه‌ماه در میان مردم ماند مشهور است که درایام کفر انجام ملوک بنی‌امیه لعنهم الله مردم خوارزم واهل ری هر یک از این دو ولایت روزی هزار اشرفی بعمال خود دادند و لعن نکردند و اهل اصفهان و اسفراین و خراسان هزار ماه تمام ناسزا گفتند و از سلاطین بنی امیه عمربن عبدالعزیز ناسزا نگفت و مردمان را منع میکرد از تبراء اهل بیت گویند که رموز حمزه که در میان مشهور است شیعیان و دانایان آنزمان این افسانه را از کتب سیر و تواریخ جمع کردند . چون عوام الناس اینرا شنیدند رغبت بشنیدن این افسانه کردند و قدری از ذکر و فکر تبرای اهل بیت افتادند و این امت سه مرتبه بخدا کافر شدند و از دین برگشتند یکی درخلافت گوساله‌ٔ سامری که ابوبکرمصدر خلافت و باعث هلاکت امت شده و خلایق از پی او رفته هنوز میروند. دوم در ایام شقاوت فرجام معویه عاویه علیه الهاویه فرعون که خلایق پرسیدند برای نخود طلا درآش میکرد . سیم آنکه عرب جمعیت کردند و قتل امام حسین‌را اختیار کردند وخلایق رضا باین امر دادند و خلافت‌را از میان بردند که هنوز میرود ذکر سلطنت‌اموی لعنهم الله‌چون‌پسر هند زانیه مقلد امور حکومت وسلطنت‌شد چند کلمه از احوال خسران مآل آن ملعون را بیان میکند که متفق علیه امتست آن ملعون اول کسی

بود که در اسلام خلافت ناحق را بشمشیر گرفت واول کسی بود که خلافترا به میراث داد بیــزید ولدالزنــا و اول کسی بود که بظاهر زنا کرد با زاید القلاید زوجهٔ زیاد زیرا که زیاد او را طلاق داد. معاویه در عده او را بنکاح درآورد و اول‌کسی بود که سب‌و شم حضرت امیرالموٴمنین را حلال دانست و اول کسی بود که احادیث تهمت برای اهل بیت رسالت وضع کرد واول کسی بود که‌حضرت فاطمه‌را نسبــت داد ببدی و حرفهای نالایق گفت و اول کسی بود که لشگــر بر مسلمانان فرستاد مثل ضحاک قیس را با سه هزار کس‌و زیاد بن ابیه را با صدو بیست‌وپنج‌هزارکس وبسیرین‌ارطات‌را با چهار هزار کس باطراف جهان فرستاد که هر کس شیعه باشند بکشند اول کسی بود که سعی مابین صفا ومروه را سواره کرد و اول کسی بود از سلاطین اسلام که شرب کرد اول کسی بــود کــه در مجلس او ساز نواختند اول کسی بود که میــل بخوردن کــل کرد و آنرا حلال میدانست واول کسی بود که تشبیه باکاسره و فراعنه نمود و بساول بازداد واول کسی بود که جلاد مقرر کرد و اول بود که بت فروخت وبت فروشی را تجارت نام نهاد و میفرمود بتان ساختند و بهندو سایر بلاد میبردند و میفروختند و در عوض متاع میآوردند واول کسی بود که اسیرانرا فروخت و اول کسی بود که از سلاطین اسلام زندان ساخت و در مسجد مقصوره ساخت و اول کسی بود که ریش تراشید و شــارب گذاشت و از بدعت‌آن ملعون است که اهل روم میزنند گویند که تکلتوا گذاشتن را نیز معاویه احداث نمود و بعضی گویند که ریش‌رستم داشت و تکلتوست که طایفهٔ جلیله قزلباش میگذارند و این قول بصحهٔ اقــرب است وآنملعون اول کسی بود که استلحاق بیگانه بخود و زیاد بن ابیه رابرادرخواند و اول کســی بود که مسجد پیغمبــر را کند و از اساس اول بزرگتر کرد و از آجر ساخت‌و منبر را بزرگ کرد و اول کسی بود که مرتدان صحابه را مقرر کرد مثل سمر بن جندب و ابوهریره و انس و براء بن غارب و زید بن ارقم و غیره که احادیث در مذمت امیــر الموٴمنین وضع کنند

گویند روزی زری فرستادنزدابوهریره یعنی پدر گربه که حدیثی طرح کن برای‌من تااهل‌شام مرا اعتبار کنند او بر منبر رفت و گفت شنیدم از رسول خدا که فرمودمعاویه خالوی موٴمنان است ازین چندی که گذشت ابوهریره ملکی از طوایف با مردی‌بشراکت

سبزی‌کشته‌بودوببازارمنی آورده بود که بفروشد و آن سبزی کساد بود و کسی نمیخرید و آن‌ملعون حدیثی ساخت و گفت پیغمبردروقتی که فتح مکه نمود این سبزیرا تعریف نمود وگفت هر کس بخرد یا بخورد این سبزی را دروشفا و برکت است مردم که این را شنیدند آن سبزیها را بقیمت اعلا می‌خریدند و درهم و دینار را زیاده از حساب و شمار دادند و ابوهریره رسد بشریک خود نداد این خبر بمعاویه رسید آدم فرستاد که خدا بینی ترا بخاک بمالد ایملحد دروغگوی که پیغمبر این سبزی را تعریف کرد گفت دواست ابوهریره جواب فرستاد در روزی که معاویه خالوی موٴمنانست و بعضی گویند برنج بود واین ملعون اول کسی بود که انحراف آیات قرآنی نمود آیهٔ که در مذمت عبدالرحمن بن عوف بود و آیهٔ که در فضیلت امیرالموٴمنین نازل شده بود تغییرداد آیه مذمت را در شان آنحضرت و آیهٔ مدح را در شاٴن آنملعون قرار داد.

روایت کرده است سیدمصطفی درحاشیه‌کتاب رجال‌از عبدالحمید بن ابی‌الحدید در نهج البلاغه که معاویه صد هزار درهم فرستاد از برای سمره بن جندب که اینرا در باب علـی که در مذمت ابن ملجم نازل شده قرار دهد و بعضی گفته‌اند که در باب معاویه نازل شده:

و من *الناس* من یعجبک قوله فی *الحیوة الدنیا* و یشهد *الله* علی *ما* فی قلبه و هوا *الدالخصام*

و این آیه را در باب ابن ملجم بگوید:

و من *الناس* من یشری نفسه *ابتغاء* مرضات *الله* و *الله* روف *بالعباد* سمرة

قبول‌نکردو معاویه دویست هزار درهم فرستاد و قبول نکرد و آیات را چنین‌نقل کرده‌اند عـامه کـویند معویه مجتـهد بود و آنچه کرد حق‌کرد و اگر خطا کرد باز یکثواب‌کرد و دارد و از قبل برادر شیطان عثمان هفده سال امارت کرد بشام وسلطنت او منفرد برا سه نوزده سال‌و سه ماه بود و بعضی گویند بیست‌سال در سنـه‌شصت‌هجری بجهنم رفت تصدیق معاویه بحقیقت امیرالموٴمنین ابن‌مردویه در مناقب از عبدالله بن‌عبدالله کندی روایت کرده که معویه حج کرد و آمد بمدینه و اصحاب رسول خدا بر دوراوحلقه زدند و عبدالله عباس و عبدالله عمر هر دو حاضر پس معویه دست بر ران عبدالله‌عباس‌زد و گفت آیا من احق اولی نیستم بامر خلافت عبدالله عباس گفت نه عمر خلیفهٔ مقتول بظلمست اگر خبیثت پسر عمر بر تو اولی استبخلافت برای‌آنکه پدر

این پیش از پسر عم تو کشته شده . ابن عباس چون اینرا بگفت معویه دلگیر شد رو کرد
بسعد بن ابی وقاص و گفت ای سعد تو نیز آنکسی که میشناسی حق ما را از باطل با ما
باش ببر ما سعد گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود بعلی که تو با حقی و حق با تست
معاویه گفت اینرا غیر از تو که گفت ام سلمه معاویه برخاست و مردمان برخاستند و آمدو
داخل شدبر ام سلمه پس ابتدا کرد معویه بسخن وگفت یا ام المؤمنین بدرستیکه دروغ
گویان بسیارشدندبر رسول خدا بعد از او و همیشه میگویند که پیغمبر چنین گفته سعد
حدیثی میگوید و گمانش این است که تو شنیده و میگوید که رسول خدا بعلی گفت تو با
حقی وحق با تو است ام سلمه گفت راست میگوید در خانه من اینرا گفت پس معویه بسعد
گفت امروز ملاقه میکنم خودرا که تو نبودی نزد من بیشتر و اگر این را از رسول خدا
می شنیدم که حق با علیست همیشه خادم او بودم تا آنکه میمردم و دست از خلافت
برمیداشتم خدارحمت کند او را چون آنملعون بجهنم رفت از پس آن یزید علیه اللعنة
و العذاب سه سال چیزی کمتر حکومت کرد بعد از آن معویه بن یزید چهل روز بعد از
آن مروان الحکم در شصت و یکسالگی بحکومت نشست و دو ماه سلطنت کرد و بعد ازآن
عبدالملک مروان آنملعون نیز در سن شصت و یکسالگی بحکومت نشست و بیست ویک
سال حکومت کرد و مدت حیاتش هشتادنه سال و کسری بود در ایام او بلاد ماوراءالنهر
تا فرغانه و کابل و ملتان مفتوح و بعد از و سلیمان بن عبدالملک دو سال وهشت ماه
حکومت کرد و بعد از و عمر بن عبدالعزیز دو سال و پنج ماه حکومت کرد مادر او ام عاصم
دختر عمر بن الخطاب و علمای شیعه او را لعنت نمیکنند با معویه بن یزید و بعد از او
یزید بن عبدالملک چهار سال و کسری حکومت کرد وبعد از او هشام بن عبدالملک در
سن چهل سالگی بحکومت نشست و مدت تسلط او نوزده سال و نه ماه و ده روز بودگویند
آنملعون پرخوار بود بنحویکه آلات و احشا شصت بره را قلیه میکردند و او زهر مارمیکرد
و بعداز او یزید بن عبدالملک یکسال و سه ماه حکومت کرد و بعد از او یزید بن ولید بن
عبدالملک نزدیک بششماه حکومت کرد بعد از او ابراهیم بن عبدالملک اندک روزی حکومت
کرد بعد از آن مروان بن محمد که او را مروان حمار میگویند پنجسال و سه ماه حکومت
کرد و عرب چون سال صدم هجری را حمار میگویند از این جهت آنملعون ملقب بحمار
است ودولت بنی امیه تا اینجا بود واز پادشاهی معویه تا انقراض دولت ایشان نودکم
یکسال بود واستیلاء و غلبه ایشان هزار ماه بود که هشتاد و سه سال و کسری بوده باشد

بنی‌امیه‌لعنهم‌الله در زمان جاهلیت بت پرست بودند و شراب خوار و زانی و سودخور وصخربن‌حرب که مکنی بابی سفیان است آن ملعون رئیس ایشان است و در چهل‌معرکه از اعراب گریخت و چند مرتبه لشکر بحرب رسول خدا آورد و عاشق‌بر هند زانیه بود و شب‌و روز درخدمت او بود و باصطلاح دستکی دار بود واین هند دختر عتبه بن‌ولید بودوهروقت‌که اراده جماع داشت که با او کند علم‌بر بام خانه بر پا میکردند و خلایق بخانه او میآمدند وکار خود را میساختند وهمیشه گویند که علم بر بام خانه بود روزی درمصاف‌چهل‌مرد را از خود راضی کرد و از صاحبان علم مشهور مادر عمر خطاب‌است و بعضی اردی مادر عثمان را سیمین این زنان گفته‌اند و بعضی بجای اردی ام طحال را گویند و چون ابوسفیان مسلمان شد منافق و منافق مرد و مشهور است بنفاق و اهل سنت قائلند که عتبه ابن ابی‌وقاص از بنی امیه است که دندانهای رسول خدا را در روز احد شکست‌وصاحب‌علم در بدر بود وحکم پدر مروان هفتاد بیت رسول خدا راهجومیکرد و هند زانیه و ابی سفیان را در موطن بسیار با معاویه بروایت صحیح‌هفت مرتبه لعنت کرد و معاویه در اول حال موءلف قلوب بود و چون اسلام آورد منافق بود بلکه کافر بود و از اصحاب عقبه است که دبها را انداختند و آنملعون شراب خواربود و شراب در شکم و بت‌در گردن مرد و شجرهٔ ملعونه که خداوند در قرآن فرمود بنی امیه‌اند وزیادکه پدرش‌معلوم نیست و زیاد بن ابیه میگویند و چون ابوسفیان باسمیه مادر زیاد زنا کرد معاویه زیاد را به نسب خود ملحق ساخت و عبیدالله بن زیاد نیز از مرجانه زانیه است و عقبه ابن ابی معط‌را معاویه نیز بانسب خود ملحق ساخت و رسول‌خدا نسب عقبه را از قریش منتفی ساخت و او یهودی بود از اهل صعود ولیدبن عقبه که حاکم مدینه بود از قبل معاویه نماز صبح را در مستی امامت‌کردو چهار رکعت گذاردوگفت امروز نشاط دارم و نماز را زیاد گذاردم و اگر خواهید زیادتر کنم و آیهٔ *کمن‌کان فاسقا لا* یستون در شان ولید نازل شدو ام جمیل بنت الحمالة الحطب خواهر ابی سفیان که سوره تبت درشان ایشان نازل شده و عبدالله بن ابی سرح مرید رسول خدا از بنی امیه است که انحراف آیات قرآن مینمود غفور رحیم‌را غفور حلیم مینوشت‌وعثمان‌ازبنی امیه است که‌چهل قرآن مصحف را سوخت وفضایح او بسیار است که بیت المال را بابن العاص قسمت نمود وعبدالله مسعود را کشت‌و عمار بن یاسر را آنقدر زد که عکه غش‌بهم رسانید و ابوذر یار رسول خدا را از مدینه بیرون کرد بربذه

فرستاد و دیوان ظلم در مسجد رسول خدا کرد و لباس جباران پوشید و مغیره بن‌شعبه
راکه‌حضرت رسول خدا طرید نمود واو را لعن کرد او را عثمان جا داد و اعانت‌نمود
و حجاج بن ابی یوسف از بنی امیه است که صد و بیست هزار علوی و فاطمی را کشت‌و
بافاروق‌هم‌کوفت‌بودهردو علت‌ابنه داشتند که میان عوام الناس‌بعلت مشایخ‌مشهورست
وچون‌حجاج‌بجهنم رفت در زندان او هشتاد هزار شیعی وعلوی در حبس بودند وبنی
امیه آن‌بود که بعد از پیغمبر منجنیق بکعبه بستند وخانه‌خداراخراب‌کردندوسوختند
ونجاست‌انداختندو اولاد حضرت رسالت پناه را کشتند وذریه آنحضرت را اسیرکردند
و شهربشهر گردانیدند و هزار کم پنجاه ماه اهل بیت رسالت‌را لعنت کردند و دشنام
دادند و تهمت زدند غرض فضایح ایشان بسیار است بدین چند کلمه اختصار شد و
سلطنت دست بدست از بنی امیه بعباسیان رسید و باوجودیکه بعضی از ملاعین مثل
منصوردوانقی‌وهرون‌وماءمون‌ملعون‌شیعه‌بودندکردندهر چه خواستند خلفای بنی عباس
لع‌ایشان سی و هفت تن بودند از زوال دولت‌مروان حمار بود تا زمان دولت و خروج
امیر هلاکوخان چنگیزخان و مدت‌ملک ایشان پانصد و بیست و دو سال و دو ماه‌بود
وبعداز ماءمون خلفا اکثر سنی و مالکی شدند اول‌ایشان ابوالعباس سفاح محمد بن‌علی
بن عبدالله بن عباس‌است چهارسال‌و چهار ماه سلطنت نمود و بعد ازومنصور دوانقی
است‌که بیست و دو سال سلطنت نمود و بغداد از بناهای اوست و وجه تسمیه بدوانقی
آنست که‌درساخت‌بغدادحواله نمود برعایا که هر نفری از رعایا دانگی از نقره بدهند
برای‌اخراجات و دوانق جمع دانق است و دانق دانگ را میگویند طاق کسری را خراب
کرد و آجر آنرا در بغداد کار نمود با حضرت امام صادق معاصر بود و بعد از و مهدی
بن‌منصورپانزده‌سال‌و چند ماه سلطنت کرد و بعد از او موسی بن مهدی نیز گویند یک
سال و سه‌ماه سلطنت کرد وحضرت امام موسی معاصر او بود و دعای جوشن صغیر که‌در
میان‌شیعه مشهوراست آنحضرت برای دفع آنملعون تلاوت مینمودند و خدا او راکشت
و بعدازاو الرشید بالله هرون حکومت آن ملعون بیست و سه سال‌و کسری بود آنملعون
موسی بن جعفر را سیزده سال در حبس داشت بسندی بن شاهک‌ذان لعنه الله علیهما
و علی آبائهما و اولادهما سیزده‌بود و درآخر خالد بن مکی را فرستاد و آنحضرت را
زهر داد و بروایت قلندران سرب ریختند الامین بالله‌محمد بن هرون چهار سال و
هشتماه الماءمون بالله عبدالله بن هرون بیست و پنج سال و پنجروز سلطنت نمود و

حضرت امام رضا معاصر او بود و ماءمون آنحضرت را جانشین و ولیعهد خود گردانیدو آخرپشیمان شد و آنحضرت را زهر داد در انگور وبعضی ازاحادیث ظاهر میشود که در شیرهٔ انار زهر داد المعتصم بالله ابو محمد اسحق بن هرون شهیر سرمن‌رای که‌سامره است از بنای اوست و او را خلیفه مثمن می‌گویند جهت آنکه در سنه ثمانین و ماه متولد شده در شهر شوال و از خلفای بنی عباس است و ثامن اولاد عباس است و هشت‌فتح بر دست او جاری شد و هشت کس از ملکزادگان عجم در خدمت او کمر بستند هشت پسر وهشت دختر داشت و متروکات او هشت هزار هزار دینار طلا داشت و هشت هزار هزار درهم نقره‌وهشت‌هزارهزاراسب‌و هشت هزار هزار غلام و هشت هزار کنیز وهشت هزارقصربناکردو در هفته هشت دختر بکر را حدمت مینمود و مدت چهل و هشت‌سال و هشت ماه و هشت روز عمر او بود سلطنت او بیست سال بود الواثق بالله هرون بن المعتصم پنجسال و نه‌ماه‌و سیزده‌روز سلطنت کرد المتوکل علی الله ابوالفضل جعفربن معتصم‌آنملعون بود که هفده مرتبه آب بکربلا بست و گاو و خیش فرستاد که شیار کنند و اثر قبر آنحضرت محو کنند و آب از حایر بیشتر نرفت بقدرت الله تعالی و آب در دور عمارت آنحضرت مثل حلقه ایستاده‌بودوسب‌حضرت امام حسین و والدین ایشان میکرد و پسرش‌منتصرشیعه‌بودبفرمود معلمش متوکل را با فتح بن خاقان وزیرش را کشت برای‌سب‌کردن سعید حاجب خود را بروانداخت وگفت یا امیرالموٴمنین من بعد از تو زندگی نمی‌خواهم ندیم جان بسلامت برد و حاجب خود را بمتوکل ملحق ساخت و عمارت جعفریه سامره از بناهای اوست و مدرسه‌غربیه بغداد رانیز او بنا نمود چهارده سال نوزده روزحکومت‌کرد المنتصر بالله محمد بن متوکل عمرش بیست وپنج سال بود پدرش را از دشمنی امام حسین خلاص نمود و او را کشت حکومت‌وی یکسال و نصف‌سال گفته‌اندالمستعین بالله ابوالعباس محمد بن جعفر متوکل سه سال هشت ماه بیست روز سلطنت‌کردالمعتمدعلی‌الله‌احمد بن جعفر متوکل بیست و سه‌سال حکومهٔ کرد وحضرت صاحب‌الامر در ایام ﺍﻭ غیبت اختیار کرد المعتضد بالله ابوالعباس احمد بن موثق نه سال و نه‌ماه و ده روز سلطنت کرد المکتفی بالله علی بن احمد معتضد شش سال شش ماه‌وشانزده روز سلطنت کرد المقتدر بالله علی بن ابوالفضل جعفر بن احمد معتضد بیست‌وچهارسال‌وپانزده ماه و شانزده‌روز سلطنت کرد القاهر بالله ابوالقاسم عبدالله بن‌علی‌مکتفی‌یکسال چهار ماه سلطنت‌کرد المطیع بالله فضل بن مقتدر بیست و نه‌سال

پنجماه سلطنت کرد الطایع بالله ابوبکر بن عبدالکریم بن مطیع هفده سال نه ماه‌شش روز سلطنت کرد القادر بالله ابوالعباس احمد بن اسحق مقتدر چهل و یکسال‌وسه ماه و یازده روز القائم بامرالله ابوجعفر عبدالله بن‌قائم نوزده سال پنجماه المنتظر بالله ابوالقاسم احمد بن مقتدر بیست و پنج سال و کسری المسترشد بالله هفده سال و شش ماه المستنجد بالله ابوالمظفر عبدالله بن یوسف بن محمد بن احمد مستظهر یکسال المقتفی بالله لامرالله محمد بن احمد مستظهر بیست و چهار سال و سه ماه و یکروز الراشد بالله‌ابوجعفر منصور بن‌مسترشد یازده سال و یکماه المستضی بنورالله ابومحمد الحسن بن یوسف مستنجد نه سال هشت ماه الناصر بالله ابوالعباس احمد بن حسن مستضی چهل‌و یکسال و بیست ویکروز الظاهر بالله ابوالنصر محمد بن ناصر چهارده روز المتسنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر شانزده‌سال‌و دو ماه و هفت روز المعتصم بالله‌ابوعبدالله احمد بن‌عبدالله مستظهر شانزده سال و هشت ماه معتصم سی وپنجم ولد است از اولاد عباس و سی و هفتم خلیفه است دولت ایشان را خواجه نصیرالملة والدین‌محمدبن‌حسن الطوسی الشیعی الوزیر با هلاکوخان چنگیز خان جوجی از مغول منهدم گردانید و معتصم را کشت و عباسیان را بر انداخت نکته عجب دارم از بنی عباس‌که‌قرابت‌ایشان‌نسبت باهل بیت رسالت از بنی امیه لعنهم الله بیشتر بوداذیت وآزارو عداوت ایشان نسبت بائمه معصومین زیادتر و بنای مدارس و خانقاه و وظیفه و سیورغال‌و قطایع درزمان ایشان شد و احادیث مکذو به که معاویه علیه اللعنه و الهاویه و سایر منافقین که در مدح آن سه فاجر نابکار وضع کرده بودند مثل آفتاب روشن بود که‌این‌احادیث موضوعیست علما و فضلای هر زمانرا طلبیده مقرر کردند که تصحیح‌این احادیث نمایند چها رمذهب سنیانرا از راه عداوت و از آنروز مدرسها بنا نهادند و علما قبول‌نمودندوگوساله‌پرستان‌این امت‌سر فخر ومباهات را از اوج گردون گذرانیدند و عوام الناس و جهال اعتقاد بامامت آن‌سه‌کافر بهم‌رسانیدند لعنة الله علی الخلفاء العباسیه و اعوانهم و اتباعهم و اشباعهم .

و چند حدیث موضوعه ایشانرا بیان‌مینماید که عاقل منصف و عالم متامل داند که این احادیث دروغست

و روی عن عبدا بمنک عمر انه قال رسول الله اقتدوا من بعدی ابا بکر وعمر ومنها ماروی‌ان‌ابالدرداهو خیرمنی‌فقال‌ما طلعت الشمس و لا غربت من‌بعد النبی والمرسلین

عـلى رجلٍ هو افضل من ابى بكر و منها قال ابوبكر و عمر هما سيد كهول اهل الجنةما خلا النبيين و المرسلين و منها قال ما ينبغي لقوم فيه ابابكر و عمر و منها قال لوكنت متخذا "خليلا "دون ربى ابابكر خليلي ولكن هوشريكى فى دينيو صاحبى الذىاوجبت له صحبتي في الغار و خليفتي فى امتي و منها وقد ذكر عنده ابىبكر قال واين مثل ابى بكر كذبنى الناس و صدقني و امن بى و زوجنى ابنته وجهزنى بمال و واسانى بنفسه و جاهد معي ساعة الخوف و منها عن اميرالموءمنين خيرالناس بعد النبيين ابوبكر و عمرثم الله اعلم و منها عن عمرو بن العاص قلت لرسول الله اى الناس احب اليكقال عايشةقلت من الرجال قال ابوها ثم قلت و من قال عمر و قال النبى لوكان بعدى نبى و عمر منها عن ابن عمر و كنا نقول منها و رسول الله حتى حاضر كان من افضل امه النبيفقال النبى ابوبكروعمرثم عثمان ومنها ان الحق ينطق على لسان عمر و منها اصحابى كالنجوم بانهم اقتديتم اهتديتم و منها الطاعتي جبرئيل الا ظننت انه بعت الى عمر و منها قال ابعث فيكم لبعث عمر ملكا بسدده و يوفقه و منها ان شاعرا "انشد لنبىّ شعرا" فدخل عمرفاشار النّبى (ص) بالسّكوت مرّة ثانيه فلما خرج عمر سال الشّاعر من هذا الرّجل فقال عمر بن الخطّاب و هو رجل لا يحـــّب الباطل و منها قال وزنت و امتى فرحجت و وزن ابوبكر بها فرحج و وزن عمر بها فرحّج ثم رحج و منها قال السّكينة بنطق على لسانٍ عمرو قلبه و منها قال لونزّل من السّمآء عذاب لمانجاه الاّ عمرو منها قال سراج اهل الجنّة عمر قال انّ اللّه تبجلى بالخلايق يوم القيمه عامة و يتحلى بابابكر خاصّة و انه قال حدثنى جبرئيل انّ اللّه لما خلق الارواح اختار روح ابى بكر من بين الارواح و منها ان اول ما يعطى كتابه بيمينه عمر بن الخطاب و له شعاع كشاع الشمس و منها قال من سبب ابابكر و عمر قتل و من سبب عليا " و عثمان جلد تم المزخرفات لعنه اللّه على واضعها .

باب چهارم

باب چهارم از تذکرة الائمه ذکر احوال خیر مآل امام حسن مجتبی است علیه السلام

کنیت آنحضرت ابومحمد است و نام مبارک او حسن است و در تورته مرفور است ودر توراة لغت جبلی شبیرا است و معرب آن سبیر است ودر انجیلها سن است و درکتاب زند نیک رای ودر کتاب باتنکل بهتر است و د رکتاب انکلیون زینت است و درکتاب لغت یونان قوسموس است ولادت با سعادت در مدینه مشرفه است در روز شنبه پانزدهم ماه مبارک رمضان بعد از هجرت بدو سال واقع شد و بعضی شب شنبه نیز بهمین سال ماه سیم هجرت گویند خلافت آنحضرت شش ماه شد و بعضی نه ماه گفته‌اند و بعضی از علماء اهل سیر وتواریخ برآنند که چون عمر خطاب علیه اللعنه و العذاب دراکثر جنگ که لشکر میفرستاد شکست می‌خوردند در حرب یزد جربن شهریار و تسخیر اصفهان التماس نمودند از حضرت امیرالموٴمنین که امام حسن (ع) را همراه لشکر سعد وقاص کرده از اینجهت است که بعضی از علمای اصفهان را مفتوح العنوة میدانند و آنحضرت تا بری و شهریار تشریف برده است و از آنجا بقدیهٴ کهنل اردستان تشریف آورده است و از آنجا بسمت قهابه قریه‌ایست از اعمال نائین باصفهان آمده نزول اجلال فرموده و در اصفهان زمینی است در خارج شهر قریب بزاینده رود و میگویند و الحال بلسان الارض مشهور است این زمین بفرمان حقتعالی بآنحضرت سخن گفت که یا بن رسول الله

دراصفهان سخره‌ویهود بسیارست عوذه بخوانید وداخل شوید وچون باصفهان‌تشریف آوردندو در مسجد جامع عتیق نماز گذاردند وحمامی که سابقا" متصل بآن مسجدبود نماز گذاردند و غسل کردند و در مسجد لبنان‌که قریه‌ایست در حوالی شهر مذکورنماز گذارده شهادت آنحضرت بعد ازشهادت حضرت شاه ولایت پناه چون بسریر خلافت متمکن فاجران امت خاندان عصمت و امامت را بباد دادند و دولتخانه و سراپرده‌آن حضرت‌رادرقصرابیض مداین بغارت بردند در حینی که متوجه‌معاویه عاویه علیه‌اللعنة والهاویه بود تا آنکه باین‌راضی نشدند و آنحضرت‌را برو انداختند و ردا را از گردن مبارکش باز کردند و گلیم از زیر پایش کشیدند و خنجر بر ران‌مبارکش زدند و چهل‌و هشت‌سال ازمرحله‌زندگانی طی کرد و از ظلم اعادی دین بریاض قدس ارتحال نمود .

عدد اولاد آنحضرت سیصد زن کرده بود و طلاق گفته بود و امرا و اعیان عرب دختروای‌خودرابرای‌شرف بآنحضرت تزویج میکردند و آنحضرت باین سبب اینهمه زن کرده‌بودوحضرت‌امیرالموءمنین در منبر فرمودند که دیگر دختر بحسن ندهید که‌بسیار طلاق میگوید و کمال الدین طلحه شافعی از علمای انصاب تصریح کرده است که عدد اولادآنحضرت‌پانزده نفرند حسن مثنی و عمر و حسین و جعفر وطلحه و حمزه وابوبکر و قاسم و زید میگویند که عقب اولاد آن حضرت از زید و حسن و عبدالله‌بهم‌رسیدند ومابافی اولادنداشتندویک دختر داشت ام الحسن‌ابن‌خشاب از علمای انساب میگوید که آنحضرت یازده پسر داشت و یکدختر نامهای ایشان عبدالله و قاسم وحسن و زید وعمروطلحه‌وعبدالرحمن و احمد واسمعیل و حسین وعقیل و ام الحسن فاطمه که‌والدهٔ ماجدهٔامام محمد باقر است و شیخ مفیدره گفته است که زید بن الحسن و دو خواهراو ام الحسن‌وام‌الحسین‌از یک مادر است مادر ایشان دختر ابی مسعود عقبه بن عمروبن ثعلبه‌خزرجیه‌است‌وحسن‌بن حسن مادر او خوله بنت منظور فرزانه است و عمر برادران او قاسم و عبدالله و مادر ایشان ام ولد است و عبدالرحمن مادر او ام الولد است و حسین بن حسین ملقب باثرم و برادر او طلحه و خواهر او فاطمه مادر ایشان ام الحق بنت‌طلحه‌بن‌عبدالله‌تمیمی‌است‌وام عبدالله و فاطمه‌و ام سلمه و رقیه دختران‌دختران امام‌حسن‌از مادرهای متفرقه وبروایت شیخ ام سلمه و ام عبدالله و رقیه و فاطمه‌داخل اولادآنحضرت‌اندوحافظ عبدالعزیزمیگوید که اولاد ذکور امام حسن حسن است و زید و محمد و عمر و عبدالله و قاسم و ابوبکر و عبدالرحمن و حسین و محمد و عبدالله و

طلحه و دختران او تماضر وام الحسن و ام الحسین و ام عبدالله است .

احوال آنحضرت در مدت حیات بر عالمیان از آشنا و بیگانه تقدس ذات او ظاهر است بیست حج پیاده کرده و پای مبارک او ورم و آبله میکرد و دو مرتبه اموال و شیاع وضیاع و مواشی و نقد و جنس خود را باقارب و عشایر و فقرا مواساة کرد تا آنکه یک تای نعلین که در پای داشت داده تابر آنگاه داشت و اکثر ایام صایم الدهر و همیشه قایم اللیل و میانه خود و خدا هرگز کاری نکرد که موجب خجالت او بشود و آنچه در صفین از شجاعت کرده است معلوم است که قریب به پنجهزار کسرا بدست مبارک خود بجهنم فرستاد و در روز جمل شتر عایشه را آنحضرت پی کرد و دولت آن غداره را سرنگون کرد و شکست بلشکر طلحه و زبیر انداخت و از تواضع وافتادگی آن حضرت آن بود که روزی رسید درمکانی که جماعتی از فقراو درویشان که اکثر معلول و صاحب برص بودند آنحضرت را تکلیف کردند که یابن رسول الله ما گدایان امت جد توایم و پاره نان گرد کردیم چه شود بضیافت ما بیائی و با ما موافقت کنی در خوردن فی الحال از شترفرود آمدوکنار بساط آنها نشست و با ایشان در خوردن موافقت نمود و بعد از فراغ ایشانرا بضیافت طلبیدوانعام طعامهای لذیذ بایشان خورانید و همه را مخلع ساخت و از درهم و دینار غنی ساخت وهر صفات کمالی که امیرالموءمنین را بود از عداوت و سخاوت و شجاعت ورضا وحلم وتقوی و زهد و عبادت و عفت وحیا و ادب با او بود تا ارتحال او بسوی دارالسلام در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر بعد از آنکه از هجرت چهل و هفت یا هشت یا پنجاه گذشته بود بزهر جعده بنت اشعث قیس کندی لعنت الله علیهم زوجه اش بفرموده والدالزنا معاویه بود بوساطة مروان بن الحکم علیه اللعنه و مزار کثیر الانوارش در قبرستان بقیع نزد عم بزرگوارش عباس ره قرار یافت

سلام الله علی الحسن المجتبی و ابیه المرتضی و امه فاطمة الزهرا و اخیه الحسین الشهید بکربلا

باب پنجم

باب پنجم در ذکر احوالات سید مظلومان امام حسین علیه‌السلام

کنیت آنحضرت ابیعبدالله و نام مبارک او حسین و درنورات شپیر که شبیر است در معرب و در انجیل فرنکان هوشین است و در کتاب هندوان اعظم تارا و در کتا ب زند نیکبخت و قاتل او در سفرملحمه نسبت به پیغمبر آخرالزمان واقع شده بشیده‌به معنی یزید است و شمور شمر حرام زاده و بنی زاد ابن زیاد ملعون است که خداوند عالمیان خبر داده است و بروایت دیگربدبختی از قریش است که در پیشانی او اثر جراحت دارد و از زنا بهم رسیده است نام او یزید است که خدا اورالعنت کند و در کتاب‌زند مجوسان اسم قاتل آن حضرت‌شبراست که شمر ملعون باشد و گبران شورمی‌ـ گویند ولادت‌با سعادت آنحضرت درآخر ماه ربیع الثانی سال سیم هجرت واقع شد وخداوندعالمیان او را حسین‌و برادرش را حسن نام نهاد بنام پسران هرون و عبادت و زهدوتقوی‌وطهارت‌و عفت‌و حیا و سخا و شجاعت وعلم وادب و استعداد او رادوست و دشمن و شیعه و سني وغیره طرف اسلام اتفاق دارند و هر کمالی که با امیرالموءمنین وامام‌حسن‌بودبا او بود صالح بن هاشم تمار گوید که در لیله الهریه‌و روزش آنحضرت قریب بچهارهزارکس‌بیشتر را کشت از اصحاب فرزند هند زانیه و از آنجمله ضریبی بر عامربن ربیعه سکونی زد که او را با مرکب چهار پاره‌کرد و شمشیر او بسنگی رسید او را

بشکافت و آنچه در کربلای پربلا در تشنگی از آنسرور واقع شده آن شجاعت کس نکرده است هزار و هشتصد نفر و بروایت مسعودی هزار و نهصد و پنجاه نفر را بدار البوار رسانید و غیرت آنحضرت بمرتبهٔ بود که با هفتاد و دو نفر از آنچه مشهور است از موالیان خود با بیست و دو هزار سواره و پیاده از فاجران اهل کوفه جهاد کرد وبروایت مسعودی سی هزار بودند و بروایت احمد اعثم کوفی وابو مخنف بن لوط بن یحیی بن ازدی جامع حکایات خروج مختار بن ابی عبیده ثقفی ره صد و بیست و دو هزار سواره وپیاده بودند از ایشان نترسید و پروا نکرد و تن بخواری و ذلت وگردن را باطاعت پسر مرجانه زانیه ننهاد تا بدرجهٔ رفیعه شهادت سرافراز شد.

عدد اصحاب آنحضرت و اسامی ایشان عسکر ظفراثر آنحضرت را بعضی زیاده از هفتاد و دو نفر نقل کرده‌اند مشهور اینست که پنجاه نفر از موالیان بودند و هفت نفر ازغلامان و پانزده نفر از برادران و عم زادگان سوای حر بن یزید ریاحی وعلی پسرش هفتاد و چهار نفر باشند بیان اسامی ایشان بترتیب حرب آنچه بنظر رسیده اول حر بن یزید ریاحی دویم پسرش علی بعد از آن زبیر بن حسان اسدی وعروه غلام حر و عبدالله بن عمر کلبی و ترید بن جعفر همدانی و وهب بن عبدالله کلبی و عمر بن خالد ازدی و سعد بن حنظله تمیمی و عمر بن عبدالله مذحجی و شریح بن عبدالله همدانی و حریر آزادکردهٔ ابوذرغفاری و عامر بن عابس و حجاج بن مسروق مؤذن امام وحارث بن سریع ومالک بن عبدالله ومسلم بن عوسجه پسراو و هلال بن رافع بجلی و عبدالرحمن عبدالله مربی و یحیی بن سلیم مازنی و عبدالرحمن بن عروه غفاری و مالک بن انس بن مالک و عمروبن مطاع جعفی و قیس بن منیه و حبیب بن مظاهر و هاشم بن عتبه بن ابی وقاص و معقل غلام امام زین العابدین و حنظله بن سعد عجلی و یزید بن زیاد شعشی و سعد بن عبدالله حنیفی و جنازه بن حارث و عمروبن جنازه و قره بن ابی قره غفاری ومحمد بن مقداد بن اسود کندی و عبدالله بن ابی دجانه انصاری و قیس بن ربیع واشعث بن سعید وعمروبن قرطه و عطیه بن وحاد و محمد بن انس و فروزان غلام عبدالله بن امام حسین و شوذب غلام عابس و عبدالله غفار و زیاد بن شعثا و سیف بن حارث وابو عمر نهشلی اقارب و برادران آن حضرت فضل بن علی و عبدالله بن مسلم عقیل و محمد بن ابوسعید بن عقیل و محمد بن عبدالله بن جعفر طیار و عبدالله بن امام حسن و اسد بن ابی دخانه انصاری و قاسم بن حسن و ابوبکر بن علی و عمر بن علی و

عثمان بن علی و جعفر بن علی و عباس بن علی و علی اکبر بن امام حسین.

احوالات آن معصوم در کربلای پر بلا بچند کلمه اختصار مینماید کفرهٔ فجره اهل قبله از کوفیان و شامیان عرب لعنة الله علیهم درآنروز هزار و نهصد زخم بر آنحضرت زدندوجراحات نمایان او هفتاد و دو زخم نیزه سی وسه زخم شمشیر سی ونه و تتمه‌زخم سنگ و تیر بود و همه در پیش روی آنحضرت بود چون کار برآنحضرت‌تنگ شدده نفر عازم قتل اوشدند محمد و اسحق پسران اشعث‌وسیب بن ربیع و خولی بن یزیداصبعی‌وسنان‌بن‌انس‌وابوالخنوق‌وحرمله بن‌کاهل‌اسدی‌وشمرذی‌الجوشن‌وابوالاشرس والی‌خراسان‌وحکیم‌بن‌طفیل‌علیهم للعنه ابو الخنوق ملعون تیری برپیشانی آن‌حضرت زد و شیث بن ربیع ملعون تیری سه شعبهٔ زهرآلود بر سینهٔ آن حضرت زد صالح بن وهب مزنی ملعون نیزه بر پهلوی آنحضرت زد ابو ایوب غنوی ملعون تیری بر حنک آنحضرت‌زدوحصین‌بن نمیر سکونی ملعون تیری بر دهان آنحضرت زد و رعه بن‌شریک ملعون ضربتی بر دست چپ آنحضرت زد و حرمله بن کاهل اسدی‌ملعون شمشیری بر بازوی‌آنحضرت زد و شرحیل بن ذی کلاغ اسب بر بدن آنحضرت دوانید با ابن‌حوبث و غالبین اهلی و عبدالله بن یاس سلمی و ابولاشرس والی خراسان و عبدالرحمن‌ابی عمروثقفی‌وعبدالله بن شداد حشمی‌و سایب بن مالک اشعری و بشیر بن سوط همدانی وعبدالله بن اسید جهنی و یحیی بن‌کعب عمره بن قیس اخمص و قره برادرش و یزید بن رکاب‌لعنه‌الله علیهم و سنان ملعون خواست که پیش دستی کند شمر حرام‌زاده‌کرد

اللهم العن العصابه‌التی‌جاهدت‌الحسین علیه و شایعت و بایعت و تابعت‌علی قتله اللهم العنهم جمیعا "

کافرانی که اسباب آنحضرت را غارت کردند.

مالک بن هشیم کندی ملعون کلاه امام را برداشت وعبدالله بن اسید جهنی شمشیراورا برداشت و برادر ملعونش غلاف شمشیر را برد و حمل بن مالک حجازی نیزه امام را برداشت و قراد بن مالک و عمر بن خالد سپر امام را برداشتند و با هم‌منازعه کردندو عبدالرحمن بجلی شال امام را برداشت و عبدالله بن اسید جهنی وعمر بن صنیع صیدوی انگشتر آنحضرت را برداشت و زید بن رفاد و بجدل ابن سلیم علیهم اللعنه موزهای امام برداشت و شبل بن بعید لجام اسبان آنحضرت برداشت و قیس بن اشعث یک رکاب را برید و برداشت ملاعینی که سنگ بر بدن آنحضرت‌زدند اسحق

بن حویط بود و اخلس بن مرتد و حکیم و عامر پسران طفیلی و بکر بن عامر و منقذو
ناعم پسران مره عبدی وهانی بن بعیت قاتل علی اصغر و طعمیه بن عدی ونوفل بن ارزق
و طلحه بن ارقم و اسید بن مالک و یزید نهشلی و ولید مولی پسر سعد علیهم اللعنه
شهادت باسعادت آنحضرت در روز جمعه عاشورای محرم سال شصت و یکم هجری
واقع شد و عمر شریفش در آنوقت پنجاه و هشت سال بود و اثر خضاب بر ریش مبارک
وی بودو عدد لشکر کفار موافق ضبط ابو مخنف بن لوط بن یحیی الازدی صد و بیست
و دو هزار بودند که متعاقب هم میآمدند .هشتاد هزار سواره و چهل و دو هزار پیاده
که ازکوفیان و ملازمان دار الاماره که مرسوم داشتند بیست و دو هزار بودند امیرایشان
ابوالاشرس والی خراسان بود و ضحاک بن قیس وسعد بن عبد الله بن ابی عمر وراهب
وقیس بن حبیب جمال صاحب رایت ضلالت معویه نوفل بن قیس بن فاکهه و مغیره بن
عاص بن اسد و سعید بن ارطاة و تماشائیان و معاون کوفیان و توشه برداران بتخمین
هشت هزار نفر بودند و رئیس دهات و کدخدایان محلات و اصناف محترمه با ایشان
بودند و اکثر برای حدادی ونجاری و اصلاح خیمها و نعل بندی اسبان آمده بودند و
رئیسان ایشان اشعث موصلی طباخ و شریف خباز و یزید بن طرماح صیرفی و یزید بن
درهم خزیمی و قیس بن جرهم و ابوالخنس سردار مکاریان سی و سه هزار نفر ازمردم
بوادی واعراب بودند از عباده و ربیعه وسکون وحمیرو کند و دارم و مطعون وحشیم و
مذحج و یربوع و خزاعه و بنوط و از مداین و بصره هفت هزار کس بودند و سرکردهٔ
ایشان زید بن افخم و اسعد بن جریح وعلون ابن قسیم و وردان ابن سعد و دایر بن
تناب وبشیربن سعدان و ابن ابی الجواز و از مردم شام سی هزار کس بودند و سرکردهٔ
ایشان دو نفر بودند ربیعه و قوس بن سداد وقیس بن ضحاک و از خوارج دو هزار کس
بودند و سردار ایشان عنان بن ثابت و حکم بن عقبه و یزید بن حرقوس بجلی وده
هزارنفرازمردم موصل وتکریت و سباطات و ده هزار کس از کردان و سپه سالار عمرنحس
علیه للعنه بود حفص پسرش وزیر بود و سردار ساقه لشکر ابوالخنوق بود و جعویهٔ بن
جوبه جاسوس بود و ابی ایوب سردار بیلداران بود و شمر ملعون سردار چهل هزار
پیاده بود و هم نقیب لشکر بود و یزید بن رکاب سرکردهٔ دو هزار پیاده بود شیث بن
ربیعی سردار چهار هزار سوار بود وتشم سرکردهٔ دوهزار پیاده بود و ورید غلام عمر
سرکردهٔ کل پیادگان بود وقره سرکردهٔ دو هزار پیاده بود و ابن ابی جویره سردار

دو هزارسواره‌بود وحکم بن طفیل سردار چهار هزار سواره بود و عامر بن طفیل‌سردار چهارهزارسواره بود و حمدن بن مالک سردار دو هزار سواره بود و سنان بن انس‌لشکر نویس بود و ابو خلیق شاعر مشرف دار حرب بود و زیاد بن قادر و شبلی بن یزید چاوش‌بودندوخولی بن یزید وحرمله هر دو علمدار بودند و منقذبن مره‌عبدی وزیدبن رقاد قاصد فتح بودند و حجر بن الاحجار و برقع بن مالک نگهبان آب فرات بودندو ابن اشعث سردار تیراندازان بود و عمر بن ضبیع ضبداوی سردار تیر و سنگ اندازان بود و محمد بن اشعث سردار چهار هزار سواره بود و قیس ابن اشعث سردار دو هزار سواره بود .

لعنت الله علیهم من الاولین و الاخرین الی یوم الدین .

عدد اولاد امجادآنحضرت شیخ‌مفیدعلیه‌الرحمه‌میگویدکه عدد اولاد امام حسین و زنان او بدین ترتیب است :

علی اکبر کنیت او ابو محمد است مادر او شاه زنان بنت یزد جر آخرین ملوک عجم است و علی بن الحسین الاوسط‌که او سید عابدین است و علی اصغر که شهید شدمادرایشان‌نیزشهربانو است و آنچه از احادیث ظاهر میشو دکه علی اصغر که‌مشهور است نام او عبدالله نه علی اصغر مادر او لیلی بنت ابی مره بن عروه بن مسعودثقفی است و جعفر بن الحسین اولاد از او نماند و شهید شد و عبدالله شهید شد بضربت تیرهانی بن بعیث در دامن پدر بزرگوار خود زینب وسکینه مادر ایشان رباب بنت امرء القیس‌بن‌عدی‌کلبی است و محمد بن حسین‌باپدرش‌شهید شد و آنچه ازاحادیث ظاهر میشود شهربانو در کربلا نبوده بلکه در واقعه کربلا حیات‌نداشته اما درافواه و السنه‌مذکور میشودکه در ولایت طهران کوهیست و شهربانو در آنجا مدفون است چون آن حضرت‌را شهید کردند بفرمودهٔ آن حضرت بر اسب ذوالجناح سوار شد و بطی الارض باین ولایت آمد و در آن کوه غایب شد و میگویند زنی که حامله باشد و حمل اوپسر باشد در آنخانه که شهربانو است آسوده داخل نمیتواند شد و از کتب مخالفین چنین‌ظاهر میشود و احوالات قاسم نو داماد که مشهور است آنچه ظاهر میشود در روز جنگ‌بالغ نبوده‌است‌وحکایت دامادی او ظاهر نمیشود اما از طریق مخالفین که‌بچندین طریق‌حکایت دامادی او هست وعلی اکبر ظاهرا " حضرت‌سید الساجدین باشد و آنکه شهید شد علی اوسط باشد و حضرت امام زین العابدین در کربلا بیست و دو سال داشته‌اند .

سلام الله علی الحسین و اصحابه و لعنت الله علی قاتل الحسین و اعدائه

وقایع بعد از شهادت کثیر السعاده آنحضرت این شنیدی که فاجران عرب طرفه کاری بکربلا کردند سرفرزند احمد مختار آن سگان از بدن جدا کردند که از آنروز تا بروز حساب در لعنت بخویش وا کردند چون آنحضرت بسعادت شهادت سرافراز شد در همان روز آفتاب کسوف کرد و بادهای تند وسیاه وزیدن گرفت که خلق زیاد از هیبت آن باد بترسیدند و بمردند و در آسمان از آنروز شفق بارید بهمرسید و چهل روز از آسمان خاک سرخ و خون بارید و در بیت المقدس و حوالی آن تا یکسال هر سنگ وکلوخی بود که برمیداشتند در زیر آن خون تازه بود و ملائکه و جنیان در آسمانهای هفتگانه و زمین برآنحضرت گریستند و وحوش و سباع از بیابانها رمیدند و سر از چرا کشیدند وطیور و مرغان از آشیانها افتادند و دریاها بتلاطم و امواج درآمدند و ماهیان ازدریا بساحل افتادند وکوههای دنیا باضطراب و تزلزل درآمدند و ناله برداشتند وعرش الهی بلرزید و ملائکه عرش و صافان و کروبیان ملا اعلی و رضوان جنان و مالک نیران همه بر این باب وماجرا گریستند و زمین بطپیدن درآمد و حقتعالی بر اینملت غضب کرد و قائم آل محمد و ظهور آن حضرت را موقوف کردند بغیبت طویل و ملئکه و جنیان از آدم بترسیدند که چنین کاری کردند و ستاره‌ها بحرکت آمدند و اسلام خراب شد و ارکان ایمان درهم شکافت و اهل کوفه و شام بخداکافر شدند و از رسول خدا بیزارشدند و دریای غضب الهی بجوش آمد و جهنم بجوشید و بخروشید و شیاطین از آدمیان گریزان شدند بجهة اینعمل شنیع و رواج دین و رونق مسلمانی و خدا شناسی برطرف شد پس خداوندجبارو منتقم قهار مختار بن ابی عبیده ثقفی را و ابراهیم بن مالک اشتر را براین فاجران گماشت تا دمار از ایشان برآورند و هر یک از ایشان را بسزای خودبرسانند و سیصدوهشتادو سه هزارکس از اعوان و انصار و اعوان بنی لعنهم الله بسزای عقبی رساندند و حقتعالی پشتهای مردان و رحمهای ایشان را عقیم گردانید و بعد از آن کارزارایشان دیگرحامله نشدند از آنملاعین و زنها در میان این طایفه بهم رسید که شب و روز در کوچها و بازار می‌گشتند و مردمان را بخود خواندند الا قلیلی از زنان که شیعه‌واقعی بودند و اکثر زنان ایشان با یهود و نصاری مخلوط شدند و بسیاری از ایشان در آن سال ابتلاء میبر ناگهان مبتلا شدند و خداوندعالمیان علت خوره‌وجزام بر بدن ولد الزنا گماشت و عقرب در شکم او بهم رسید که ازحلق او بیرون آمد و هند زن یزید

دخترعبداللهابن‌ابی‌العاص‌والی‌خراسان‌خوره درفرج‌اونیزبهم رسید و بعد از یزیدپلید آنچه‌داشت‌با طبا داد و علاج نشدعاقبت‌محتاج‌بطلب شد و در گدائی و دریوزه‌گردی بمرد و در ران ابن زیاد ملعون ناصوری پدید آمد که از گندآن خلایق نفرت میکردند و هر چند دوا میکرد چاق نشد و روز بروز کاوک کرد تا ابراهیم او را از زندگی فارغ‌کرد بیک‌شرحیل بن ذی الکلاغ بدن او گر شد و روز بروز پوست میانداخت‌تا رگها و پیهای او نمایان شد تا درهاویه با معاویه و مسلم ضبانی دستهای او خشک شد بنوعیکه نان در دهان او میگذاشتند و نجتر بن ربیعه خروسی داشت روزی رفت که دانه بوی دهد منقارزدوچشم او را کند و از آن آزار بجهنم رفت و مالک بن هشیم کندی بعلت‌اسهال مبتلا شد تا بسقر رفت‌و عمر سعد حرام زاده از دعای آنحضرت گندم‌ری را نخوردبلکه گندم نتوانست خورد و از جو زهر مارمیکرد و آزاری بهم رسانید که نمیتوانست نا ن گندم بخورد تا عاقبت مختار او را بنزد عمر فاروق فرستاد و هر کس که دشمن حضرت بودلال‌شدو هر کس که بی ادبی ببدن مبارک آنحضرت کرده بود شل شدو جمع کثیری حناق نمودند و بمردند و زید بن ار طاة بچاه افتاد و هرکس بویهای خوش آنحضرت‌را غارت‌کرده‌بودهمه‌خون شد و بردارنده آن بعلت جرب مبتلا شد و کتابهای آن‌حضرت را هر کس برده‌بود آتش در او افتاد و سوختند و چند نفر از ایشان سوختند و هرخانه که‌اموال‌آنحضرت‌و اصحاب آنحضرت داخل شده بود و عاقبت آنخانه‌ها مختارخراب کرد و صاحبانش را بر دار کشید وهر کس که عطرهای آنحضرت برخود مالید پیس شد و عبدالله به قیس خولانی بعلت‌جرب‌گرفتار شد و چون سگ ناله و فریاد میکرد تامرد و هر کس اسب بر بدن مبارک او دوانیده بود اسهال بول ومسلسل‌بول‌بهم رسانیدو بعضی مبطون شدند و ضریم بن الاحجار را آنحضرت نفرین کرد او تشنه شد وهر چند آب‌می‌خورد سیراب نمیشد تا از چشمه آینه جهنم سیراب شد و در کربلا آنحضرت‌آب از مخالفین میطلبید عبدالله بن الحسین الازدی ندا کرد یا حسین قطرهٔ آب فرات نخواهی خورد تا آنکه تشنه بمیری یا بحکم ما درآیی حضرت فرمود خداوندااو را از تشنگی بکش آنملعون پیوسته العطش میگفت و سیراب‌نمیشد تا آنکه شکم او بترکید و بجهنم رفت و نحربن کعب دستهای او مانند دو چوب خشک شد ودر زمستان خون از وی میریخت و عمار بن الولید بعلت انشک مبتلا شد و یاسر بن مخذومی کارد بر خود زد و خود را کشت و خود را بچاه انداخت و جابر بن یزید عمامه آنحضرت را بر

سر بست و از بام خانه در مزبله افتاد و حمل بن مالک محاوبی قریب بهزار سوراخ در بدن او بهم رسید و کرم در وی افتاد و جعوبة بن جوبه جامهٔ آن حضرت‌پوشیده و همان دم ببرص گرفتار شد و در برگشتن از کربلا تیری از پسر خواهر ابوالحنوق از غیب آمده او رابدار البوار روانه کرد و نحر بن عمر جامه آنحضرت پوشید زمین‌گیر شد و در نجاست خود غلطید تا بمرد و مرداس غلام عمر سعد ملعون دو کس با هم مجادله کردند باصلاح میان ایشان آمد کاردی‌بر شکم ایشان زدند و کشتند.

شخصی از بنی آدم دارم که در کربلا تیری بر حنک آنحضرت انداخت حضرت آن خونرا میگرفت‌و بجانب آسمان میریخت مبتلا شد بسرما و گرما فریاد میکرد و آتش از شکمش شعله میکشید و پشتش از سرما میلرزید و در پشتش بخاری روشن میگردید و در پیش روی او باد میزدند و یخ در شکمش می‌بستند تا آنکه بجهنم رفت مردی زعفران آنحضرت را غارت کرده‌بود زنش بر بدن میمالیدوی پیس شد چون کوبیدند آتش در وی افتاد مردی‌که شتران آنحضرت را غارت کرد چون کارد بر وی گذاشت که‌بکشد آتش از آن شعله ور میگردید وآتش از پاره‌های آن مشتعل بود و چون در دیگ افکندند وآتش زدند آتش از آن بیرون می‌آمد چون خواستند که بخورند از جدوار تلخ تر بود و در کربلا اسود بن‌زید دارمی ناسزا گفت بآن حضرت دو تیر از آسمان آمد و بر دیده‌های او خورد و کورشد.

یعقوب بن سلیمان گفت در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم غریبی بما داخل شد گفتم که هیچ کس در آن صحرا نبود که ببلائی مبتلا نشد آن غریب گفت شما شیعیان مدار شما بر دروغست من از آنجماعت بودم و ببلا مبتلانشدم این را که گفت نور چراغ کم شد آنملعون دست دراز کرد که اصلاح چراغ کند آتش در دست او افتاد خواست که‌خاموش کند بر ریش نحس او افتاد و بدن او درگرفت خود را بآب فرات انداخت آتش در روی او افتاد آب ایستاد هروقت که سر درمیآورد آتش او رامیگرفت باز سر فرو میبرد تا بدین نحو رفت سوی‌درک وخیاطی نیز باینقسم مبتلا شد و با این رفاقت نمود در دوزخ. شخصی‌بتماشای سرها آمده بود گفت خدا خوب مکافات اینها را داد از آسمان سنگی بر دهان او آمد بجهنم رفت و چون سرهای کافران را مختار بمدینه مشرفه نزد امام‌زین

العابدین فرستاد ناگهان ماری و در میان سرها میگردید تا سر ابن‌زیاد ملعون را پیدا کرد و در بینی او رفت و از سوراخ دیگر بیرون آمد و پیوسته چنین‌میکرد وعبدالله العروه الخثعمی را حقتعالی بعلت خوره مبتلا گردانید طبیب آمد که دهن او را باز کند حنک او از فک جدا شد و شریق بن زیاد عجمی که از کربلا برمیگشت باکسی حرف نزد و چیزی نخورد وخوابید تا بمرد روز سیم بجهنم رفت سحر بن هارون دیوانه شد و از کوفه روبصحرا نهاد و در کنار آب شیری اورا طعمهٔ خود ساخت. عمرو بن صبیح صیداوی شپش در بدن وچشمهای اوافتاد و جا کرد در گوشت او تا بمرد و سلاقه بن قدامه با زنش خوابیده بود ازخواب برجست سوزن سر آن زن بر شاهرگ او آمد و سوراخ کرد تا بمرد و عبدالله‌بن ریاح قاضی گوید از نابینائی سؤال کردم از علت کوری گفت ما نه رفیق بودیم در کربلا شبی در خواب دیدم که حضرت رسول (ص) در صحرائی نشسته‌محزون وغمگین و جامها را از دست خود بالا زده و حربه بدست مبارک خود گذاشت‌و نطعی در پیش آن حضرت افکنده بودند مرا کشان کشان بنزد آنحضرت بردندو ملکی در بالای سر آنحضرت ایستاده و شمشیر از آتش در دست آنحضرت آن‌نه رفیق مرا بقتل رسانید و آن شمشیر را بهر یک از آن نه نفر که میزد آتش دراو میافتاد ومیسوخت باز زنده میشد چون آنحالت را دیدم بدو زانو آمدم و گفتم *السلام علیک یا رسول الله*

جواب سلام من نگفت ساعتی سر در زیر بود و بعد از آن گفت ایدشمن خدا هتک حرمت‌من کردی و عترت مرا و رعایت حق من نکردی؟ گفتم یارسول الله من شمشیر نزدم و نیزه بکار نبردم و تیری نینداختم حضرت فرمود که‌راست گفتی ولیکن در میان لشکر اینهابودی و سیاهی لشکر ایشان‌را زیاد نمودی نزدیک من بیا چون نزدیک رفتم طشتی پر از خون در پیش آن حضرت گذاشته بودند پس فرمود این خون فرزند من حسین است و از خون دو میل در دیده‌های من کشید چون بیدا ر شدم نابینا بودم.

غلامی از ابن زیاد در مسجد الحرام فخر ومباهات میکرد از کشتن حسین چون او بیرون رفت سنگی از آسمان آمد بر سر او افتاد و بجهنم رفت مسلم گچ کار گوید از عقب ابن زیاد ملعون داخل قصر الامارهٔ آنملعون شدم چون داخل

شد آتش در روی او مشتعل شد و مضطرب گردید و رو بسوی من کرد و گفت دیدی گفتم بلی گفت بدیگری نقل مکن و این حکایت در روزی بود که سرها آوردند. غلامی از آنملعون در آنروز خنده کرد حقتعالی او را غضب کرده دیواری بر او فرود آمد و بجهنم رفت. غلام دیگر خنده زد بچاه افتاد و مرد. شخصی دو دست نداشت و روی او سیاه بود از سبب آن پرسیدم گفت من جمال آنحضرت بودم و مهربانی بسیار نموده‌بود خواستم که بند زیر جامهٔ او رابربایم چون‌قیمت کلی داشت هیچ‌نیکیهای آنحضرت را منظور نداشتم در شب رسول خدا را درخواب دیدم که آن حضرت شکوهٔ مرا بحضرت رسالت پناه مینمود وآنحضرت خوددستهای مرا برید چون بیدار شدم دستهای من قطع شده‌بود ورویم سیاه بود و بروایت دیگر هر دو چشم او نیز کور بود و رو سیاه در آستانهٔ کعبه چسبیده بود و میگفت خداوندا میدانم که مرا نمیآمرزی خدایا مرابیامرز چون بیرون آمد ازحرم سنگی از آسمان بر آمد و بر او خورد و بجهنم روان شد.

هر کس که بحرب‌گاه گذارش افتاد و خندید دردی گرفت که علاج نداشت و دیگر نجاری با لشکر همراه بود تیشه بر پای خود زد و پای خود را قطع کرد نجار دیگر اصلاح خیمهٔ حصیـــن بن نمیر میکرد ستون خیمه بر او خورد مرد. حدادی نیز همراه‌بود نصف بدن اوخشک شد و یکچشم او کور شد و بمرد واکثر تیراندازان کور شدند وبمردند بجدل ابن سلیم از اسب در افتاد و بمرد بیست و سه‌کس دیگر چنین مردند و حرقوص بن سعد را مار زد و کشت عامر بن نهشلی از عقب طفلی میدوید که او را بگیرد بچاه در افتاد و بمرد و حفص بن‌زیدگذری زنش یاری داشت او را در خانه آورد و در همانشب که از کربلا برگشت او رابه بدترین احوالی کشتند راوی گوید کـه قـریـب بـچـبار هزار نفر بچنین‌حالات مختلفه بجهنم رفتند.

لعنت الله علیهم من الاولین و الاخرین.

باب ششم

در احوال سید الساجدین

کنیت آنحضرت ابومحمد مشهور است و غیر مشهور ابوالحسن وبعضی‌گویند که‌کنیت‌آنحضرت مذکور است و غالبا" او را باسم یا بصفت یاد میکنند والقاب آنحضرت را سیّد السّاجدین و زین العابدین و زکی و امین‌و دوالتفنا تست و نام حضرت علیست و درتورات اویـل است و در انجیل عابـد است و در کتا ب زند واخشوازاد است و در کتاب هندوان جرکه است. پدر آنحضرت امام حسین علیه السلام ومادرش‌سلامه شاه زنان است شهربانوا بنت یزد جردبن شهریاراست وآنحضرت شاه زاده عرب و عجم است و بعضی از تواریخ ثبت است که‌شهربانو دختر شیرویه بن پرویز است.

ولادت باسعادت آنحضرت در روز جمعه بقولی پنجشنبه پانزده ماه‌جمادی‌ـ الثانی ونهم ماه شعبان‌نیز گفته‌اند. پس از شهادت‌حضرت امیرالموٴمنین بدوسال و بعضی گویند با امیرالموٴمنین دو سال بود و با امام حسن ده سال و بعد از امام حسن با پدر بزرگوار خود و مدت امامت آنحضرت سی و پنج سال بوده و بعضی گویند روز یکشنبه پنجم ماه مبارک رمضان‌سال سی‌و هفت هجری تولدیافت و درمدت سی و پنج سال آنحضرت از نماز وضوی نماز ظهر نماز صبح را اداکردند

که شب بعبادت بیدار بودند و هر وقت که طعام نزد آنحضرت حاضر کردندواقعهٔ کربلا را بخاطر میآورد و چندان میگریست که آب دیدههای آنحضرت طعامرامخلوط بآب میکردند.

یکی از غلامان آنحضرت گفت فدای تو شوم یابن رسول الله میترسم تو خود را هلاک کنی و گناه کار شوی وحضرت فرمود:

اشکوا بثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون

یعنی شکایت نمی کنم درد و اندوه خود را مگر بخدا و من میدانم ازخدا آنچه شما نمیدانید. پس فرمود که هیچ وقت بخاطر نمیآورم کشته شدن فرزندان فاطمه را مگر که گریه در گلوی من میگیرد و گریه کنندگان بغیر از آنحضرت شش نفر دیگربودند حضرت آدم از برای ترک اولی وفراق بهشت سیصد سال گریست و بعضی دویست سال گفتهاند و حضرت نوح از جفای امت و تمرد کردن ایشان بسیار گریست وحضرت یعقوب وحضرت یوسف چهل سال در فراق یکدیگر گریستند و حضرت یحیی از ترس جهنم همیشه گریست وحضرت فاطمه صلوات الله و سلامه علیها از برای فراق پدر بزرگوار خود و جفای منافقان چندان گریست که اهل مدینه از دست او به تنگ آمدند و حضرت سید الساجدین هفتم ایشان بود وآن حضرت را ذوالثفنات میگویند برای آنکه پیشانی مبارک آن حضرت و زانوهایش از کثرت سجده و عبادت مثل کف پای شتر پینه میکرد و گاه بود که پوست پیشانی آن حضرت که پینه میکرد بمقراض میچیدند و سخاوت آنحضرت مشهور است و مروت نسبت بخلق الله بمرتبه بود که چون او را حضرت باقر غسل میداد شانه و پشت مبارک او مثل کف پای شتر بود و از بسکه آرد وگندم و زر وجامه درشبها بدوش برداشته وبخانه فقرای مدینه برده وشبی که آن حضرت از دنیا رحلت نمود اکثر اهل مدینـه و بقولی چهار هزار نفر بی شام خوابیدند که مایحتاج ایشانرا در شبها آنحضرت میآورد و حلم او بود که خادمی کاسهٔ آش سـر سـر آنحضرت ریخت او را در معرض خطاب و عتاب و مؤاخذه درنیاورد و او را آزاد ساخت و علوم الهی و انبیاء و میراث و منصب جلیل القدر امامت با او بود.

عدد اولاد آنحضرت پانزده نفر فرزندداشت محمد مکنی بابوجعفر وهوالباقر بعلوم الانبیاء المرسلین صلوات الله علیه و علیهم مادر او عبدالله بنت حسن بن

علی‌بن ابی‌طالب و زید صاحب خروج و عمر برادر او ومادر ایشان ام ولد است وزیدیه بامامت‌زید قایلند و بعداز او بیحیی پسرش و بعد از یحیی محمد وابراهیم پسران عبدالله امام حسن که خروج کردند و بعد از ایشان امامت بمحمد نام‌که صاحب طلقان‌بود رسید و او در ایام معتصم عباسی اسیر شد و در حبس او وفات یافت والحال شرفای مکه معظمه و اهل یمن و توابع او زیدیه‌اند و دراصول‌اشاعره‌اند و در فروع بعضی حنفی‌وبعضی شافعی‌اند و زیدیه میگویند امامت مخصوص‌فرزندان فاطمه‌است بشرط آنکه آن فرزند عالم و زاهد و شجاع باشد و خروج بسیف کند خواه از اولاد حسن و خواه از اولاد حسین باشد.

جارودیه از زیـدیه میگوید که رسـول خدا نص خلافت کرد بعلی بصفت نه بتسمیه واین نص خفی بود و بعد از رسول امام علی (ع) وخلق کافر شدند که دیگری را نـصب کردند و خلفای ثلثه را لعنت میکنند حروریه از زیدیه گویند امامت شوری بود هر کس را که مسلمانان‌اختیار کنند منعقد و دوامامت مفضول‌بر فاضل درست‌بودو گویند ابوبکر و عمر بخطای خود کافر شدند و گویند عثمان‌نیز کافر شد ببدعتهای خود و چون جارودیه تبرا کنند شیخین را الاقلیلی دراصول معتزله‌اند و در فروع ابی از زیدیه است گویند امامت‌ازعلی‌بود اما او چون‌ترک کرد بر شیخین و عثمان‌را دوست نمیدارند اما بد هم نمیکنند و در اصول‌معتزله و در فروع بانواصب متفق‌اند و استغفرالله ائمه معصومین را گمراه دانند وامامت فاسق‌را درست میدانند و دیگر از فرزند آن‌حضرت عبدالله وحسن و حسین‌مادر ایشان ام ولد است و علی کوچکتر فرزندان آنحضرت است و خدیجه که مادراو ام ولد است و فاطمه وعلیه و ام کلثومو مادر ایشان نیز ام ولد است.

وفات آنحضرت در هیجدهم ماه محرم سال نود چهار هجری واقع شد و شیخ طوسی بیست پنجم آن سال محرم گفته است و کفعمی بیست و دویم همان سال‌گفته‌است که بدار البقا رحلت نمود بزهر ولید بن عبدالملک و این مذهب ابن بابویه و جمعیست و بعضی هشام بن‌عبدالملک را قاتل آنحضرت میدانند و عمر شریفش پنجاه وهفت ونه و هشت گفته‌اند مزار کثیر الانوارش در قبرستان بقیع است نزد قبر عباس.

باب هفتم

در بیان خیر مآل حضرت باقر علیه السلام

کنیت آنحضرت ابوجعفر است و القاب او شاکر وهادی و نام مبارک آنحضرت محمد است ملقب بباقر یعنی شکافندهٔ علوم و نام آنحضرت در تورات انفسور است و در انجیل فرنکان باگیر بکاف عجمی و در کتاب زند ایزددان و در کتاب هندوان ساهب و در انجیل ارامنه دددر و ثعلبی که از علمای عظیم الشان امه است نقش نگین آنحضرت را در تفسیر گفته است که اینست.

ظنی بالله حسن و بالنبی الموتمن وبالوصی ذوالمنن بالحسن و الحسین.

ولادت آنحضرت در روز جمعه یا سه شنبه پنجم ماه مبارک رجب است و بعضی در روز دوشنبه سیم ماه صفر ختم بالخیر و الظفر سال پنجاه و هشتم هجری در مدینهٔ مشرفه واقع شد وآنحضرت اول علوی بود که از دو علوی بهم رسیده و حضرت بحسب جثه بسیار مرطوبی بودند بنحوی که در راه رفتن تکیه برغلامان میکردند و تردد مینمودند و جابر بن عبدالله انصاری از آخرین صحابه حضرت رسالت پناه بخدمت آنحضرت رسید و سلام حضرت رسالت را باو رسانید و عامه ملاعین نیز بر این قایلند که پدر بزرگوار آنحضرت علی بن الحسین است و مادرش مکنی بام عبدالله بنت حسن بن علی بن ابیطالب.

معجزات و خوارق عادت آنحضرت بسیار است و آنچه از علوم و کمالات با امیرالمؤمنین و پدر بزرگوارش بود همه با وی بود با منصب جلیل الشان امامت و علمای نواصب و خوارج و گوساله پرستان و همهٔ فرق مسلمانان و سایر ملل تصدیق بزرگواری او نموده‌اند در اکثر کتب خود فضیلت او را نوشته‌اند که هنوز در میان است.

عدد اولاد سه پسر داشت و یکدختر پسر آنحضرت امام جعفر صادق است وعبدالله و ابراهیم و دختر ام سلمه و ثعلبی در تفسیر خود میگوید که اولاد امجادش هفت نفر بودند عبدالله جعفر است و عبدالله مادر ایشان ام حکم بنت اسعد بن مغیره بنی ثقیفه و علی و زینب و ام سلمه و مادر ایشان ام ولد است

وفات آنحضرت و سبب آن: در احادیث معتبره مسطور است که زید بن حسن بن علی بن ابیطالب با آنحضرت از برای اوقات میراث رسول خدا مجادله کردند و میگفت فرزند امام حسن اول بزرگتر است از امام حسین و زید گریبان او را گرفت و کارد بر حضرت کشید و می‌خواست که آن‌حضرت را بکشد و حضرت را بخانه قاضی برد برای ادعای میراث و اوقات و بعد از محاکمه که جواب شنید رفت بشام نزد عبدالملک مروان ملعون و دروغ بسیار و تهمت چند بر آنحضرت زد و فتنه بسیار کرد تا آنملعون را مترصد قتل آنحضرت کردند بر سر اسب و میراث رسول خدا و عاقبت هشام تدبیری کرد و یزید را زینی داد و زهر در او تعبیه کرده بود و برای آنحضرت فرستاد آنحضرت بسبب زهر آن زین از اینجهان بیرون رفت و بعد از چند روز زید را دردی عارض شد که مخبط گردید و هذیان میگفت و نماز نمیکرد تا بعذاب الهی واصل واینواقعه هایله در روز دوشنبه هفتم ماه ذی الحجة الحرام در سال صد و چهارده هجری واقع شد و عمر شریفش پنجاه و هفت سال در بقیع نزد پدر بزرگوارش در مقبره عباس مدفون است وآنحضرت هم معاصر عمر عبدالعزیز که از ملوک بنی امیه بود و عمر رعایت بسیار بآنحضرت میکرد و فدک را رد کرد بر آنحضرت و سب حضرت امیرالمؤمنین نکرد و مردم را ازاین فعل شنیع منع کرد تا زنده‌بود بنی هاشم و اقارب و برادران آنحضرت را معزز و مکرم و با جلال بودند و سنیان با وجود عداوت آن حضرت را دوست میداشتند بنحویکه قسم بسر مبارک او می‌خوردند.

باب هشتم

در ذکر احوالات حضرت امام جعفر الصادق علیه‌السلام

آنحضرت میانه بالا و افروخته روی و سفید بدن و کشیده بینی و مویهای او سیاه ومجعد بود و برخد رویش خال سیاهی بود و کنیت آن ابو عبدالله و نام او جعفر است و در تورات شموعاست و در انجیل همه فرق‌نصاری صادق ودر کتاب زند و پازند اسیم و در کتاب انکلیون صدیقست ودر کتاب اهل‌سنت و غلات نیز صادق است و در کتاب براهمه عالم و نقش نگین آنحضرت
رب عصمنی من خلقک بود.

ولادت با سعادت آنحضرت موافق مشهور روز جمعه و بعضی دوشنبه‌هفدهم ربیع الاول بعد از آنکه هشتاد و سه سال از هجرت گذشته بود در مدینه‌مشرفه واقع شد و بعضی هشتادم و هشتاد و ششم نیز گفته‌اند در ماه رجب پدربزرگوارش حضرت‌باقر است و مادرش ام فروه دختر قاسم فقیه پسر محمد نجیب بن‌ابی‌بکر است و مذهب شیعه جعفریه موسوم بآنحضرت است و اختلاف مذاهب و امامان چهار مذهب اهل سنت‌وبدعتهای ایشان در زمان آنحضرت بهم رسید در ایام کفر انجام شقاوت فرجام سلطنت بیسعادت منصور دوانقی علیه اللعنه خلیفه‌دویم عباسیان و ابوحنیفه نعمان بن ثابت‌کوفی امام اعظم سنیان از تلامذه آنحضرت‌بود. باغوای شیاطین جن وانس و حب جاه ومنصب امامت تطیع زرد و

عزت از منصور نسبت بآن کافر بیدین از جادهٔ هدایت برتبه حیرت و ضلالت داخل شده ادعای فتاوی دین و اجتهاد در دین اسلام نمود و چون آب وضوی آنحضرت برداشته بهرکس میداد شفا مییافت و باوجودیکه ابوحنیفه خودش مذهب زیدیه را داشت و رای زیدیه را در خروج جایز میدانست وپنهان فتوا میداد که واجبست تصرف زید بن علی بن الحسین وزید را امام میدانست و میگفت واجبست مال نزد اوبردن که او خروج کند و واجبست خروج برین زرد که نام امامت وخلافت بر خود بسته است یعنی دوانقی وامثال از بنی امیه مشهوراست که زنی پیش ابوحنیفه آمد که تو فتوی دادی پسرم خروج نمود بجنگ با محمد وابراهیم پسران عبدالله یعنی زید بن الحسن بر منصور خروج نمودند و پسرم را کشتند . ابوحنیفه گفت کاش من بجای پسر تو بودم وهمیشه ابوحنیفه در باب منصور و امثال آن از خلفای بنی امیه وعباس میگفت که اگر اینها مسجدی بسازند امر کنند که آجر او را بشمارم زیراکه ایشان فاسقند و فاسق اهلیت امامت ندارد منصور او رااز این سخنان از نظر انداخت او را حبس کرد و در زندان بود تا مرد و بجهنم رفت و همین باعث اعتبار او شد دنیاش چنین وآخرتش خراب گشت

صاحب کشاف در تفسیر آیهٔ کریمه *لاینال الله عهدی الظالمین* از زبا ن امام اعظم گفته است که این آیه دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت داشته باشد که اگر قاضی باشد حکمش فاسد است و اگر فاسق گواهی دهد گواهیش مردود است واطاعت او واجب نیست و خبرش مقبول نیست و پیشنمازی نمیتواند بکند و از ابن عتبه منقولست که او میگفت هرگز ظالم را امام نمیکند و چگونه جایز است که ظالم را امام کند وحال آنکه امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس اگر ظالم را نصب کند مثل مشهور است که هر که گرگ را شبان گوسفندان کند ظلم بر گوسفندان کرده است و قاضی بیضاوی در تفسیرش انصاف مرعی داشته و ذکر کرده است که هر که یکوقت ظالم باشد قابلیت نبوت وامامت ندارد این دلالت میکند بر آنکه میباید پیغمبران معصوم باشند . پیش از بعثت و بعد از بعثت و امامان نیز معصوم باشند پیش از امامت وبعد از امامت و بر او نیز بحث کرده‌اند که دلالت یکی است هر چه در نبوت است در امامت همان است پس بگواهی سه عادل باعتقاد شما که زمخشری و ابوحنیفه و بیضاوی ثابت

شد که فاسق صلاحیت امامه‌ندارد پس شیخین شما مستحق‌خلافت‌نباشند و اهل بیت امامت نداشته باشند و آنچه ظاهر میشود فضیلت شافعی و دیگران از آن خر ابوحنیفه زیادتر بوده و این است چند کلمه از فتاوی ابوحنیفه که بیان‌می‌نماید وطی با محارم خود مثل‌مادرو خواهرو عمه‌و دختروعروس و غیر اقارب خود در حین ضرورت‌جایز است و هر گاه حایلی از حریر در میان ذکر وفرج باشدکه جلد بجلد نرسد چون ذکر برخاست بر مادرتوان کردن جماع لیک باید خرقه‌ای پیچی توبردور ذکر و دیگر گفته است شر از خداوخیر از اوست و این‌مذهب‌کفار و مجوسان است و بهلول علیه الرحمه در اینمسئله او را جواب داده است.

گویند روزی ابوحنیفه گفت که اگر جعفر صادق این سه چیز را اعتقادنداشت من بطول او کار میکردم اول آنکه میگوید خیر از جانب‌خداست و شر از افعال بنده و من میگویم بنده را اختیار نیست خیر و شر هر دو از جانب خداست. دوم میگوید شیطان در روزقیامت در آتش است من میگویم که آتش‌او را نمی‌سوزاند چرا که جنس از جنس متأذی نمیشود و او خود مخلوق از آتش است. سیم آنکه میگوید خدارا در دنیاو آخرت نتوان دید من میگویم کسی که وجود داشته‌باشد چون نتوان دید اگر در دنیا نه بینند در آخرت به بینند.

بهلول حاضر بود اینرا که شنید کلوخی برداشت و بر سر آنملعون زدوگفت هر سه مسئله باطل شد. ابوحنیفه شکوه اورا بخلیفه‌کرد پس خلیفه او را احضار کرد و گفت چرا سنگ بر ابوحنیفه زدی گفت من نزدم ابوحنیفه گفت زدی گفت من نزدم خدا زد بهلول گفت ای ملعون تو میگوئی شر از جانب خداست وبنده را اختیاری نیست پس از من چه میخواهی و میگوئی که جنس از جنس متأذی نمیشود پس تو از خاکی واین کلوخ که بر تو زدم خاک‌بود چرا تو رامتأذی کرد دیگر می‌گوئی خدا را میتوان دید چرا که موجود است و این درد که در سر تو موجود است بمن بنما. میگوئی درد میکند کو دردی که موجوداست.

دیگر گفته است: جلد سگ از دباغه پاک کن رنگ آن رامثل رنگ‌خاک‌کن میتوان پوشید اورا درنماز — اجتهاد من بود ای سرفراز و این‌مذهب قلماق و ارس استو گرجیان که مستورهٔ او رادر قرآن از کتاب ایشان برداشته. دیگر گفته که استنجاء بآب جایز نیست بلکه کلوخ مالکند و دیگر گفته است بنگ و بوره‌حلال

است و شراب بحرارت آتش حلال است و اینطریقه براهمه هندوان است که از ایشان فرا گرفته و دیگر گفته: گر بعمدا "باد راسازی رها — در نماز خود درست است روا — و این کیش نسطوریه از مسیحیانست که او اختراع کرده و دیگر گفته زنی که یکشبه در بغل او بخوابی و بعد از آن بسفر روی و بعد از آن که مراجعت کنی چندان اولاد بهم رسانیده همه فرزندان تواند که ملک نقال آب پشت ترا در شکم آن زن ریخته و آبستن شده و اینمذهب ملحدان دهریان است که تعلیم نموده بودند. دیگر گفته است هر که دلوی وعصائی دارد پیاده تواند رفت واجب الحج است اینمذهب قلندران است. دیگرعلم الهی راباعث و علة میداند و خدا را قادر بالذات نمیداند و اینمذهب فلاسفه و یونانیان است که متابعت ایشان نموده از اینقسم مسائل بسیار گفته است.

دیگر شافعی بود که دعوی امامت کرده گفته که منی پاکست و یزید و معویه را مؤمن میداند و میگوید هر گاه بول بر زمین ریخته شود پاکست زیرا که استحاله میشود و اینمذهب عیسویان است ودیگرگفته وطی بر غلام زر خریده حلالست زیرا که بمنزلهٔ ملک است و این مذهب لوطیانست و جایز میداند که اگر کسی دختری از زنا داشته باشدبخواهد حلال میداند وطی مادر و خواهر و سایر محارم خودرا هرگاه کافر باشند اسیرکنی و یا در قید بندگی باشند بخری زیرا که بمنزلهٔ ملک میشوند و اینمذهب زنادقه گبران است و بعد از آن مالک بن انس از فقهای سیمین گفته: سگ بچه پاکست گوشتش را توان — نوش جان کردن ورا در هر مکان شرط آنکه چشم رانگشاید او — پس حرام است چشم را بگشاید او. واینمذهب فرنگان است وحنبلی از چارمین ایشان — حنبلی گفتا خداجسم است و جان — مینشیند در فرازآسمان — صورت امرد پسر باشد خدا — لؤلؤ مرجان بود کفشش بپا — هر شب جمعه ز چرخ چارمین — پس فرود آید نشیند بر زمین — بر خری باشد سوار آن شهریار — لیک تنها گاه بر اشتر سوار — پس خلایق از مشرق و مغرب عالم بدرگاه شقاوت پناه معویه دستگاه دوانقی که معاصر آنحضرت بود و باقی ملوک عباسی نهادند وبر سر فقهای اربعه جمعیت نمودند و امر بجائی رسید که هر کس نزد ابوحنیفه میرفت و یکمسئله می‌پرسید یک اشرفی بوی میدادند و هرکس ازحضرت صادق مسئله میپرسید یک اشرفی از وی میگرفتند و خلایق فتاوی اینچهار سگ

را حق میدانند و فرمان ایشان را بجان قبول کردند و دوانقی خلق را تحریص نمود برفتن نزد ابوحنیفه و آنملعون با اعوانش و این فقها بفرمودهٔ خلفاعوام الناس‌را راغب نمودند بمحبت ابی بکر و عمر استدلال چند پیدا کردندبرحقیقت آنچه خلفای ثلثه و سایر منافقین صحابه بنی امیه و اعادی دین نسبت باهل‌بیت رسالت واقع ساخته بودند از زدن‌و بستن و کشتن وسوختن و اره کردن وتهمت زدن وغصب حقوق ایشان نمودن ودروغ از زبان پیغمبر گفتن و بدعتها در دین اوکردند و همه‌راحق دانستند وگفتند حق کرده است آنچه معویه باامیرالموٴمنین کرده است ازلعن‌کردن وجنگ کردن و اسیرکردن وزدن وبستن وکشتن واسیروغارت کردن شیعیان آنحضرت راهزار کم پنجماه ناسزا گفتن امویان‌و انصار ایشان در دنیا بحضرت امیرالموٴمنین و اهل بیت صلوات الله علیهم و تهمت زدن بر حضرت‌را وسقط شدن محسن و این ملاعین ها گفتند آنچه خلفای ثلاثه و معاویه کردند مجتهد بودند و اگر هم خطا کرده باشند بازیک ثواب هم دارد و حلال دانستند کشتن امام حسین را و بردن اموال او را و غارت کردن و بردن زنان و فرزندان‌او را شهر بشهر گردانیدن و آنچه طلحه و زبیر و عایشه و عبداللهزبیر وابن زیاد و کافران کردند و هر کس از منافقین که دعوی‌امامت زده بودندگفتند همه حقست و هر فاسق مخنث را امیرالموٴمنین خواندند و هر ظلمی که‌برشیعیان خواهند کرد سنیان تا روز قیامت همه را خوب میدانند و همه فرزندان زنا و منافقان و فاجران‌بنی امیه و خلفای بنی عباس را امام عادل دانستند و خلیفهٔ الله و خلیفه رسول خواندند و افراط در فضیلهٔ شیخین کردند زیاده از پیغمبر بنحویکه گفتند آنچه ایشان کردند در امرخلافت بهتر از پیغمبر کردند و گفتند رسول خدا نیز مجتهد بودند و گفتند شیخین زیاده از پیغمبر سعیها در دین کردند و گفتند آنچه پیغمبر به عمر گفت در مرض موت که آنحضرت هذیان‌وپوچ میگوید از غایت شعور و دینداری او بوده است گفتمو غلط نکرده و گفتند آنچه عثمان نیز کرده است حق بوده و محض عدالت از کشتن ابن‌مسعود و آواره کردن ابوذرو زدن عمار وسوختن‌مصاحف‌و خرج کردن بیت المال و به بنی العاص‌دادن *لعنة الله علیهم من الاولین و الاخرین*.

اگر از یهود می‌پرسیدعمر خطاب را میشناسید که چه کاره‌بود میگویند عمر

تخم شوکیوز است بلغت عبرانی یعنی ولد الزنا است و اگر پرسید که اینرا از کجا گوئید گویند درکتابهای ما نوشته است و اگر از دانشمندان نصاری پرسی که عمررا میشناسی لعنت بر وی میکنند و گویند بزبان مسیحی که عمر درکانیست یعنی از ازل بیسسر و پا و پادشاه ظالم بود که راهداری بهم رسانند وجزیهٔ ما را زیاد کرد چنان شخصی را سنیان امام اعظم و فاروق میدانند پس شیعیان حسب الفرموده امام تقیه کردند واز هر ولایت افتان و خیزان و ترسان و لرزان میآمدند ومسایل اصول و فروع دین خود را از آنحضرت اخذ میکردند چون اختلاف بسیار در مذهب وفتاوی و مسائل بهم رسیده بود از این شیاطین انس و اتباع خلفا راهها را بر شیعیان بستند و مانع دخـول و خـروج از خدمت آنحضرت و ائمه و سایر معصومین شدند وعلمای زمان و فاجران ناصبان از راه حسد و عداوت فتوی بقتل شیعیان دادند وایشان را رافضی خواندند و سلاطین هر زمان متابعت علما وکشیشان سنیان نمودند و بنی عباس بر این اعتقاد بودندو بسا خلق الله کشتند و خانهای ایشانرا خراب نمودند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کردند لاجرم مؤمنان ذلیل وخوار شدند و فرار برقراردادند و در هر گوشه بودند خاموش شدند و مذهب تشیـع مخفی شد و مردم بمتابعت کلاب ثلاثه و معویه علیهم اللعنه ماندند تا روز معلوم که خداوند عالم حق را از باطل جدا کند خلق عالم را از اولین تا آخرین جمله را مرتد نمودند و آنحضرت علوم توراب و انجیل و زبور و علوم انبیاء از جفـر و اعداد و علوم غریبه و انواع حکمت و ریاضی کمانزل من السماء میدانست و معرفت بجمیع لغات طوایف بنی آدم داشت و علماء هرملت کد مشکلی روی میداد بآن حضرت رجوع می نمودند دوست ودشمن ومخالف اورا صادق میگفتند و از حضرت صادق تا امام حسن عسکری علیهما السلام را خلفای بنی عبـاس شهید کردند.

عدد اولاد و امجاد آنحضرت ده نفر بودند اسماعیل وعبدالله و ام فروه مادر ایشان فاطمـه بنت حسین بن علی بن الحسین بن ابی طالب (ع) زراره گوید حضرت طفلـی داشته از شیر باز گرفتـه بود آزاد کرده که مربی او بوده خنجری بر او زد او را کشت وحضرت باقر در حیات بود تقیه بر آنطفل نماز گذارد و او عبدالله نام داشت و دیگر حضرت با جلالت موسی بود و اسحق و

محمد مادر ایشان ام ولد بود و عباس و علی و فاطمه از مادران متفرقند و اسماعیل پسر بزرگتر آنحضرت بود ومکنی بود بابو محمد و اعرج لقب ویست و آنحضرت او را از عریض بمدینه آوردند و تابوت او را بدوش داشتند وعریض قریه‌ایست چهار میل بمدینه راه استو حضرت صادق بسیار بر او گریست و پرده از روی او برمیداشت و اورا میبوسید و او را بمردمان عرض میکرد که مرده است از برای تنبیه جماعتی که منکر بودند مردن او را و آنحضرت بر کفن او نوشت که اسمعیل یشهدان *لا اله الا الله* و هر شب برای آن دو رکعت نماز میکرد در رکعت اول *انا انزلنا* یکمرتبه و در ثانی *انا اعطیناک الکوثر* یکمرتبه و گروهی از شیعه‌اسماعیل را امام میدانند بقیاس آنکه چون‌آنحضرت بسیار محبت با او داشت گفتندالبته او امام استو اسماعیل بسیار وجیه و صاحب جمال بود واسماعیلیه دو طایفه‌اند یکطایفه اسماعیل را باماست‌ختم کردند و طایفهٔ دیگرباامامت محمد پسر اسماعیل قائلند باطنیه گویند وحمد قرامط رئیس ایشان است او گوید امام هفت است علی وحسن و حسین عابد و باقر وصادقو اسماعیل مذکور صلوات الله علیهم .باصیه گویند اسماعیل زنده است و درآخر الزمان باز آید و مهدی آنست بدانکه‌عبدالله بن میمون قداح تیرتراش واضع این مذهب است و ملازم حضرت صادق بود و حدمت اسماعیل نیز کردی چون اسماعیل وفات کرد او را پسری بود محمد نام باز عبدالله خدمت‌اوکردی چون دوانقی ملعون حضرت صادق را زهر داد مرزبان بن عبدالله بن‌میمون محمد ابن عبدالله بن میمون محمد بن اسماعیل را برداشت و بمصر رفت چون محمد ابن اسماعیل وفات‌کرد او را کنیزی بود حامله آن‌کنیز را بکشت‌وکنیز او را بجای او نشانید و چون کنیزک زائید پسری زایید او رازندقه بیاموخت و گفت این پسر محمد بن اسماعیل است چون بزرگ شد گفت این‌امام استو قومی از ملوک عجم تابع وی شدند و گروه بسیار بضلالت افتادند وجماعتی از نسل این پسر ملوک مصر واسکندریه شدند و مغرب‌زمین‌را بگرفتند و اولاد او در عالم پراکنده‌شدند وراغبو قایم و فاتح و منتقم بدین ترتیب تا زمان‌مستنصر عباسی که نسل ملوک مصر منقطع شد و بعضی گویند عقب اسماعیل از دو پسر وی بود محمد و علیو عقب محمد از اسماعیل ثانیست و جعفر شاعر اماعلی‌بن اسماعیل اولاد او در دمشق و عراق عرب بسیار شدند و نسل اسماعیل منقطع

نشد مذهب اسمعیلیه ایشان ملحد شدند و از دین بدر رفتند و اینطایفه راقرامطیه وخرمطیه و سمعیه و بابکیه و محمره و صاحبیه نیز گویند و بیشتر ایشان باطنیه‌اند گویند هر چیزیرا از قرآن و حدیث ظاهری و باطنی است ظاهر بمنزلهٔ پوستست و باطن بمنزلهٔ مغز استو این آیه‌را دلیل سازند:

له باب فیه الرحمة و ظاهرهم من قبله العذاب

و گویند خدا نه موجود است و نه معدوم و نه قادر است و نه عاجز ونه عالم ونه جاهل و نه بینا ونه‌کور و نه شنوا و نه کر و در جمله صفات معانی‌او جفت کنندبدینطریق که یاد کردیم و گویند که عیسی را پدر نبود یعنی از پدر تعلیمی‌نداشت که علم را ازو فرا گرفته باشدو او علم از فقیهان آموخته بود که درزمان‌وی‌بودند و آنچه گفتند عیسی مرده را زنده میکرد یعنی دلهای مردمان را بعلم زنده میکرد خلق را براه راست میخواند و هیچ تکالیف ظاهر برخلق واجب نیست نماز عبانست از آنکه مولای خود را خواند وزکوه آن بود که‌هرچه ازموءنت تو و عیال تو زیاد باشد بدرویشان بدهی و روزه عبارت است از آنکه صمت اختیار کنی و حرف نزنی و اذان و اقامه‌آن بود که خلق را مقتدای‌طاعت خوانی بعضی گویند روزه اشارتست بآنکه هر چه مقتدا کند ساکت و خاموش باشی و عیب مقتدانطلبی و هر چه او کند از فواحش و زندقه آنرا حق دانی و گویند حج عبارتست از قصد کردن نزد امام خود هر که را قدرت باشد در رفتن‌لازم است و گویند محرمات عبارت است از قومی که ایشان را دشمن باید داشت و از ایشان بیزار باید بود و لعنت بر ایشان باید کرد بدل نه بزبان فرایض و طاعات‌عبارت است از قومی که دوستی ایشان واجب بود و گویند آنچه خدا در قرآن گفت:

و اذقال للانسان اکفر

عمر و ابوبکر را می‌خواهد و فرعون و هامان در قرآن ابوبکر و عمرند وقرآن وحدیث را بدین نوع تفسیر کنند و گویند حقتعالی از ملوک اسماعیل رابرسالت فرستاد نزد خلق پیش از بعثت و ظهور اسلام و نام وی شیروبن داود است واو بهتر ازهمهٔ انبیاء و رسل بوده‌و گویند وضو عبارت است از اساس دین که‌ایشان نهاده‌اند و نماز عبانست از ناطق نصیحی که حرف زند و گویند آنچه خداگفت:

ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر

بدین صلوه ناطق می‌خواهند و خلق را نهی کند از بهر صلوة ظاهر فعل بود و نهی از باطن فعل صورت نه‌بندد و گویند قیامت و حشر ونشر و سؤال و برزخ و بهشت و دوزخ نیست وحال آدمی‌مثل گیاه است که خشک میگردد ومیریزد و دیگر سبز شود و گویند صفات حقتعالی و معرفتش بعلم حاصل شود و چون‌عقل کفایت باشد در معرفت خدا حاجت بامام نباشد و ازین‌قسم زندقه بسیار گفته‌اند بدین اختصار شد.

و بعد از فوت اسماعیل عبدالله برادر بزرگ او بود از فرزندان حضرت‌اما در نزد پدر قدر و منزلت مثل اسماعیل نداشت و بخلاف آن حضرت در اکثر چیزها میلی داشت و پایهای بزرگ داشت و او را افطح میگفتند یعنی فیل‌پا فطحیه از شیعهٔ عبدالله منسوبند و در ایام حیات آن حضرت محشور میشد با طایفهٔ حشویه و منکر و دعوی امامت‌میکرد بعد از آنحضرت و حجت باین گرفت که من پسر بزرگترم جماعتی از جهال شیعه متابعت او کردند و اسحق بن‌جعفر ملقب‌بود بموءمن و از اهل صلاح‌و فضل بود از غایت حسن و جمال و صلاح او را محمد دیباج و محمد ماءمون میگفتند و مدت العمر یکروز صایم بود و یکروز فاطر اما میگویند مذهب زیدیه داشت و خروج کردن بشمشیر علی بن جعفر ثقه وعظیم‌الشان و ابوالحسن کنیت اوست و علی عارضی نیز گویند و نسب او بعریض است و در کودکی از پدر بآن مانده بود و از برادر خود موسی بن‌جعفر علم‌آموخته بود وبسیار فاضلست و متابعت برادر بزرگوار خودش مینمود.

احادیث بسیار علماء خاصه بلکه‌عامه ملاعین نیز از او نقل کرده‌اند و کتاب اواصول اربعماه عقب آنحضرت از پنج پسر است موسی و علی عارضی و محمد مامون واسماعیل وتوتمن و اسحق را سه پسر بود محمد وحسن و حسین واولاد ایشان بسیارند و محمد دیباج عقب او از سه پسر بود یکی حسین و اولاد اومنقرض شدند و دوم قاسم و بنوالشبه از اولاد اویند و بنوا الطیاسره بمصر وبنوالعروس و بنوالجوارزه از اولاد قاسمند وعلی عارضی اولاد او را عریضیین‌گویند و عقب او ازچهار پسر است محمد و احمد شعرانی‌و حسن و جعفرناووسی طایفه‌اند ازشیعه تا بامام جعفر قایلند و بامامت باقی ائمه قایل نیستند وجه تسمیه او را ناووسی میگویند که ایشان مردی‌اند ناووسی میگویند که ناووس اسم مقبره‌نصاری است و

بعضی از ناووسیه بالوهیت حضرت قائم (ع) قایلند و بعضی گفته‌اند آنحضرت مهدی است و نمرده تا ظاهر کند حق او را.

ابو حامد زرونی حکایت کرده است که ناوسیه میگویند که حضرت امیرالمؤمنین پیش از قیامه برگردد و زمینرا پر از عدل کند. وفات آنحضرت سال صد وچهل و هشت هجری در ماه شوال وبعضی دوشنبه پانزدهم گفته‌اند و صاحب کشف الغمد شصت و هفت سال و شصت و یکسال نیز گفته‌اند با جد خود علی بن الحسین بیست و یکسال بود و چند روز بروایت دیگر پانزده سال و با پدرش نوزده سال وبعداز آن آنحضرت سی و چهار سال ماند و کلینی از ابوبصیر روایت کرده است که حضرت صادق در هنگام وفات که سال صد و چهل و هشت هجری بود شصت و پنج سال داشت و ایام امامت آن حضرت بعد از پدر سی و چهار سال بود و در بقیه ملک هشام بن عبدالملک و ولید بن یزید عبدالملک و یزید بن ولید و ملک ابراهیم بن ولید و ملک مروان حمار پس ابو سلیم خروج کرد و در سال صد و سی و دو هجری و عبدالله سفاح از بنی امیه خلیفه شد وچهار سال و هشتماه ایام بود و بعد از منصور دوانقی بیست و یکسال و یازده‌ماه پادشاهی کرد و در سال دهم پادشاهی آنملعون بروایت دیگر سال دوم خلافت آنشقی بانگور زهر آلود آن حضرت را شهید کرد و بآباء خود ملحق گردید و مدفن شریف او در قبرستان بقیع است و از همه ائمه عمر شریفش زیادتر بود.

باب نهم

در احوال حضرت کاظم است

کنیت آنحضرت ابوابراهیم است و ابوالحسن غیر مشهور است و ابواسماعیل وابوعلی و آنحضرت را بعبد صالح ملقب خطاب میکنند والقاب مشهور وی کاظم است و نام مبارک او موسی است و موسی لفظ عبرانیست و مرکب از دو چیز است مو بعنی آب و سی بمعنی درخت است و در تورات جبلی اسم آن حضرت موسی است و در تورات عبرانی ذومود و در انجیل کاظم و در کتاب سرخ نوادا شباهان باهردار و در کتاب جاماس شایسته و در کتاب انکلیون ملک پدر آنحضرت صادقست و مادرش حمیده بربریه و نقش نگین آنحضرت حسبی الله بود وبروایت دیگر الملک لله وحده بود.

ولادت با سعادت آنحضرت در ایوا قریه‌ایست در حوالی مدینه مشرفه واقع شد و در روز یکشنبه هفدهم ماه صفر وبعضی روز جمعه بیست و پنجم ماه مزبور گفته‌اند و در سال صد و بیست و هفت و در بعضی بیست و نه گفته‌اند و آنحضرت هرگز با کسی غضب نکرد و از هر منافق و کافر و فاسق که جفا باو رسید تن در داد و از موسی بن مهدی و هرون ملعون اذیت بسیار باو رسید و دعای جوشن صغیر از دعاهای آنحضرت است که از برای دفع موسی بن مهدی

خواند و حقتعالی او را هلاک کرد.

عدد اولاد امجادش جنابدی از علمای انساب می‌گوید که عدد اولاد آنحضرت ابنست علی‌الرضا و زید و عقیل‌و هرون و حسن و حسین‌وعبدالله و اسماعیل و عمر و احمد وجعفرو یحیی و اسحق و عباس حمزه و عبدالرحمن وقاسم وجعفر کوچک بجای عمر میگویند و ابی‌بکر و محمد و دختران خدیجه و ام قره وعتبه و ام عبدالله و زینب صغری و حکیمه و امامهو میمونه و دوازده پسر و هیجده دختراند مادر آنحضرت حمیده اندلیسیه است نه بـربریه و شیخ مفید گفته که اولاد آنحضرت سی‌و هفت پسر و دختر است علی الرضا و ابراهیم‌و قادر ومادر ایشان جدایند واسماعیل و جعفر و هرون و حسن مادر ایشان ام ولد است و احمد و محمد و حمزه مادر ایشان ام ولد بوده و اسحق و عبدالله و زید و حسین و فضل وسلیمان‌و فاطمه کبری و فاطمه صغری و ام کلثوم‌وام جعفر و لبابه و زینب و خدیجه و عتبه و آمنه وحسنه و بریهه وعایشه و ام سلمه و میمونه و ام‌کلثوم و بروایت دیگرآنحضرت راشصت فرزند بوده سی‌و هفت دختر وبیست و سه پسر و فرزندان وی عقب نداشته و اما آنچهائمه نسب بر آنند که عقب آنحضرت راسیزده پسراست عباس و هرون و اسحق و عبدالرحمن و عبدالله وحمزه و امام علی‌الرضا وامام ابـراهیم‌مرتضی‌و محمدوعابد اما جعفر را حواری گویند اولاد او راحواریون و شجریون نیز گویند و عقب جعفر از دو پسر موسی وحسن است اما موسی عقب اوابراهیم‌را از سه پسر عقب بود محمد جابری واحمد تصطیری که پسر جان‌کرمان است اما ابراهیم صغر ملقب بمرتضی عقب از او دو پسر است موسی ابی سبحه و جعفر اماحمزه بن‌موسی را ابوالقاسم گفتندی و در بلاد عجم و اردبیل عقب او بسیار است ابوجعفر واابراهیم ابوالفایز که در شیراز است عضدالدوله دیلمی از نسل اوست وعبدالله بن موسی از محمد است و موسی بن عبدالله اما حسن‌بن موسی یک پسر داشت جعفر نام وحقیقت او معلوم نیست و بعضی گویند جعفربن حسن را سه پسر بوداولاد علی غرمی از نسل اویند اما اسحق بن موسی را امیر گفتندی او خروج کرد در بصره در حینی که مامون ملعون در مرو بود وعقب او از سه پسراست عباس و اسحق ملهوس و عبدالله و هرون بن موسی را گویندعقب نماند وابن طباطبا آورد که عقب از احمد بن هرون است و عباس بن موسـی

عقب در نهایت قلتند و بلا عقب.

سبب شهادت آن حضرت از آنچه ظاهر میشود علی بن اسماعیل بن‌جعفر و بعضی گفته‌اند محمد بن اسماعیل برادر زادهٔ آن‌حضرت که آنجناب با او احسان نموده است روزی هرون ملعون از یحیی بن‌خالد برمکی‌وزیر خود می‌پرسید که آیا میشناسید از آل ابیطالب کسیرا که بعضی از احوالات موسی بن جعفر را بپرسم آنملعون گفت محمد بن اسماعیل هست و اورا نشان داد پس بامرخلیفه نامه باو نوشت‌واورا طلبید چون حضرت‌بر آن مطلع شد او را طلبید و فرموداراده کجا داری گفت اراده بغداد دارم حضرت چرا و برای چه میروی گفت پریشان شده‌ام وقرض بسیار بهم رسانیده‌ام حضرت فرمود ادا میکنم و خرج تو رامتکفل می‌شوم اوقبول نکرد و گفت مرا وصیتی کن حضرت فرمود که تو را وصیت میکنم که در خون‌من شریک نباشی و اولاد مرا یتیم نگذاری باز گفت مرا وصیتی کن حضرت باز این وصیت را فرمود تاآنکه سه‌مرتبه شد. پس آنحضرت سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم نقره باوعطا کرد و برخاست و زر را برگرفت و رفت حضرت بخاصان خود فرمود که بخدا سوگند که در خون من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا به یتیمی خواهد انداخت گفتند یابن‌رسول الله با آنکه میدانید که اوچنین کاری خواهد کرد نسبت باو احسان مینمائید و اینمال جزیل را باو می‌بخشید حضرت فرمودند بلی زیرا که پدران من بمن روایت کرده‌اند از رسول خداچون که کسی با رحم خود احسان کند و او در برابر بدی میکند واین قطع احسان خود از اونکند حقتعالی قطع رحم خود را از و میکند واو را بعقوبت خودگرفتار میکند.

چون علی بن اسماعیل و بروایت دیگر محمد چون محمد ببغداد رسید یحیی بن برمکی ملعون اورا بخانه برد با او توطئه کرد که‌چون او بمجلس هرون رود امری چند نسبت بعم خود بگوید او را بنزد هرون برد چون بر او داخل شد و سلام کرد گفت هرگز ندیده‌بودم که دو خلیفه در عصری بوده باشد تودر این شهر خلیفه و موسی بن جعفر خلیفه درمدینه است و مردم از اطراف عالم خراج از برای او میآورند خزانه بهم رسانیده و اموال واسلحه بسیار جمع کرده است پس‌هرون امرکردکه هزار درهم باو دادند چون آن بدبخت بخانه‌خودبرگشت

دردی بخلیفه بهم رسید که در همانشب بعذاب الهی واصل شد و از آن زرها منتفع نشد و بروایت دیگر بعد از چند روز او را زحیری عارض شد و جمیع احشا وامعای بزیر آمد چون زرها را برای او آوردند و درحالت نزع بود از آن زرها بجز حسرت از برای او چیز دیگر نماند زرها را بخزانه خلیفه برگردانیدند ودر آن سال هرون ملعون که سال صدو هشتاد و نه هجری بود برای استحکام خلافت اولاد خود بگرفتن حضرت موسی اراده حج کرد و بهمهٔ اشراف و بزرگان وسالاران نوشت در کل ممالک که‌بمکه حاضر شوند برای بیعت خلافت فرزندانش پس‌بمدینه آمد و آنحضرت در روضه جد بزرگوار خود بود فرمود گرفتند و ببصره فرستاد و یکسال در حبس عیسی بن جعفر بن‌منصور برادر زادهٔ آنملعون بود او فرستاد که من ازاین مرد بغیر از نیکی‌چیزی دیگر نمی‌بینم او را بطلب یا رها کن والا من دست از او برمیدارم .هرون ملعون او را ببغداد طلبید و در حبس شاهک حرام زاده مقید ساخت سیزده سال و بروایت دیگر هفده‌سال در آنجا ماند .

وفات آنحضرت در آخر ماه رجب سال صد و هشتاد و شش گفته‌اند واقع شد در بغداد عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنجسال بود و بعضی پنجاه و چهارگفته‌اند و مدت امامتش سی و پنجسال بود بقیه‌خلافت منصور متعرض آنحضرت نشده و بعد از آن ده‌سال و کسری خلافت مهدی بود آنملعون حضرت‌را بعراق طلبید و حبس کرد بسبب مشاهده معجزات ترسید و آنحضرت را مرخص کرد و بمدینه فرستاد و چون نوبت بهرون رسید در سال پنجم خلافت ناحق بوسوسه یحیی‌بن برمکی ملعون‌آنحضرت را زهر داد و مزار کثیر الانوارش در مقابر قریش و الحال موسوم است بقریهٔ کاظمیه در یکفرسخی بغداد و آنچه قلندران می‌گویند که آنحضرت را سرب ریختند ودر آب شط انداختند و چوپانی آمد و آنحضرت را بدر آوردند و دفن کردند و قبر چوپان در پهلوی آنحضرت است اصلی ندارد و دروغست و واقفیه از شیعه تا بامامت آن حضرت قایل شدند و بائمه بعد از آن قایل نشده‌اند

باب دهم

در ذکر احوال حضرت امام رضا غریب

کنیت آنحضرت ابوالحسن است و القاب او رضا و صابر و فاضل و رضی و وفی وقرة العین مؤمنین و غیظ الملحدین است وحقتعالی برضا موسوم ساخته و اینکه ملاعین اهل سنت میگویند که مامون آنحضرت را برضا موسوم ساخت اصلی ندارد و نام مبارک او علیست و در تورات منیر است ودر انجیل راضی و درزند کنا و در کتاب براهمه خشنود و در کتاب انکلیون برگزیده. پدر بزرگوارش موسی بن جعفر است و مادر او ام‌ولد است و ام البنین نام دارد و بروایت دیگر او را تکتم و نجمه و اروی وحمیده نیز گویند و نقش نگین آنحضرت:

ما شاء الله لا قوة الا بـالله

بوده و بروایت دیگر حسبی الله.

ولادت باسعادت آنحضرت در مدینه مشرفه در روز پنجشنبه یازدهم ذی‌قعده سال صد و چهل و هشت گفته‌اند بعد از وفات حضرت صادق به پنجسال کلینی ولادت آنحضرت را در سال صد و چهل ذکر کرده و بعضی یازدهم ماه ذیحجه سال صد و پنجاه و سه گفته شیخ طبرسی روز جمعه یازدهم ماه ذی القعده آنسال ذکرکرده وگفته‌اند چون مامون ملعون او را ولیعهد خود گردانید شیعیان بشاشت

کردند و خرمی مینمودند آنحضرت فرمودند که این امریکه شما می‌پندارید بمن رسید آخر ندارد بمن نخواهد رسید و من در جفر دیده‌ام و بعضی از علمای اهل جفر میگویند که آنحضرت اسم مبارک خود را با مامون در برنام برده استخراج کرده اینست که بقتله بالغیب المسموم ک ف ی رال مرض ام ع ال م و ن و گویند که سکهٔ ولیعهدی او اینست:

الله ربنا و محمد نبینا و المأمون امامنا و علی الرضا هدانا

مرد ثقه صالحی در مشهد مقدس نقل میکرد که در ایام میرزا محسن‌متولی شخصی از مردم باد قیس در مشهد مقدس در قلعهٔ کهنه در زمین مرو چند اشرفی یافته بود که بعیار صیرفی چهار دانگ و نیم‌بود بوزن اشرفیهای متعارف یکی از آن بنام مامون ملعون نقش این زر این بود:

الملک لله والدین المأمون بالله امیرالمؤمنین خلیفة الرضا امام‌المسلمین

شیخ بهاء الدین علیه الرحمه فرموده در کشکول نقل میکند که مامون‌ملعون فرمانی نوشت از برای آن حضرت وآخر وفا نکرد بعهد خود فرمان اینست:

امرالامام المأمون بالله امیرالمؤمنین ابن هرون بحضرت الامام علی‌بن موسی الرضا الملقب بهادی دین الله و الراضی بقضاء امیر المسلمین و سید المؤمنین و ولاة بالخلافة والامامة فی حین حیوتة وبعد موتی فاقض یا علی‌الرضا انت ما قاض فی اهلی مالی و ولدی ومملکتی‌و خزائنی‌و ضیاعی وعقاری و امائی وعبیدی و ازواجی و او لافمن بدله فمن بدله فلعنةالله علیه و السلام علیک ایها الامام العادل‌و رحمة الله و برکاته.

و محمد بن اسماعیل بخاری امام سنیان معاصر آنحضرت بود که احادیث کتاب صحیح جمع نموده و مولدش در شهر سبز است از ولایت سمرقند وسیصد هزارمحدث بروجمع شدند و علماء آن بلد بر او حسد بردند در وقتیکه درسبز بود مسئله حدوث و قدم قرآنرا ازوپرسیدند زیرا که سنیان خراسان و حنابله و اشاعره و قومی‌از شافعیان قرآن را قدیم میدانند و بخاری حادث میدانست‌جواب ایشان گفت خدایتعالی وصف کتاب خود را بمحدث کرده است علماء که اینرا شنیدند بر او ریختند و او را از سبز کشیدند وخواستند که او رابکشند مریدان اورا بدر بردند و از آنجا گریخت آمد ببخارا در آنجانیز دویست هزار محدث

بود بروی جمع شدند و باز اینحالت روی دادو از آنجا بنیشابور گریخت وسیصد محدث بر او جمع شدند و در آن حین حضرت امام رضا نزول اجلال در آنجا نموده بود باز در سر حدوث و قدوم بر بخاری حجت گرفتند و حالت سمرقند روی داد و از آنجا گریخت و ببغداد آمد و در آنجا اعتبار بهم رسانید و در ایامیکه آنحضرت در مرو تشریف داشتند مامون علمای هرمذهب را از فرق اسلام از برای حجت میفرستاد بنزد آن حضرت که الزام دهند و از ولیعهدی خود پشیمان بود و آن حضرت همه را خوار و ذلیل گردانید و ملزم ساخت مامون درماند.

دیگربار ملحدان و دهریان و حکما و جاثلیقان و نصاری و یهود وترسایان و گبران را پیدا کرد که بلغت خود وکتاب ومذهب خود بر وی حجت گیرند باز آنحضرت ایشان را نجات ساخت اینمرتبه مامون شعبده بازان و ساحران وکاهنان را پیدا کرد و روز مجلس آراست وکل علما و اعیان عباسیان را جمع کرده ومشعبدی که استاد بود حاضر کردند چند نان تنگ ساختند و در وقت طعام بمجلس آوردند چون از نان در پیش حضرت گذاشتند و خواست که نان بردارد و شعبده نیرنگی خواند نان از پیش حضرت برخاست و بر هوا رفت حضار مجلس فرو خندیدند حضرت فرمود با ادب باش و نان دیگر که گذاشتند مشعبد بار دیگر ربود و حضار باز خندیدند حضرت فرمود به تو گفتم با ادب باش و آنشقی متنبه نشد و احترام آنحضرت را بجانیاورد و در مرتبهٔ سیم که اینعمل کرد قالی درپیش ماٴمون ملعون افتاده بود که نقش شیری در آن بود حضرت از غایط غیظ و خشم نهیب داد که بگیر این بدبخت را بفرمان حقتعالی آن صورت مجسم شد وازجای برخاست و آنملعون را گرفت وخلایق بر هم ریختند و گریختند ومامون از تخت فروجست و امرا و بزرگان و عباسیان گریزان شدند وآن شیر آن مشعبد را درید و خورد و خون او را لیسید و دهن باز کرد و غرید و روی بماٴمون گذاشت و آنملعون سراسیمه شد قسم برآنحضرت داد که یا اباالحسن بگیر این شیر را که توبه کردم که من بعد چنین کاری نکنم پس آن سلطان با عز و شرف گفت شیر را برو بجای خود شیر بجای خود آمد بحالت اول معاودت کرد. مامون ملعون التماس کرد که یا اباالحسن فدای تو شوم اینمرد را برگردان حضرت فرمود

که رفت بشکم مادرش هاویه و بجهنم نزد معاویه داخل شد.

خداورسول خدا و ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم غنی اند ازآنکه ایشان را استهزا کنند و نسبت این معجزه نسبت بموسی بن جعفر و حضرت امام علی‌نقی هم میدهند باندک تغییری و از مدینه مشرفه تا بمرو آنحضرت بهفتاد و دو منزل آمدند و در هر منزل معجزه نمودند و تا الحال *الحمدلله و المنة علی عبادهم* بزعم دشمنان دیـــن و سنیان خصوصا" ازبکیه و سکان ولایت توران زمین هیچ شب و روزی نیست که دو و سه و چهار از کور و شل و زمین‌گیر از شیعیان خود شفا ندهد و فضیلت آن حضرت‌زیاده از آن است که بیان‌توان نمود یکطواف مرقد سلطان علی بن‌موسی الرضا هفت هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبراست وعقب آنحضرت ازجواد است.

اماعدد اولاد امجادش پنج پسرند و یکدختر که عایشه باشد. پسر امام‌محمد تقی وحسن وحسین و جعفر وابراهیم وفات آنحضرت مشهور در ماه صفر سال‌دویست وسه هجریست وبعضی چهاردهم صفر گفته‌اند وبروایت محمد بن سنان و دیگران سال دویست و دوم هجرت گفته‌اند وبعضی دویست و یکم نیز گفته‌اند وبعضی هفتم‌ماه رمضان و بعضی غره ماه رمضان و بعضی بیست و سیم ماه ذیقعده گفته‌اند

ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده‌اند که بیعت آن حضرت در پنجم ماه رمضان سال دویست و یکم و در اول سال دویست و دوم مامون ام حبیبه صبیه خود را بآنحضرت تزویج نمود ودر ماه رجب سال دویست و سیم آن‌حضرت را شهید کرد. ابن بابویه گفته است که صحیح است وفات آنحضرت در روزجمعه بیست و یکم ماه رمضان‌سال دویست و سه هجری واقع شد و عمر شریف پنجاه و پنج سال داشت و بسند دیگر پنجاه دو سال و دو ماه بود و ایام امامتش بیست و چهار سال بود و مرقد منورش‌درسناباد طوس‌واقع شد که الحال بمشهدمقدس مشهور است و بنای اینشهر را ایلجایتو سلطان الملقب بسلطان محمد خدابنده ابن هلاکوخان از ترکان مغول گذاشت و سلطان قبل از سلطنت موسوم بودبخر سوار بنده مغول و اول پادشاه شیعه است از ترکان چنگیز خان که در ایران و توران وهر جای که در فرمان او بود خطبه اثنی عشری خواندند و در منبرها تبرای شیخین و معویه و سایر منافقان نمود وبعد از او پسرش شیعه بود و اززمان

ایلجایتو سلطان تا بخروج سلاطین صفویه اکثر پادشاهان ایران‌شیعه بودند مثل سلاطین صفاریه و دیـالمه و سلطان سنجر و آل بویه و غیره.

تجدید عمارت مزار کثیر الانوار آنحضرت امیر تیمور گورکانی و شاهرخ‌میرزا ولد او نمودند وآنچه‌ظاهر میشود امیر تیمور نیز شیعه بود والله یعلم.

باب یازدهم

در ذکر احوال امام محمد تقی

کنیت آنحضرت ابوجعفر است و بعضی گفته‌اند ابوعلی و این قول‌متروکست و القاب آن حضرت ابوجعفر است و مختار و منتجب و مرتضی و قانع و عالم و نام‌مبارک‌او محمد است و در تورات هدی است و در انجیل حواد است و در کتاب زند فارسیان شمشاو در کتاب دزم که اعظم کتاب یهود است و بلغت ترکوم است اعظم و در کتاب‌هندوان بگیره‌و در کتاب انکلیون صدیق‌و در کتاب فرقف پرهیز گار. پدر آنحضرت علی رضاست و مادر آنحضرت ام ولد است و نام او سکیه است وریحانه و سکینه وخیزران گفته‌اند نام کلیست و مشهور آن است که نوبیه است و بعضی مریسیه میگویند و او از اهل بیت‌ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خداست و نقش نگین آنحضرت نعم *القادر* است.

ولادت‌با سعادت آنحضرت باتفاق در روز جمعه پانزدهم ماه مبارک رمضان است سال‌نود و پنج هجریست در مدینه مشرفه واقع شدو شیخ طوسی از ابن عباس دهم ماه رجب گفته است و مامون ملعون ام الفضل دختر خود را بعقد آنحضرت درآورد و تا آن حضرت در حیات بود مامون رعایت او را کماینبغی بجامیآورد زیاده از فرزندان خود چون به‌پدر بزرگوارش زهر داده‌بود باعتقاد خود می‌خواست

تدارک مافات کند.

عدد اولادش امام علی متوکلست و موسیو فاطمهو امانه بروایتی حکیمه و عقب آنحضرت از دو پسر بوده علی هادی و موسی مشهور مبرقع در قم وفات یافت و اولاد او را رضوی میگویند و بیشتر سادات مشهد و قزوین و قم رضوی میباشند و عقب موسی از احمد است و انتساب بنیخوشاب ازوست وسن مبارک در وقت والدش نه سالوبعضی هفت نیز گفتهاند و در هنـگام شهادت آنحضـرت بعضی ازشیعیان ازعلما و افاضل بزرگان شیعه از اطراف عالم متوجه حج گردیدند و بعد از فراغ از مناسک بخدمت آنحضرت رسیدند و از وفور مشاهده معجزات و کرامات و کمالات اقرار بامامت آن منبع سخا نمودند حتی آنکه کلینی ذکر کرده است که در یک مجلس با چند روز متوالی سی هزار مسئله ادا نمود از غوامض مسایل از آن معدن علم و فضایل سوءال کردند و از همه جواب شافی شنیدند واکثر در حضور مامونبود باین سبب ام الفضل را بعقد او درآورد و اهل سنت نیز بر فضیلت آنحضرت اتفاق دارند.

وفات آنحضرت در بغداد سال دویست و بیست هجری واقع شد بزهر المعتصم بالله ابو محمد بن هرون الرشید و بروایت دیگر بزهر ام الفضل زنش در آخرماه ذیقعده سال مذکور بعضی هشتمماه ذیحجهوبعضی سه شنبه یازدهم ذیقعده گفتهاند و عمر شریف آنحضرت بیست وپنج سال و دو ماه کسری بود موافق مشهور وامامت آنحضرت هفده سال وکسری بود وابن شهر آشوب گوید وقت وفات پدر بزرگوارش هفتسال و چهار ماه بود و دو روز داشت و امامتش هیجدهسال کم بیست روز داشت و در کشف الغمه از طریق مخالفان نقل کردهاند که وفات آنحضرت روز سه شنبه پنجم ماه مذکورواقع شد و محمد بنسنان گوید که عمر شریف آنحضرت بیست و پنجسال و سه ماه بود.

ولادت آنحضرت در سال صد و نود و پنج هجری بود با پدر خود هفت سال و دو ماه زندگانی نمود وفات آن حضرت در روز سه شنبه ششم ماه ذیحجه سال دویستو بیست و سه هجری واقع شد وبروایت دیگردر وقت وفات والدش نه سال و چند ماه داشت و در کتاب دلایل حمیری مذکور است که عمر آنحضرت بیست و پنج سال و سه ماه و ده روز بود و در روز سهشنبه ششم ذیحجه سال

دویست و بیست هجری وفات یافت و بعداز پدرش نوزده سال و بیست و پنجروز زندگانی کرد و مرقد منورش در مقابر قریش نزد جد امجدش حضرت موسی بن جعفر است در بغداد.

باب دوازدهم

در ذکر احوال امام علی النقی

کنیت آنحضرت ابوالحسن است و فقیه وهادی نیز برآنحضرت اطلاق میکنند القاب آنحضرت نقی ونجیب و مرتضی و عالم و امین و موءتمن و متوکل وطبیب و عسکری و نام مبارک او علیست و در تورات بطود است و در انجیل میرمارکاره و در کتاب زند حق بین ودر کتاب انکلیون عزیز و در کتاب هندوان عبدالکریم ودرکتاب قتال یهود عبدالمجید والد ماجدش حضرت جواد است و مادرش ثمانیه مقربیه و نقش نگین آنحضرت بروایت فصول مهمه

الله ربی و هو عصمنی من خلقه

بود و بروایت دیگر

حفظ العهود من اخلاق المعبود.

ولادت با سعادتش در مدینه مشرفه واقع شده در نیمه‌ماه ذی حجه سال دویست‌وچهار گفته‌اند و در مصباح شیخ بیست و هفتم ذی حجه است و بروایت ابن عباس در دوم یاپنجم در روز سه‌شنبه ماه رجب واقع شد و بروایت علی‌بن ابراهیم در روز سه‌شنبه سیزدهم ماه رجب واقع شد و آنحضرت معاصر متوکل عباسی بود.

عدد اولاد امجادش امام حسن عسکریست و حسین و محمد و جعفر الملقب بکذاب رند قمار باز و طنبور نواز و یکدختر عالیه عقب آنحضرت از جعفر است مکنی بابی عبدالله و اورا ابوبکر نیز میگفتند و صد و بیست فرزند داشت و عقب اوازشش پسر است اسماعیل مشهور طاهر و یحیی و صوفی وهرون وعلی و ادریس اما ناصر و محمدابوالبقا از فرزندان ادریس است و ابوالغنایم وفاق و ابوالعلاد لاله از اولاد طاهر و ابوالفتح نسابه از نسل یحیی صوفی و اعقاب وی درمصرند و سادات صیداز بلاد شام از اولاد هرون جعفرند و محمد تارک از اولاد هرون بن جعفرند ومحمد ناوک از اولاد اورا نازوک گویند از نسل علی بن جعفر است و اعقاب بن ادریس جعفر را قواسم گویند نسبت بجد ایشان قاسم بن ادریس ذیلنات مدور و بنی کعب و مواجب از قاسمند.

شهادت آنحضرت باتفاق در سال دویست وپنجاه و چهار تا پنج واقع شد و روز وفات دوشنبه سیم ماه رجب بود و بروایت ابن خوشاب بیست و پنجم ماه جمادی الاخر و بروایت دیگربیست و هفتم ماه مذکور و در آنوقت سن آنحضرت چهل بود چهل و یکسال و چند روز گفته‌اند و در هنگام وفات والدش شش سال و کسری بود قریب بسی و دو سال در مدینه اقامت فرمود و بعد از آن متوکل ملعون اورا بسرمن رای طلبید قریب به بیست در آنجا توطن داشتند و معتمد عباسی ملعون آنحضرت را زهر داد وشهید کردو بعضی نسبت اینر ابمستنصر وهم متوکل دهند اما توقف و مرقد مطهرش در سامره است.

باب سیزدهم

احوالات امام حسن عسکری

الملقب بعسکری کنیت آنحضرت ابومحمد است و فقیه و رجل را بآنحضرت اطلاق میکنند و گاهی باین‌مخاطب مینمایند القاب آنحضرت زکی وهادی وعسکری و خالص و نام مبارک او حسن است در تورات نوفلیس و درکتاب انجیل زوهرفیل و در انجیل فرنکان داودی زینت ودر کتاب یونانیان لاب و درکتاب زند ادریس و در کتاب باتنکل معظم رای و در کتاب هندوان مروارید و در کتاب انکلیون راه نماست و نقش نگین آنحضرت بروایت فصول مهمه

سبحان من له مقالید السموات والارض

است و بروایت کفعمی *اناالله شهید* .

ولادت با سعادت آنحضرت در مدینه مشرفه واقع شده و درروز جمعهٔ هشتم ماه ربیع الثانی و بعضی دهم مذکور گفته‌اند و بعضی روز یکشنبه همین ماه در سال دویست و سی و دو هجری و شیخ‌مفید در ماه ربیع الاول دویست وسی‌نقل کرده‌اند اما پدر بزرگوارش حضرت علی متوکل و مادرش ام ولد است و نام او حریث استوبعضی سوسن‌گفته‌اند و سلیل ولد جلیل القدرش حضرت صاحب‌الامر صلوات الله علیه است و پس شهادت آن حضرت بزهر معتمد عباسی ملعون در روز یکشنبه ماه ربیع الاول و بعضی ربیع الثانی دویستو شصت هجری گفته‌اند در همان خانه در سامره در عقب پدر بزرگوارش مدفون استو عمر شریفش‌بیست و هشت سال بود و بعضی نه گفته‌اند

والله یعلم لعنت الله علی قاتلیه

باب چهاردهم

در احوالات خاتم الاوصیـــاء

بدانکه جمیع طوایف امم از بنـی آدم‌خاصه اهل کتاب که عبارت است از یهود و نصاری و کافران حربی‌و مرتاضان هندوان و سنیان و براهمه و اهل خطا وصرصر و حکما و دانایان و اهل نجوم و جمهوراز فرق اسلام از هفتاد وسه‌مذهب بوجود شـریف آن صاحب نام قایلند الا قلیلی از نصاری و فرقه از فرنکان در خصوصیات آن خلاف کرده‌اند که در مقام خود بیان مینماید.

کنیت آنحضرت ابوالقاسمست نام مبارک او م ح م د است وحرام است که در ایام غیبت آنحضرت را بنام مبارک یاد کنند یاکنیت ونام‌با هم و یا بنام و لقب یاد کنند مثل صـاحب الامر و صاحب الزمان و صاحب ناحیه و قائم و غایب و غلیل و حریم وحریم وحجت و منصور و خلف و صالح ونام مبارک آن حضرت از بسیاری قرآن مشهور است مثل نجم وعصر و فجر که در اول سورقرآنی واقع شده است ودر سورهٔ البقره‌مراد آن‌حضرت است و در صحف ابراهیم‌جاشیر است و در زبور مفیق‌و در تورات بلغت برکوم اوقید است و در تورات که نزول او آسمانی است ماشع و در مهمید اخرودر انجیل فرنکان مسیح الزمان و در کتاب زمزم و سروش ایزد و در کتاب السباغ مجوس بهرام و بروایت دیگر بندیزدان

ودرکتاب نواصب‌وسنیان‌مهدی و در کتاب‌هزار نامه هندوان لندقطارا و در کتاب جاودان خود از مجوس خسرو و در کتاب برزین ازر و در کتاب فارسیان پرویز که بمعنی ظفر و منصور است و در کتاب فرنگان ماجد الامان فیروز و در کتاب قبروس رومیان فردوس الاکبر و گبران عجم کیقباد دوم میگویند یعنی عادل بر حق و در کشکول شیخ بهاء الدین می‌گوید فارسیان او را ایزد شناس و ایزد نشان گویند و در کتاب پاتنکل که از اعظم کتاب کفر است در مدت ایام عالم گوید که عمر دنیا چهار طوراست و هر طور چهار کور است و هر کوری چهارکور است و هر کوری چهار دور است و هر دوری چهار هزار سال است که این‌سیصد و هشتاد و چهار هزار سال باشد چون دورتمام شود دنیای کهنه نوشود و زنده گردد وصاحب ملک تازه بیداگرددازفرزند، دو پیشوای جهان که یکی ناموس‌الزمان است که مراداز ناموس پیغمبر باشد و دیگرصدیق اکبر که وصی بزرگتر که بش نام دارد و بش مراد امیرالمؤمنین است‌و نام این صاحب ملک بزبان راه‌نماست‌بحق پادشاه شود و خلیفه رام باشد که بلغت ایشان بمعنی خدا باشد و این پادشاه بجای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر زنده حکم براند و آنرامعجزهٔ بسیار باشد هر که پناه باو برد ودین پدران او اختیار کند سرخ رو باشد در نزد رام باشد و دولت‌او بسیار کشیده شود و عمرش از فرزندان ناموس اکبر زیادتر باشد وآخر دنیا باو تمام شود و از ساحل دریای محیط و سراندیب و قیرما با آدم وجبال القمر و شمال هیکل الزهره تا سیف البحر اقصاپوس مسخر کند و بتخانه سومنات را خراب کند و یا میان کابل و بتخانه دار را خراب کند و جگرنات‌به فرمان او بسخن در آید و بخاک افتد پس او رابکشد و بدریای اعظم اندازد و هربتی که در جهان باشد بسوزاند و شاگمونی که باعتقاد کفره هند پیغمبرصاحب کتابست و گویند بر اهل خطا و ختن مبعوث شده است و مولد او شهر کیلواس بوده است او گوید که دنیا و حکومت آن بفرزند سید خلایق دو جهان ویشن‌که بلغت ایشان نام حضرت رسالت‌است و او باشد بر کوههای مشرق و مغرب دنیا و حکومت کند وحکم براند و فرمان دهد و برابرها سوار شود وفرشتگان کارکنان وی باشند و پریزادان و آدمیان در خدمت او باشند و از سواران که زیر خط استواست تا عرض تسعین که زیر قطب شمالیست و ماورای اقلیم هفتم‌که گلستان

ارم و کوه قاف باشد صاحب شود و دین خدا یک دین باشد و نام او ایستاده و خدا شناس استو در ناسک که یکی‌از صاحب شریعتان کفره هندست و اعتقاد ناسکواتباع اوآنست که آدمی مثل‌گیاه میرویند و خشک میشوند و از هم‌میریزند او می‌گوید دور دنیا تمام شودوپادشاهی در آخر الزمان که پیشوای ملائکه وآدمیان باشد و او از فرزندان پیغمبر آخرالزمان باشد و حقو راستی با او باشد و آنچه دردریا و زمینها و کوهها‌پنهان باشد همه بدر آورد و در کتاب وید که باعتقاد کفره هند آسمانی است که ماهی شور راکسی نزائیده و هرگز نمیرد و زن وفرزند ندارد و در جزیره یاقوت میباشد باعتقاد ایشان و گویند وجود او سه قسمت آفتاب‌وماه و آتش واو در زمان خرابی دنیا گوید که پادشاهی در آخرالزمان پیدا شود که امام خلایق شود و نام او منصور باشد و عالم را تمام بگیرد و بدین خودآورد همه کس را از مومن‌وکافر بشناسد و هر چه از خدا طلب کند باو رسد و صاحب کتاب وشن که کفرهٔ هند او را پیغمبر صاحب کتاب میدانند و نام او جوکست گوید کتاب امیرالمؤمنین در نزدماست و آنچه درویشان و مرتاضان را ضرور است از عبادتو زهد و ترک و تجرید و قاعدهٔ زندگانی همه در آنجاست و بخط کوفانست پرچوک بخدمت آنحضرت‌رسید واین کتاب را باو داد و گوید در آخر دنیا بکسی بگردد که‌خدا دوست دارد از بندگان خاص او باشد و نام آن خجسته فرجام فرخنده باشد خلق را زنده‌گرداند که دردینها اختراع کرده باشند و حق خدا و پیغمبر را پامال کرده باشند و همه را بسوزاند و عالم رانو گرداند و هر بدیرا سزا دهدو لک و کرور دولت او باشد که عبارت از چهار هزار سال باشد خودو اقوامش پادشاهی کند و پارهٔ از مزخرفات در آن کتاب بود از تناسخ و تجسم باریتعالی و دور بیان‌ننموده این اقوال ترا از کتب براهمه که معتمدایشان بود نوشته شد و بعضی از براهمه این اسامی و اسامی‌کتب را که اسم بردیم‌آسمانی میدانند و صاحبش را بنا بر اعتقاد ایشان احوال و اقوال مجوس.

بدانکه کتبی که معتمد علیه ایشانست در آن کتب احوالات حضرت قائم ایرادمینماید هر چند مجوس منکر حقیقت این‌دین‌اند اما چون از اخبار ووقایع آینده است انبیاء عظام و حکما و موبدان و دانشمندان ایشان بحقیقت آن خبر داده‌اند و در کتب خود جمعو ضبط نموده‌اند و کتب اینست جومسب و کومسب

پیغمبـر است و آن کتاب ازوست و اصل این کتاب معدوم است و در احـادیث معتبره منقولست که اصل این کتابرا بر دوازده هزار پوست گاو نوشته‌اند از آن کتاب چند ورق در کتاب آزاد بخت نوشته بود.

کتاب جاودان خود کتاب پیمان فرهنگ که از مه آباد اولین پیغمبر عجم است کتاب ارژنگ زندقه ثانی نقاش که ابن‌مقنع خراسانی ترجمه نموده و نام شرح آن کتابرا هبل هندسه گذاشته کتاب تنکلوس لوقای حکیم رومی کتاب صدور احکام زردشت صد فصل دارد کتاب سند بادعلمی‌و عملی کتاب اساتیر مه‌آبادیان کتاب ارداء بن ویرف که موبدایست در زمان‌اردشیر بابکان‌بود فارسیان گویند پیغمبر است کتاب دبستان مزدک که در ایام قباد بوده‌ودر اثبات دین و مذهب آتش بیان کرده‌کتاب ترقم از تصنیفات جاماس کتاب زمزم از تصنیفات زردشت که بین اسپـانیز گویند کتاب قسـطا و قسطنطنی شاوشان که از تصنیفات فرزانه بهرام که از یکی از حکماء عجم و دانایان ایشانست و در این کتب باقوال‌مختلفه ولغت‌مشکله‌بیان احوال آنحضرت نموده‌اند که ظهور و خروج خواهد کرد وتصریح باینمعنی جاماس‌حکیم نموده و در فرهنگ الملوک که اسرار العجم میگویند و از کتابهای مخفی مجوس است بلکه آنرا بمنزلهٔ الیاکه صحف باشد میدانند و به اصطلاح گبران‌جاماس نامه میگویند و احکام زیج و حوادث و وقایع گذشته درآن ثبت است و این کتاب راوزیر جلیل القدر کرمان برای فقیر فرستاده بود نه جزو بود که به پوست نوشته بودند و اکثر خطوط آن بخط یونانی و معقلی و قلم داودی و بعضی را بخط فارسی‌ومنتسخ از بعضی‌مندرس بوده و تا حال نشنیده‌ام کسی از عرب و عجم این کتاب را دیده‌باشد بلکه نامی شنیده‌باشد.

جاماس‌درآن کتاب از زبان زردشت نقل میکند در فصل گاهنبار وگاهنبارا هارانیز میگویند هر دو بکاف عجمی‌وباصطلاح ایشان گاهنباران شش روز است که حق تعالی‌آدم را آفرید و هر روز را گاه میگویند و گاه و گاهنبار اول مبدیوردم نام دارد و آن خود روزی باشد که روز پانزدهم باشداز اردی‌بهشت ماه قدیمست گویند که یزدان از این روز تا چهل روز دیگر آفرینش آسمانها را باتمام رسانید وگاه‌گاهبار دوم میدیوشم نام دارد و آن خود روز است که یازدهم تیرماه‌قدیم است گویند که یزدان از این روز تا شصت روز آفرینش آبرا تمام کرد و گاه‌گاهنبار

سیم سی سهیم نام داردو این‌هشتاد روز است که بیست و سیم شهریور ماه قدیم باشد گویند که یزدان تا هفتاد و پنج روز آفرینش آسمانها وزمین را باتمام‌رسانید وگاه گاهنبار چهارم ایاسرم نام دارد آن هشتاد و دو روز است که بیست وششم مهرماه قدیم باشد گویند که یزدان از این روز تا سی روز نباتات آفرید و ریشها را تمام کرد و گاه گاهنبار پنجم مبدی نادیم نام دارد و آن اول مهروز است که شانزدهم بهمن شاه قدیم باشد گویند که یزدان از این روز تا هشتاد روز حیوانات را بیافرید که دویست وهشتاد و دو نوعند صد وهفتاد و دو چرنده صد و ده نوع پرنده و گاه‌گاهنبار ششم هیمندیم نام دارد و آن آهنود روز است که اول خمسهٔ مشرفه قدیم باشد و از این روز تا هفتاد و پنجروز آفرینش آدم که بزعم ایشان کیومرث باشد باتمام رسید.

در آخر این احوالات ملوک و انبیاء را میگویند که چند نفرند و در چه زمان‌بهم میرسند و دین ایشان چیست و در کجا باشند و با امت بچه قسم سر میکنند تا به پیغمبر ما ابتدا میکند که این پیغمبر آخر پیغمبران عرب باشد که در میان کوههای مکه پیدا شود و بر شتر سوار باشد و قوم اوشتر سواران خواهند بود و با بندگان خود چیزی خورد و بروش بندگان نشیند و او را سایه نباشد و از پشت سرمثل‌پیش‌روبه بیند و دین او اشرف دینها باشد و کتاب او باطل گرداند هرکتاب آسمانیرا و دولت تازیک را بر باد دهد که مراد از دولت عجم‌باشدو دین مجوس و پهلویرا برطرف کند وآتشکده را خراب کند و تمام‌شود روزگار پیش‌دادیان و ساسانیان‌واشکانیان و از فرزندان دختر پیغمبر که خورشید جهان و شاه زنان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا بحکم یزدان که‌جانشین آخر آن پیغمبر باشد در میان دنیا که مکه باشد و دولت او تا بقیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا تمام شود و آسمان‌جفت شود وزمین بآب فرو رود وکوهها بر طرف و اهرمن کلان که ضد یزدان باشد و بندهٔ عاصی اوست او را بگیرد و در حبس کند و او را بکشد و سمندع و فرخ و جبابل و قنفدر رئیسان اهرمن را بگیرد و مشاسند که عبارت از ملئکه باشد باو فریاد آید و خلایق را به یزدان خواندو نام مذهب‌او برهان قاطع باشد و حق باشد و در خدمت او حاضر شوند بیشترو سروش آسمان که عبارت ازمیکائیل و جبرئیل وعزرائیل باشند ونازل

شود بر او بهرام فرشته موکل مسافران و فراخ زاد موکل بزمین از روبهمن موکل بر گاوان و گوسفندان و امروز ملک روز اول هر ماه آزر کشت موکل بر آتش و روان بخش که روح القدس باشد و زنده گرداند از خوبان و پیغمبران بسیار چون ملکان پدر خضر و مهراس پدر الیاس و نقوماس پدر ارسطاطالیس وآصف بن برخیا وزیر جمشاسب که سلیمان است وارسطو اماقدانی و سام بن بنوآفریدون که نوح وسمسون و سولان و شادول وشموئیل و میخاو یحزقل و سیسنا و شعبا و حی‌ولولو وحقوق ولول‌و حوقـوق و رخوبا پیغمبران اسرائیلیان و زنده شود عابر بن‌شالخ و حاضر شود نزد او سیمـرغ از کوه قاف و سیمرغ عنقای مغرب است که بدعای حنظل‌بن صفوان غایب شد واز بدان‌گیتی و کافران زنده‌گرداندمثل سورنوس که نمرود است و اورا بسوزاند با پرع و قرح که هامان و قارون‌باشد و زنده گرداند هامان وزیر فرعون و او را زنده بر دار زند و از چاه دماوند بدر آورند و ضحاک علوانی‌را واو را دیوان‌مظالم بکند و بسوزاند بخت النصر را که وژهخت که بیت المقدس است خراب‌کرد زنده‌کند شامورا که دین پهلویرا برهم‌میزدو آتش را شریک خالق میگرداند و میگوید برزخ میانه خلق و خالق است و زنده کند سدوم قاضی شهر لوط را و اثقف قاضی ترسایان و زنده‌گرداند ذوباغ اهرمن راکه عمل اعلام را در میان قوم لوط بهم رسانید و زنده گرداند زردان را که از اکابر فرس است و اعتقاد او اینست که یزدان اشخاص بسیار دارداز روحانیان که احداث نموده وزنده گرداند ارجش موبد راکه عناصر اربعه را خالق میداند و زنده کند نامیرا که او ستاره پرستی را وضع کرد و زنده کند میلان که او اصل مبداء را سه میداند نور وظلمت و معدن و جامع که سبب امتزاج و اختلالست و زنده گرداند کیون‌بکاف عجمي را که او اصل وجود را سه عنصر میداندآب و آتش و خاک و هر سه را قدیم میداند و همهٔ ایشان را میسوزاند و دیگر از پادشاهان اقوام خودش جمعیرا زنده میگرداند و بکشد که فتنها در دین خدا کرده باشند و خوبان بندگان خدا را میکشتند و العلم عندالله گمان فقیر که این پادشاهان که جاماسب میگوید بنی عباس و بنی امیه و سلاطین جوراین طایفه باشندو خوبان بندگان یزدان مراد شیعیان باشد و دیگر زنده کند رستم یزدان زان و درخدمت او باشد و کیخسرو را زنده‌کند و دیوان همه اطاعت او کنند و همه رابکشد و بسوزاند و باد راگوید

که خاکستر ایشان را بدریای محیط ریزد و همه متابعان اهرمن و تباه‌کاران را بکشد و نام آن پادشاه بهرام‌ازخورشید جهان شاه زنان که دختر سین باشد که نام مبارک محمد است بلغت پهلوی و ظهور او در آخر دنیا بود و عمر هفت کرکس داشته باشد و چون خروج کند عمر او سی قرن باشد آنزمان که تازیان برفارسیان غلبه کنند و شهرهای ایشان عمان خراب شود و بدست سلطان تازیک افتد پس او درآید جنگ کند و دورو را بکشد یعنی دجال پلید را و میگویند اوکوری باشد خر سوار که دعوی خدائی کند و از گوشه دنیا که گنگ و زراچین باشد تاوژمخت که بیت المقدس است همه را بهرام بگیرد و گشتاسب و لهراسب رازنده کند و بردار کشد و با او خواهد صاحب صبائی که عیسی باشد و اسکندریه و شهرهای عمان را که بحرین و هرنور و نعمان و مسقط است و جزایر پرتکال و بسباسه وغیره باو باشد و اورا بفرنگ بفرستد.

و سید بـزرگی که پدران پادشـاه باشد برود و قسطنطنیه را خراب کند و هندوستان را بگیرد و علمهای‌ایمان و مسلمانی را در آنجا برپا کند و عصای سرخ شبانان باهو دارکه عصای سرخ موسی است با او باشد و سلیمان پیغمبر ازاسرائیلیان و جن و انس و دیوان و مرغان ودرندگان در فرمان او خواهد بود و او همان ایزد گشب یعنی خدا پرست و اتابک بزرگ یعنی صاحب جبروت و بزرگی مثل جمشاسب‌واوست کیاوند یعنی پادشاه عظیم کیان یعنی بزرگ جبارو شکوه مند که شیطان از و بگریزد و کهان خدیو است یعنی پادشاه دنیا وشهنشاه است یعنی رهبر ازهمه پادشاه و از فرزند دختر سین است و در مدت اندک که پانصدقرن باشد یارانش همه پادشاهی کنند وبرود تا بمقدونیه‌که دارالملک فیلقوس است و در ساحل بحر اقیانوس خیمه زند که آخر زمین دنیاست و همه جاها را یکدین کند وکیش‌گبری و زردشتی نماند در دنیا و پیغمبران‌خدا و مشاسندان و موبدان وحکیمان و پریزادان و دیوان و مرغان و همه اصناف و جانوران وابرهاو بادها و مردان سفید رویان در خدمت او باشند و از مغرب برگردد داخل ظـلمات شود وجزیرهٔ نستاس را بگیردو اسرافیل صاحب بوق نزد او آید.

تا اینجا بود کلام جاماس و تتمهٔ‌کتاب‌نبود و در جزوهای دیگر احوالات ملوک اهل اسلام‌بود از ترکان‌و عجمان وعباسیان و وقایع هر سال که رودهد و

تغییر و تبدیل پادشاهان و منقرض شدن ایشان چون از اسرار علوم مخفیه است از اظهار کردن بقیهٔ احوالات آینده‌و گذشته زبان‌کوتاه میگرداند و العاقل یکفیه الاشاره .

اگردم میزنی سر میرود بر باد یا دین اقوال یهود میگویند حقست مهدی آخر الزمان خروج کردن آن اما مسلمانان میگویند از فرزندان اسماعیل است غلط است او از فرزندان اسحق است دلیل بر اینکه درکتابها نوشته است که حضرت داود بن ایشا بود که پادشاه جن وانس بوددر اول دنیا و برادری‌داشت ماشع که بلغت عبری مهدی باشد او پادشاه میشود که در آخر دنیا و آنچه با. سلیمان‌بود بااو خواهد بودو این‌ماشع در زمان حضرت داود غایب شد و درآخر زمان پیدا میشود و مهدی همین ماشع مذکور است و حقتعالی این اخبار را در تورات بحضرت موسی‌و سایر انبیاء خبر داده است اما دروغ میگوید فقیر درتورات خوانده است هم‌چنین نیست‌که میگویند و در سفر انبیا درتورات این اقوال‌نیست بلکه در آنجا نوشته است که ماشع از فرزندان مومود است یعنی حضرت رسالت پناه اما یهود بوجود مسیح قایلند که آنسمت نزول‌میکند وبعضی مسیح را دجال صابد میدانند وقایلند که ماشع دجال را خواهد کشت در حالتی که دعوی‌خدائی میکند .

اقوال نصاری که‌مراد عیسویانند اصل ایشان سه فرقه‌اند ملکانی‌ونسطوری و یعقوبی و بعضی لوانی را فرقه چهارم میگویند در انجیل و کتابها نیست اما شنیده‌ایم از بزرگان و علماء خود که‌در آخر الزمان ظهور میکند و قایلند که‌عیسی خواهد آمد و دجال را خواهد کشت و با لشگر شیطان‌جنگ خواهد کرد یعقوبی و نسطوری قایل نیستند اما داودی از فرقه یعقوبیه و جمعی از فرنگان وهم‌چنین داودی به نبوت‌عیسی قایلند نه بالوهیت ولایت‌او و هم چنین به نبوت پیغمبر ما قایلند و میگوند حقست آن پیغمبر مبعوث بود بعرب نه بعجم و اسرائیلیان و مثل یهود میگویند پیغمبر موعود مهدی است و خواهد آمد قایلند که انجیل آسمانیست بخلاف نصاری که انجیل را آسمانی نمیدانند و داودی گویند مهدی ظهور میکند و عالم را خواهد گرفت و عیسویان را میکشد و پا دریان و کشیشان و خلیفها و آنانی که روغن بلسان بر پیشانی میمالند وگاوها می‌بندند و یابعوض

گاو بر خویشها می‌بندند که زمین راشیار کنند و تخم بکارند و این عذاب‌میکشند و دیگر جزیه‌از نصاری قبول نمی کند الا اسلام یا کشتن‌و احوالات ائمه درانجیل داودی هست و اکثر دانایان کرج و ارس و بلغار و حبش و زنگ وفرنگ و انگلیس‌و الامان و پرتکان قایلند بوجود آن حضرت مقالات اهل سنت جمهور عامه بوجود آنحضرت قایلند و میگویند مهدی این امت حق است که خروج خواهد کرد و از فرزندان رسول خداست‌ولکن‌رافضیان او را امام مفترض الطاعه میدانند نه‌چنین‌ است‌ولکن او پادشاهی گردد که سر آمد همهٔ پادشاهان باشد ولیکن‌بعضی ازایشان میگویند که هنوز متولد نشده اما اکثر عظمای اهل سنت چون‌محمد بن یوسف‌بن محمد گنجی شافعی و ابوالمظفر سبط جوزی در کتاب خصایص و محمد بن طلحه شافعی وخطیب‌دمشق و اسکندرانی و باقلانی‌و احمد بن حنبل در مسند و ابن‌اثیر در جامع الاصول و صاحب کتاب الجمع بین الصحاح السته و در کتاب اربعین خوارزمی و ظاهر قول محی الدین حنبلی درکتاب فتوحات بر آنست که آنحضرت متولد شده و قاصی زکریا کشیش بتکده اسطنبل که در زمان سلطان محمد فاتح قسطنطنیه بود و سر آمد علمای اهل سنت روم است حاشیه بر کشاف نوشته است و در تفسیر آیهٔ کریمهٔ

فنسی آدم فلن نجدله عزما"

میگوید که ائمه رافضیه میگویند که مراد از این آیه اینست که حضرت آدم فراموش کرد حضرت صاحب الامر را یاغرض‌نداشت در اقرار کردن بوجود ظهـــور آنحضرت واین‌آیه را در باب خصوص مهدی میدانند وحق اینستکه‌مراد از ایـــن آیه مهدی است

و فجرة رفضة *دمر الله امثالهم*

صاحب الامــر را امام مفتــرض الطاعه میدانند و خاتم اوصیاء رسول الله میدانند و در این باب غلو بسیاری دارند اینرانمیدانم ولکن‌ثابت شده است که حضرت صاحب الامر چهار نفر از صحابه کبار را چون خلفای ثلاثه و معاویه را زنده میکند که امرای آنحضرت‌باشند و از پسینان چهار نفر که مساعی جمیله در دین بظهور آورده باشند زنده میکند که‌مسلمانان تعلیم مسایل و فرایض نمایند و گمان دارم که فقهای اربعه باشند ابوحنیفه‌و شافعی‌و مالکی‌وحنبلی‌و احمد بن‌حنبل

مولف گوید قاضی سک راست گفته است حضرت که چهار نفر اولرا که زنده‌میکند هر کدام سردار طایفهٔ میکند و بدرکی از درکات جهنم میفرستد و چهار فقیه را با کتابهای تصانیف ایشان در مزبلها خواهد و از شاگردان‌قاضی خرم اعلی پسر قایم مقام سلطان روم که باصطلاح ایشان نایب‌باشد.

در پای این‌حاشیه گفته است که اجماع جمیع مسلمانان و اهل حل و عقد آنست که شیخین افضل خلقند بعد از رسول‌از کجا که‌مهدی ایشان رازنده میکند و امیرالامراء خود خواهد کرد پس مهدی افضل شیخین‌باشدو کلام‌قاضی دال بر تشیع اوست‌و مومنی‌از طایفه ارنا دوست که عسکر سلاطین‌رومند و به تشیع علاینه معروفند در آن بلاد بفقیر گفت که‌در زمان ایلدردم‌بایزید از ملوک عثمانی در مسجدی که الحال مشهور است باباصوفیه سابق بر این بتکده‌ایست که در اسلام مسجد نمودند و دست بعمارت آن‌نگداشتند و یکطرف آنرا از ته دریا برآورده‌اند بلکه نصف این مسجد در روی دریاست و در دنیا از آن عظیم تر مسجدی نیست و در آنجا لوحی یافتند و در آنجا سطر چند نقش بود بخط یونانی که هزار و دویست سال قبل از بعثت نوشته بودند و در زمان ارماطیس پادشاه یونان که‌کل مختوم درزمان او بهم رسید در آن لوح اسامی‌چهارده معصوم صلوات الله علیهم ثبت بوده و یک سطر آن لوح تبرا و مذمت معاویه و عمر بود و در آنجا نوشته بود که‌مهدی آخر الزمان ازامت مرحومه است و از فرزندان دختر احمد است که مسیح و حواریون باو اقتدا کنند در حالتی که او پیدا شود دنیا مملو از ظلم باشد او پر از عدالت کند وبعداز ترجمه بر بایزید خواندند از رسوائیست عمر و معاویه و تعصب جاهلیت این لوح رادر اسکودار بدریا انداختند.

مقالات غیر شیعه اثنی عشریه از اهل اسلام اسماعیلی اسنادمهدویت‌رابه مهدی ازفرزندان اسماعیل بن جعفر صادق (ع) میدهند واین مهدی از سلاطین می‌گوید که من سیر نشده‌ام و باز روز دیگر بدستور سابق حقسبحانه وتعالی آن جزیره را پر از علف میکند و آن خر می‌خورد و در حدیث معتبر از حضرت‌امیر المومنین منقولست که بیرون میآید دجال بر خر سرخ سوار باشد و مابین‌گوشهای خر هفتاد ذرع باشد و در روایت دیگر از آن‌حضرت‌منقولست که قامت دجال‌بیست گز است و آبله‌روی ارزق است و ریشش دوشاخست و دهنش بدبو است وناخنهای

برگشته دارد و لشکرش هزار هزار و سیصد هزار کس خواهد بود ودر کتاب اکمال الدین حدیثی منقولست که مضمون مختصری از آن اینست که:

دجال در زمان حضرت رسول (ص) متولد شد و رسول الله باجماعتی از اصحاب سه مرتبه بخانهٔ آنملعون رفت و فرمود که اقرار بوحدانیت خدا وبرسالت من بیاور پس آنملعون ابا نمود و راضی نشد پس حضرت فرمود که خدا به پیغمبرانش احوال آنملعون را خبر داده و هر گاه او خروج کند دعوی خدائی کند کور است و بدانید که خدای شما یکچشم نیست و چون خروج نماید بر خری سوار شودکه میان دوگوشش ثلث فرسخ باشد و اکثر تابعان دجال اولاد زنا و یهودان و زنان و صحرانشینان باشدو بطرق مخالفان و اردکه عمر باتفاق آن حضرت که همراه او بود بخانهٔ دجال میرفتند سورهٔ حم دخان را بخاطر گرفته دجال خواند عمر تعجب نمود وشمشیر کشید وبدو انداخت شمشیر بر کتف و پیشانی عمر برد و بدجال ضرری نرسید حضرت فرمود کشتن او بدست تو نیست پس آنحضرت مرمیز طلبید و فرمود که دجال را باصفهان انداخت و در اصفهان دهیست که آنرایهودیه میگویند از آنجاخروج خواهد کرد و چشم راست او کور است و چشم دیگر در پیشانی اوست و ظهورآنملعون در سالی خواهد بود که قحط شدید باشد و هر گام حمارش یکمیل راه خواهد بود و متابعانش جماعتی‌اند که طیلسان سبز کسوت یهود است و حضرت دربلاد شام در روز جمعه او را بقتل میرساند ودر حدیث وارد شده است که چون آنملعون را بکشند نعره بلند کند.

و دیگر ضحاک علوانی ماردوش میگویند در چاه دماوند دربند است وگوگرد احمر از دهن آن مار است که بهم رسیده و آن قعر چاه است و کسی نتواند که ازحرارت دهن آن مار است بیرون‌میآید حقتعالی ضحاک را در دنیاباین‌عذاب معذب ساخته و دیگر هاروت و ماروت است که بهیکل بشر در چاه بابل معلق آویخته‌اند و دیگر مسیحاست که سامری باشد گویند هنوز در بیابانها میگردد و حقسبحانه و تعالی وحی فرستاد بحضرت موسی که او را مکش و بعضی قایلند بمسخ شمر ملعون که بصورت سگی است و در بیابانهاکشته میگردد وبعضی گویند این سگ را در اکثراوقات در تحت سامره رودخانه بط دیده‌اند دیگر سیمرغست که عنقای مغرب است که بدعای حنظله بن صفوان غایب شد دیگر شتریست که

باعتقاد ایشان جنازهٔ حضرت امیرالموٴمنین بار اوست و هنوز در بیابان نجف میگردد دیگر بچهٔ ناقهٔ صالح رامیگویند هنوز در میان کوههای شام میباشد وناله میکند و قافله حاج که بآن راه میروند سازها میزنند و نعره و آواز برمیدارند که شتران ایشان صدای آن‌بچه ناقه را نشنود اگر بشنود همه بمیرند.

ولادت آنحضرت در شب جمعه پانزدهم‌ماه شعبان المعظم و بعضی‌هشتم‌ماه مزبور گفته است و در کشف الغمه از طریق مخالفان بیست و سیم ماه مبارک رمضان واقع شده در سال دویست‌و پنجاه یا شش هجری. پدر بزرگوارش امام حسن عسکری و مادرش ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر روم بود از نسل شمعون حموق الصفا وصی حضرت عیسی الملقب بنرجس خاتون و بعضی گویند مریم‌دختر زید علویه‌است و این‌قول درنهایت ضعیف است احادیث ظهور آنحضرت بطریق‌عامه که از صحاحست که هر یک را بمنزلهٔ قرآن‌میدانند استخـراج شده بعـربی بیان مینماید.

الاول ما نقله ابوالدرداء و الترمذی کل واحد منهما بسند یرفعه الی ابی سعید الخدری قال سمعت رسول اللّه (ص) یقول المهدی منی اجلاء الخیرته اقنی الانف یملا الارض قسطا " و عدلا " کما ملئت ظلما " و جورا "

الثانی فی کـفـایـة الـطـالـب من الدر اقطنی صاحب الجرح و التعدیل قال اتیت اباسعید الخدری فقلت هل شهدت بدرا " فقال نعم فقلت لا تحدثنی بشئی " مما سمعته من رسول اللّه (ص) فی علی من فضله قال بلی آخرک ان‌رسول اللّه مرضه مرضه نفسه منها فدخلت علیه فاطمة علیهما السلام تعود وانـا جالـس عن یمین رسول اللّه فلما رات مابرسول اللّه من الضعف حقها العبرة حتی بدت دموعها علی خدها فقال لها رسول اللّه ما یبکیک یا فاطمه قالت اختی الصیغه یا رسول اللّه فقال یا فاطمة اما علمت ان اللّه اطلع علی الارض فاختار منهاایاک ثم اطلع الثاسه فاختار منهابعلک فاوحی الی فانکحته و اتخذته وصیا اما علمت‌انک بکرامة اللّه ایاک زوجک و اعلمهم علما " و ا کثرهم حلما "واقدمهم سلما " فضحکت و اشتبشرت باراد رسول اللّه ان یزها الخیر کله الذی قسم اللّه لمحمد و آل‌محمد فقال لهایا فاطمة ولعلی نمانیة احراس یعنی مناقب بالله ورسوله و حکمة و زوجتة وسبطا الحسن والحسین و امره بالمعروف و نهیه عن المنکر یا فاطمة اهل بیتنا

اعطینا ست خصال لم یعطها احد من الاولین و لایدرکها احد من الاخرین خیرنا نبینـا خیر الانبیـاء و هوا بوک و وصینا خیر الاوصیاء و هوبعلک و شهیدناخیر الشهداء و هو حمزة عم ابیک و مناسبط الامة و هما ابناک و منا مهدی الامةالذی یصلی عیسی خلفه ثم ضرب علی منکب الحسین فقال من هذا مهدی قال محمد بن یوسف بن محد الگنجی الشافعی هکذ ا اخرجه الدار قطنی صاحب الجرح و التعدیل.

الثالث ما اخرجه ابو داود بسنده فی صحیحـه یرفعـه الی علی بن ابی طالب (ع) قال رسول الله لولم یبق من الدهر الی یوم واحد لبعث الله رجلا " من اهل بیتی یملا الارض عدلا کماملئت حورا ".

الرابع ماروا ه ایضا " ابو داود فی صحیحه یرفعه بسنده الی ام سلمه زوجة النبی و رضی عنهاقال سمعت رسول الله یقول المهدی من عترتی من ولد "فاطمة.

الخامس ما رواه القاضی ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی فی کتابه المسمی بشرح السته اخرجه الامامان البخاری و المسلم کل واحد منهما بسنده فی صحیحه الی ابی هریره قال رسول الله کیف انتم اذا نزل فیکم و امامکم منکم.

السادس ما اخرجه ابو داود و الترمدی بسند هما فی صحیحهما یرفعه کل واحد منهما بسنده الی عبدالله بن مسعود قال رسول الله لو لم یبق من الدنیا الی یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث رجلا " من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی هذه ابی داود والترمدی.

السابع ما نقله ابواسحق احمد بن محمد بن ثعلبی فی تفسیره و یرفعه بسنده الی انس بن مالک قال رسول الله نحن ولد عبدالمطلب سادة الجنة انا و حمزة و جعفر و علی و الحسن و الحسین و المهدی تمت الاحادیث و الائمة المعصومین.

شیعیان را امـر بصبر فرموده‌اند و انتظار فرج و دعا کردن از برای ظهور آنحضرت راعبادت شمرده‌اند و بهتر دانسته‌اند زمان غیبت وحیرت را از زمان ادراک وملازمت آن‌حضرت **زیراکه فتنهای عظیمه در ظهور آنحضرت بهم می‌رسد وخلق بسیار از دین بدر میروند و هم‌چنین منع فرموده‌اند از پرسیدن** علت غیبت **آنحضرت که چرا غیبت اختیار کرد وچرا غیبت او بطول کشید و چه فایده از غیبت او منظور است و ازاین خبر توقیعیست بیان مینماید بسند معتبر منقولست**

که حضرت امام زکی خالص حسن عسکری نوشتند بشیخ علي بن بابویه قمی‌ره.

بسم الله الرحمن الرحیم

پناه میگیرم بخداوند عـالمیان و سپاس و ستایش مر خدایراست که پروردگار جهانیانست و عاقبت خیر از برای پرهیزکاران است و آتش جهنم از برای ملحدان است و میل کنندگان از حق بباطل است و نیست عداوت و دشمنی مگر بر ستمکاران ونیست خدائی مستحق عبودیت مگر آنخدائی که سزاوار پرستش و بندگیست و بهتر آفریدگان است اما بعد پس بدرستیکه وصیت میکنم ترا ایشیخ من و محل اعتماد من ابی الحسن توفیق دهد ترا خداو برساند بخوشنودی خود و بگرداند ازصلب تو فرزندان صالح و شایسته پرهیزکاری و ترسیدن و بپای داشتن نماز و دادن زکوه واجبی پس بدرستی که حقتعالی قبول نمیکند نماز را از کسی که زکوة نمیدهد و وصیت میکنم تو را ببخشیدن گناهان و فروبردن غیظ و خشم و صله رحم کردن و مواساة کردن اموال خود با برادران و سعی کردن در حوائج ایشان در دشواری و آسانی حلم نمودن نزد جهل و نفقه در امر معروف و نهی از منکر. بدرستیکه حق تعالی بزرگست و عالمست

لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس.

و اجتناب نمودن از فواحش و بر تو باد بنماز شب و کسیکه سبک شمارد و سبک گرداند نماز شب را از مانیست یعنی ترک کند پس عمل کن در وصیت من و امر کن شیعهٔ مرا تا آنکه عمل کنند و بر تو باد شکیبائی و صبر و انتظار کشیدن فرج پس پیغمبر فرموده است بهترین اعمال امت من انتظار کشیدن فرجست وهمهٔ

شیعیان ما در حزن و اندوه خواهند بود تا آنکه ظاهر شود فرزند من و پر کند زمین‌را از عدل و داد بعد از آنکه مملو باشد از جور وستم پس صبر کن ای‌ابو الحسن علی وامر کن جمیع پیروان مرا بصبر بدرستیکه از پرهیزگارانست و سلام بر تو و بر شیعیان ما و رحمت وبرکات او.

اسامی‌وکلای آنحضرت وجماعتی که‌آنحضرت رادیده‌اند

بسند صحیح مروی است که امام حسن عسکری آنحضرت را بخواص شیعیان خود مینمود و از آن حضرت مسائل میپرسیدند و آن حضرت مسیح وار جواب میداد ومشکلات ایشان را حل مینمود تامدت هفتاد و سه سال آنحضرت‌بشیعیان میرسانند و این هفتاد و سه سال را غیبت صغری می گویند بعد از آن غیبت کبری‌آنحضرت است و وکلاء ثابت الوکاله آن حضرت چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن‌سعد عمرانست که‌حضرت امام حسن او را وکیل گردانید و بعد از او پسرش وکیل بود محمد بن‌عثمان چون وفات محمد بن عثمان نزدیک شدجماعت بسیار از اکابر و شیعه بر سرش ریختند وگفتند بعد از تو وکیل چه کس خواهد بود در جواب گفت که بعد از من وکیل حسین بن روح نویختی است چون وفات حسین نزدیک شد بیان نمود که بعد از من‌وکیل علی بن محمد سمریست و چون علی بن محمد را وفات‌نزدیک شد علماءو اکابر شیعه بوی گفتند که‌بکسی وصیت نما در جواب گفت که:

لله امر هو بالغه

و بکسی وصیت نکرد وایشان را خبر داد که بعدازمن وکیل نخواهد بود وآن درسنه سیصد و نه هجری بود که وفات یافت و هر که بعد از ثمری ادعای وکالت نمود اکابر شیعه آنرا کافر میدانند و روایت کرده است علی بن عیسی‌در

کتاب کشف الغمه از محمد عبدالله کوفی که جماعتی بسوی ایشان از ناحیه‌مقدسه توقیعات بیرون آمده است و بعضی وکلا بودند اینست از بغداد عمری بود و پسرش و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل ری دو مرد اسدی و شامی و از آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن‌شاذان و از غیر وکالت آن حضرت را دیدند و دلایل امامت آنحضرت بر ایشان واضح شد.

از بغداد ابوالقاسم بن ابی جلیس و ابو عبدالله کندی و ابو عبدالله الجنیدی و هرون القزاز و النبلی و ابوالقاسم بن رئیس وابو عبدالله بن فرخ و مسرور الطباخ مولی ابی الحسین و احمد بن محمد پسران حسن واسحق کاتب و صاحب فرا و صاحب سره مختومه و عاجز و شادربان‌و از بصره ابوالادیان و از همه آن محمد بن کشمیر و جعفر بن حمدان و از دینور حسن بن هرون و احمد برادرش و از اصفهان بن بادساله‌و از ضمیران زید و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد وعلی بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و احمد بن اسحق و سعد بن عبدالله و از اهل ری قاسم موسی و پسرش و پسر محمد بن هارون و صاحب الحصات و علی بن محمد و محمد بن‌کلبی و ابو جعفر الرفا و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از فارس دو مرد بودند ایشان‌را بیان نکرده و از شهر زوربن‌خال و باز میگوید که از فارس مجروح و صاحب الف دینار و صاحب المال و از مکه ابورجا و از نصیبین‌ابو محمد بن الوخیانه‌و از اهواز حصین.

مکان آنحضرت درین ایام بطریق مخالفین در اکثر کتب ایشان این است نام قریهٔ که حضرت صاحب الامر ساکن است کوعد است و بطریق دیگر دو شهر است‌در مشرق‌و مغرب که ماوراء اقالیم است و نام آن‌یکی جابلقاء و یکی جابلساء و در آنجا ساکنند و در کتاب‌نزعة الناظر مسطور است که امروز مکان حضرت الامر درجزیرهٔ از جزایر مغرب است که آنراعلمیه خوانند و هریک از اولاد ذکور آن حضرت طاهر و قاسم در جزیرهٔ از آن جزایر حاکمند و مؤید این قول آنکه‌در شام شهری هست حزین نام اوست سید صالح شیعه از مردم آن ولایت است این فقیر را خبر داد که مادر مکه بودیم شخصی را دیدم که در بازار منی میگردید و زری در دست داشت و می‌خواست بفروشد و کسی از او این زر را نمی خرید

بدو گفتم تو راچه حالت است گفت چند درهم دارم‌وکسی از من نمیگیرد نمیدانم چکنم گفتم بمن بنمای چون نگاه‌کردم سکه او این بود:

الله ربنا و محمد نبینا و المهدی امامنا

پرسیدم که تو از کجائی گفتا از بلاد مغربم در میان دریای اخضر و مارا پادشاهیست که نام او مهدی است واین سکه بنام مبارک اوست و عمر بسیاردارد و من گفتم که کیست این مهدی و از کدام طایفه است انگشت بلب گذاشت که حرف مزن اگر تو شیعه‌ای میدانی من از آن درهم الله اعلم نه یا ده از او گرفتم و در عوض درهم شامی و چون بولایت آورد م هر یک از دوستان پرسم تبرک از من بردند

دیگر فرنگی جدید الاسلام که طبیب بود میگفت من اکثر در جزایر دریای اخضر سیاحت‌میکردم بحوالی اکثر جزیره که‌میرسیدم در میان دیدبان نظرشهری میدیدم عظیم ووسیع همه آن شهر عرب بودند و در کنار دریا آمد وشد میکردند و بهم برمیآمدند و گاه بودکه بی دور بین میدیدم چون پیش میرفتم کسی را نمیدیدم و علامت شهری نبود و گاه بود تشخیص میکردم از دور مردیرا که ریش او سیاهست یاسفید یا سرخ موست و چون نیک ملاحظه میکردم اثری از او نمی-دیدم و علی بن عزالدین استر آبادی نقل‌میکند که آقا سید علی بن دقاق که جد و پدراو در کمال علم‌و ورع‌و تشیع در ولایت عرب مشهور بودند حکایت‌کرد که پیش از این پنجسال با جماعتی در دیار شام بودم ناگاه کسی پیدا شد نه بطریق کشتیهای معهود چون بنزدیک رسید مردمی که در آنجا بودند رفتیم به پیش و احوال پرسیدیم چنان‌معلوم شد که قریب بیکماه است که در دریا راه گم کرده‌اند و بآبادانی نرسیده‌اند پس احوال پرسیده که شما در چه دین هستید چون معلوم کردند که بر دین اسلامیم خوشدل شدند اما محذر بودند تا آنکه تحقیق کردند که بر طریق اثنی عشریم بیکبارگی رام شدند و بکنار خشکی آمدند وایشانرا ترغیب کردیم به نیکی اعتقاد مردم اینولایت و ارزانی وفراوانی نعمت گمان ایشان یقین شد که مخالف درین ولایت نمیباشد پس بیرون آمدند و نماز ظهر را بجماعت گذاردند و درهم بسیار بیرون آوردند که چیزی بخرندو سکه آن دراهم بنام مبارک امام مهدی بود. ملعون مخالفی در میان جماعت ما

بود با منافق دیگر گفتند این جماعتی رافضی‌اند اگر درهم‌را در ولایت شام بدر میآورند ایشانرا ایذای بلیغ میفرمایند مردمان چون این سخن را بشنیدند بشب نه ایستادند و فی الحال در کشتیهای خود سوار شدند و از همانراه که آمده بودند مراجعت کردند و سید مشارالیه فرمود که‌هنوزنزدپدروافربای من از آن دراهم چهار تکه باقیست.

در علامت ظهـــور آنحضـــرت

بدانكه احاديث متكثره بطرق متعدده بسيار وارد شده‌كه‌علامت ظهورآنحضرت خروج سفيانيست و قتل حسن‌است و اختلاف بني عباس است در ملك و گرفتن آفتاب‌است در نصف ماه رمضان و گرفتن‌ماه است در آخر اينماه بر خلاف‌عادت و دستور نجوم و فرو رفتن لشگريست بر رضي در مغرب‌و لشگر ديگر در مشـرق و فرورفتن لشگر سفيانيست در بيدا و ايستادن آفتاب است از مغرب و كشته شـدن نفس زكيه است كه محمد بن حسن‌نام دارد در پيش كعبه يا پشت كوفه و بعد ازپانزده روز از قتل او آنحضرت ظهور ميكند و كشته شدن هفتاد نفر از صالحان است و بريدن‌سر هاشمي است ما بين ركن‌ومقام و خراب شدن ديوار مسجد كوفه است و پيدا شدن علمهاي سياه است از پيش خراسان و ظهور يماني و ظهور مغربيست بمصركه متصرف شود شامات را و نزول تركانست در جزيره و نزول روم است در ملت‌و وطن نمودن عربست در خراسان و طلوع نمودن ستاره است در مشرق‌كه روشني دهد مانند ماه پس آن ستاره بنحويست كه گويا دوسر بهم رسانيده و هر دو طرف آن سرخ شود و پيدا شدن ستارهٔ دنباله دار است در وسط السماء و سرخي ظاهر ميشود در آسمان‌وپهن‌شود و آتش طولاني ازشرق ظاهر شودوسه روز تا هفت روز بماند در ميان آسمان و خلع كردن‌عرب است بر سلطان عجم و كشتن اهل مصر است پادشاه خود را و خراب شدن شام است‌و اختلاف سه

رایت است که در مصر داخل شوند و داخل شدن رایات قیس عرب بر مصر و رایات کنده است بسوی خراسان و ورود اسبان چندند از جانب مغرب با آنکه ببندند آن اسبان مادیان را در حیره اقبال رایات سیاه است از مشرق که بگذرد از فرات بکوفه داخل شوند و خروج سید حسنی است از طالقان بکوفه آید و خراب شدن شهر زور است که بغدادست بخرابی شمشیر و قتل و خروج پادشاهیست که غلبه کند بخراسان و بگذرد از جزیره بنی کاوان وخروج کردن چنگیزخانست و امرای ترکان و تیموریا ن و انقراض دولت بنی عباس و خروج کردن شصت دروغست که همه دعوی نبوت کنند و خروج کردن دوازده نفر از آل ابیطالب که همه دعوی امامت کنند و سوختن مرد جلیل القدر است از بنی عباس میانه حلولا و خانقین و بستن جسر است در پهلوی کرخ در بغداد و بلند شدن باد سیاه است در اول روز و زلزله تا آنکه منخسف شود بسیاری از اهل بلاد و خوف عظیمست که بر اهل عراق واقع شود و طاغون عظیمست در بلاد و نقصان حاصل و غلات است و مردن آدمی بسیارست در همه اطراف و آمدن ملخ بسیارست در وقت و در غیر وقت که بر غلات فرود آید و کم شدن ربع زراعت که آنچه بکارند بعمل نیاید و قتل و طاعون عظیم است در بصره و اختلاف در میان عجم است و خراب شدن طوس است وری و اهواز و واسط وساباط و کوفه و خراب شدن مداین سبعه عراق عجم است و خروج طایفه از ترکان است از سمت شمال و حوالی سد ذوالقرنین و خروج نمودن بنی خالد است از سمت مشرق وخراب نمودن ولایات است وعصیان خوارزم است بر امیر خود و سرکشی نمودن بندگان است ازطاعت مولی خود و کشتن آقایان خود است و مسخ شدن قومی از اهل بدعت بصورت خوک ومیمون و خروج کردن خوارجند از دریای فارس و خرابی دریای عمان است و منقرض شدن دولت حکام قسطنطنیه است و غلبه کردن بندگان است بر آقایان خود بشنوند و بدانند و ظاهر شدن بیماری و یرقانست بر بنی آدم و علت گرفتن محصولات و اشجار است و طاعون عظیم در روم مکرر و خرابی اکثر امصار و بلد است بسبب زلزله و آب برآوردن دریاچه ساوه است و اکثر قری و مزارع و شهرستان و آباد شدن کوفه است وبرخاستن مردگانست از قبرهای خود تا بدنیا بازگردند بنحویکه یکدیگر بشناسند و رفتن علماست بخانهٔ امرا و ملجاء شدن

است و پیدا شدن فسق‌و فجور است از زنا و لـواط و قتل ناحق‌و خیانت میان مسلمانان و پیدا شدن بدعتهاست و تکالیف شاقه نمودن ملوکست برعایای خود و خراب شدن رعیت است از ظلم سلاطین و جلای وطن نمودن ایشانست وکم روئیدن گیاههای صحراست و آمدن‌بارانست بیست و چهار روز متعاقب هم که زمین زنده شود و بعد ازآن برطرف شدن بیماریها پس ظاهر شود مهدی (ع) وظاهر شود این علامات و حادثـات که گفتیم بعضی مختومه است‌و بعضی مشروطه.

ظهور آنحضرت در روز شنبه عاشورا مطلق عاشورا محرم که نوروز عجم‌باشد ظاهر میشود و بروایت دیگر مطلق عاشورا در سال طاق یک یا سه یا پنج یاهفت یا نه ظاهر میشود و مدت دولتش سیصد و هفت سال خواهد بود وبروایتی‌چهل سال‌و در روایت دیگر هفت سال که هر روزش ده روز باشد و هر ماهش بر ده‌ماه و هر سالش بر ده‌سال خواهد بود.

شیخ محمد عباس مسعود عباسی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده از ابی لبیدمخرومی که امام محمد باقر بعداز آنکه مدت ملک‌شقاوت اساس بنی‌عباس‌را بیان نمود فرمود بتحقیق در حروف مقطعه که در اول سوره‌های قرآنیست علم بسیارست بدرستیکه حقتعالی فرو فرستاد الم ذلک الکتاب را پس حضرت محمد اظهار پیغمبری خود را نمود تا آنکه‌نور حقیقت او هویدا شد وکلمه حق و اسلام ثابت ومحکوم به باشد و در روزی که‌متولد شد ازهزار وهفتم از خلق آدم صد وسه سال گذشته بود پس گفت که بیان این در کتاب خداهست درحرفهای مقطعه نیست مگرآنکه نزد منتفی شدن آن یکی از بنی هاشم خروج میکند پس فرمود که الف یکست و لام سی و میم چهل و صاد نود است پس این صد و شصت را یک میشود پس بود خروج امام حسین در الم الله پس چون مدت‌تمام شود خروج کند اول پادشاهی بنی عباس نزد منقضی شدن اینحروف نزد بالمص و خروج میکند قائم ما اهل بیت‌نزد منقضی شدن این حروف بالرا پس بفهم و نگاهدار و پنهان دار انتها و بنای اینحدیث و اهل مغرب است که سابقا "در میان‌عرب شایع بود و ابجد ایشان اینست:

سعفص قرشت ثخذ ضظغش

یعنی صاد را شصت و ضاد را نود و سین را سیصد و طا را هشتصد وعین

را نهصد و شین را هزار میگیرند و با حروف بامشهور موافق اند پس از اول‌تاریخ حضرت رسالت تا از جمیع فواتح بیرون آورده‌اند با آنکه هارا بیندازی یعنی از الم والراوحم و غیر اینها مکرر واقع شده است‌یکی را حساب‌کنی و حساب‌مبسوطه را باز بر حساب کن‌مثل‌آنکه الف را سه حرف بگیرد و لام را سه حرف بدین طریق میم را سه حرف باین نحو که الف لام میم صاد الف لام کاف‌ها عین‌صاد طا را طا سین یا سین حا میم عین سین قاف نون حرفهای ایشان را که‌میشماری صدو سه میشود و از خلق حضرت آدم تا ولادت‌شریف حضرت خیر البشر موافق اینحدیث معتبر ششهزار و صد و سه سال گذشته است و اول هزار سال مبداءهر تاریخست و آن اول هفتم صد و سه سال گذشته بود و عدد این حروف‌صد و بیست و سه است چنانکه دانستی پس فرمود که انقضای هر یک از فواتح‌سور خروج یکی‌از بنی‌هاشم است‌و اول دولت‌بنی هاشم ازحضرت عبدالمطلب تا ظهور دولت خاتم الانبیاء (ص) نزدیک بهفتاد و یک است که عدد الم است بحساب ابجد و بحساب ترتیب بعد از آن الم البقره الم عمرانست و ان اشاره بخروج از حضرت قریب بهفتاد و یک بود دیگر بحساب سوره قرآنی المص است و اشاره بخروج بنی عباس است هر چند خروجشان بباطل بود وبحساب ابجد مغاربه صد و سی و یکست و یک چند ایشان بیشتر بود و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سورهٔ اعراف باشد چون مبدء تاریخ از اول بعثت است حساب باید کرد تا ظهور دولت آن حضرت چند مینماید.

امید آنکه حقتعالی در زودی زود جمیع موءمنان را بغبار مرکب آن‌حضرت منور گرداند بمحمد وآله الطاهرین.

در احوال ائمه اثنـی عشـر علیهم صلوات الله

الملک الاکبر واثبات امامت ایشان بدلایل عقلی قطع نظر از قواعد افاده قوانین حکمت و طریقه متکلمین نمود و در آن چند حجت است اول آنکه عدد نقبای بنی اسرائیل که اوصیای حضرت موسی بودند دوازده نفر بودند لابد که بایداوصیای رسول دوازده باشند و اسامی نقبای اینست یوشع بن کالوب‌بن بوقنا الیوسع بن الحظوب یونس بن متی حزقیل ذوالکفل شموئیل شعیا دانیال ارمیا عزیر ابن شرحیا داود ابن سلیمان.

دویم آنکه حواریین‌حضرت عیسی که اوصیای آنحضرت‌اند دوازده نفربودند لابد باید که اوصیای حضرت رسالت دوازده باشندو اسامی حواریین اینست که نصاری او را بپدروش میگویند و یوحنا ابن‌زندی ولوقا و متی‌و مرقوس که او را بن‌مسلمی اندروس‌میگویند برادر شمعون ویعقوب بن زندی‌و یهود ابن شمعون‌یوطی و یونس و صادق و صدوق و فیلقوس و فناق حضرت خالق و جرجیس و حنظله از اوصیای بعد حواریین‌اند و بعضی سلمان فارسی ره عنه را آخرین‌اوصیای بعد حواریین‌اند روح الله میدانند.

سیم آنکه عدد اوصیای اسباط حضرت اسرائیل دوازده نفر بودند لابدباید که عدد اوصیای رسول خدادوازده باشند اسامی ایشان یوسف ابن یامین‌یهودا و لاوی روئیل شمعون ساحا و یشجر و تفتال‌و ان‌تهارت

چهارم آنکه عدد بروج دوازده‌اند و آن اینست حمل ثور جوزا سرطان‌اسد سنبله‌میزان عقرب قوس جدی دلو و حوت

پنجم آنکه عدد ماهها دوازده‌اند لابد باید که اوصیای آن حضرت دوازده باشند و عدد ماههای این است محرم صفر ربیع‌الاول. ربیع‌الاخر جمادی‌الاول جمادی‌الاخر رجب شعبان رمضان شوال ذیقعده ذی الحجه.

ششم آنکه عدد سال‌نزد منجمین‌و اهل خطا و حکما دوازده است لابدباید که اوصیای آن حضرت دوازده باشند سیچقان اودپارس توشقان لوی‌ئیلان یونت قوی تخاقوایت تنکوز

هفتم آنکه اعاظم انبیاء دوازده‌اند لابد باید که اوصیای آن حضرت دوازده باشند آدم نوح ابراهیم اسماعیل واسحاق و یعقوب و یوسف و موسی و هرون‌و داود و سلیمان.

هشتم آنکه عدد کتاب آسمانی دوازده‌اند لابد باید که عدد اوصیای‌حضرت دوازده‌باشند سفر آدم مجموعه یوشع صحف ابراهیم تورات موسی زبور داودانجیل عیسی فرقان محمد و مصحف حضرت فاطمه و دوازده صحیفه مختومه‌ٔکتاب جفر جامع کتاب جفر ابیض کتاب ناموس صلوات الله علی نبینا و آله و سایرانبیاء و المرسلین.

نهم آنکه سلاطین انبیاء دوازده‌اند آدم شیث ادریس‌ابراهیم نوح وموسی و یوسف داود سلیمان یوشع و ذوالقرنین و محمد (ص).

دهم آنکه اعاظم ملائکه مقربین دوازده‌اند جبرئیل ومیکائیل اسرافیل عزرائیل روح سطائیل اسماعیل ه ظخائیل منصور رضوان الله مالک دردائیل.

یازدهم آنکه دردائیل نقلی از صحاح سته عامه بعربی ایراد مینماید که حجت بر گوساله پرستان باشد که مبادا گویند رافضیان برای خود تفسیر و تأویل نموده‌اند و نقل را بمصدر کتب از ایشان شده و احادیث مهدی (ص این‌حکم‌دارد

دوازدهم فی روایة‌مسلم من حدیث عامر بن‌سعد ابن ابی وقاص:

قال کتبت الی جابر بن سمره مع غلامی نافع ان اخبرنی شی سمعته سنه عن رسول الله (ص) قال سمعته یوم الجمعه رحمة الله سلمی قال لایزال‌الدین قائما حتی یقوم الساعة و یکون علیکم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش ایضا"

عنه عن‌عامر الشعبی عن جابر بن سمره قال انطلقت الی رسول اللّه (ص) مع ابی سمعته یقول لا یزال هذا الدین عزیز امیعا الی اثنی عشر خلیفه فقال‌کلمة فقلت لابی ما قال کلهم من قریش.

ایضا" من مسند احمد بن حنبل غرروق و قال کنامع ابی عبداللّه جلوسا" فی المسجد تقریبا" فاتام الرجّل فقال یابن مسعود حدثـکم ثبیکم کم یکـونون‌من بعده خلیفه قال‌نعم کعدة نقباء بنی اسرائیل.

ایضا" درجزوآخر صحیح مسلم متیه و ابو داود و در مسند خودباسانید مختلفه این احادیث راروایت نموده‌اند و اکثری چون علاج ندارند قایلند که‌مراد ازائمه اثنی عشر جماعت رافضیه‌اند و باجمعی از فضلای ماوراء النهر دانشمندان بخارافقیر را مباحثات افتاد از ایشان پرسیدم که خلفای دوازده کدام‌اندگفتند دوازده امام شما و هر که انکار ایشان کند کافر است و خود گفتند که اگر خلفای اربعه‌را بگوئیم ایشان خامس ندارند اگر خلفای بنی عباس رابگوئیم ایشان اضعاف این عدداند بااین ظلمها که از ایشان صادر شده و تا حال الحمدلله جمعی از ایشان شیعه شدند.

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم الحمدلله الذی علی امامه وصلی الله علی ومحمد وآله الطیبین الطاهرین .